

آن طبیعت واقعی خود را آشکار کردند و خواستار این شدند (ص ۲۵۴-۲۵۵) که برنامه را هم میبایستی (برای «عضویت» حزب) فقط بشیوه افلاطونی قبول کرد و فقط «اصول اساسی» آنرا پذیرفت. رفیق پاولوویچ خاطر نشان ساخت که: «پیشنهاد رفیق آکیموف از نقطه نظر رفیق مارتف کاملاً منطقی است. متأسفانه ما از صورتجلسه‌ها نمیتوانیم اینموضوع را معلوم کنیم که به این پیشنهاد آکیموفی چند رأی داده شده است. - ولی بهر حال کمتر از ۷ رأی نبوده است (۵ نفر بوندی، آکیموف و بروکر). و اتفاقاً خروج ۸ بین هفت نماینده از کنگره «اکثریت متراکمی» (ضد ایسکرائیها، «مرکز» و مارتفی‌ها) را که داشت در موضوع ماده اول بوجود می آمد به اقلیت متراکم مبدل نمود! اتفاقاً خروج همین هفت نماینده پیشنهاد مربوط به تثبیت هیئت تحریریه سابق یعنی این بااصطلاح جلوگیری از نقض فاحش «ادامه کاری» در اداره امور «ایسکراه» را با شکست مواجه نمود. و اما هیئت هفت نفری عجیب یگانه وسیله نجات و تضمین «ادامه کاری» ایسکرائی بود: این هفت نفر از بوندیستها و از آکیموف و بروکر یعنی درست از همان نمایندگان تشکیل میشد که بر ضد علی که قبول «ایسکراه» را بعنوان ارگان مرکزی ایجاب میکرد رأی داده بودند و اپورتونیسیم آنها را در موضوع ملایم نمودن ماده يك راجع به برنامه ده‌ها بار کنگره و خصوصاً مارتف و پلخانف تصدیق کرده بودند! «ادامه کاری» «ایسکراه» که بتوسط ضد ایسکرائیها صیانت میشود این موضوعیست که ما را به آغاز کمندی تراز یک بعد از کنگره نزد يك میکند.

• • •

گروهبندی آراء مربوط به ماده اول آئین نامه پدیده‌ای را بوجود آورد که کاملاً از همان نوع پدیده تساوی حقوق زبانهاست: جدا شدن يك چهارم (تقریباً) از اکثریت ایسکرائی، به ضد ایسکرائیها، که «مرکز» هم از پی آنها میرود. امکان پیروزی میدهد. البته اینجا هم آراء جداگانه‌ای هست که موزونی کامل منظره را بر هم میزند. - در مجلس بزرگی مانند کنگره ما ناگزیر قسمتی از «متفردین» یافت میشوند که بطور تصادفی گاه به این سو و گاه بسوی دیگر میروند بخصوص در مورد مسئله‌ای نظیر ماده اول که در آن جنبه واقعی اختلاف تازه میخواست پدیدار شود و عدد زیادی در واقع هنوز فرصت سر در آوردن از آنها نکرده بودند (زیرا این مسئله قبلاً در مطبوعات طرح نشده بود). از ایسکرائیهای اکثریت ۵ رأی کسر شد (روسف و کارسکی هر کدام دو رأی و لئسکی يك رأی):

بر عکس یکی از ضد ایسکرائیها (بروکر) و سه نفر از مرکز (ملودف، یگورف و تسارف) به آنها پیوستند؛ جمعاً شد ۲۳ رأی (۴ + ۵ - ۲۴) که از گروهبندی نهائی در انتخابات يك رأی نفر ضد ایسکرائی ۷ نفر برله مارتف و یکنفر برله من بود. بدون کمک اپورتونیسیتها رفیق مارتف نمیتوانست فرمول اپورتونیسیتی خود را بگذراند. (رفیق مارتف در کنگره ایگا بطرزی بسیار ناشیانه کوشید این واقعت مسلم را رد کند و معلوم نیست بچه علت تنها به آراء بوندیستها اکتفا کرد و رفیق آکیموف و دوستانش را فراموش نمود. - یا بعبارت صحیح تر فقط وقتی از آنها یاد آوری کرد که اینموضوع ممکن بود بزبان من گواهی دهد یعنی وقتیکه رفیق بروکر با من موافقت کرد.)

## ۱. کسانی که یگانه از متهم شدن دروغین به اپورتونیسیم آسیب دیده‌اند

قبل از اینکه به مباحثات بعدی مربوط به آئین نامه بپردازیم لازمست برای روشن شدن اختلافات ما در موضوع ترکیب اعضاء مؤسسات مرکزی سخنی چند در باره جلسات خصوصی سازمان «ایسکراه» که در هنگام کنگره تشکیل میشد، ذکر کنیم. اینها چهار جلسه بودند که آخرین و مهمترین آنها درست پس از اخذ رأی در باره ماده اول آئین نامه تشکیل شد. بدینجهت انشعابی که در این جلسه در سازمان «ایسکراه» روی داد موجبی بود که هم از نظر تاریخ وقوع و هم از نظر منطلق بر مبارزه بعدی تقدم داشت.

جلسات خصوصی سازمان «ایسکراه» \* کسی پس از قضیه کمیته تشکیلات که موجبی برای بحث در مسئله مربوط به نامزد های ممکنه کمیته مرکزی بلست داده بود آغاز شد. بخودی خود واضح است که بعلت لغو اعتبار نامه‌های محدود کننده، این جلسات صرفاً دارای جنبه مشورتی بوده و احدی را مقید نمیکرد. ولی با وجود این اهمیت عظیمی داشت. انتخابات کمیته مرکزی برای نمایندگان متضمن

\* - من در کنگره ایگا کوشیدم برای اجتناب از مشاجرات غیر قابل حل شرح جریان جلسات خصوصی را حتی الامکان در چهار چوب محدودی بیان کنم. حقایق اساسی را من در «نامه به هیئت تحریریه «ایسکراه» هم شرح داده‌ام (ص ۴-۵). رفیق مارتف در «پاسخنامه» خود به این حقایق اعتراضی نکرد.

۱۶ نفر عضو سازمان «ایسکراه» که در کنگره حاضر بودند مسئله نامزد های ممکنه مورد بحث قرار میگيرد و یکی از نامزد های رفیق مارتف با کثريت رد ميشود (و این شخص که خود رفیق مارتف هم طاقت نیاورد و نام او را بروز داد رفیق اشتين است، ص-۶۹ حکومت نظامی)؟ آخر یکی از علل جمع شدن ما در کنگره حزبی همین بود که این مسئله را که «تعلیمی دبیرزوری» به چه کسی واگذار شود، مورد بحث قرار داده و حل کنیم. و وظیفه عمومی حزبی ما بود که به این ماده از دستور روز جدیدترین توجه را معلوف داریم و آنها را از نقطه نظر منافع کار حل کنیم نه اینکه از نقطه نظر «ابراز ملاطفت عامیانه» که بعد ها رفیق روسف کاملاً بجا خاطر نشان ساخت. البته موقع بحث در مسئله نامزد ها در کنگره ممکن نبود با بعضی خواص شخصی تناس حاصل نکرد و ممکن نبود نظر موافق یا مخالف خود را اظهار نمود، بویژه در يك جلسه غیر رسمی و محدود، و من در کنگره لیگا هم اظهار کردم که بی معناست که عدم تصویب نامزدی يك عمل «تنگ آور» شمرده شود (ص-۴۹ صورتجلسه های لیگا)، بی معنی است که بر سر انتخاب آگاهانه و از روی احتیاط افراد مشولیتدار، که در حکم اجرای مستقیم وظیفه حزبیست، «معرکه» بر پا شود و هیستری راه انداخته شود. و حال آنکه همین موضوع بود که اقلیت ما را به ولوله انداخت. پس از کنگره آنها داد و فریاد راه انداختند که «هنک حیثیت» شده است (ص-۷۰ صورتجلسه های لیگا) و از طریق مطبوعات به جمعیت کثیری اطمینان می دادند که رفیق اشتين «رجل عمده» کمیته تشکیلاتی سابق بود و او را بی اساس بداشتن «نقشه های جهنمی» (ص-۶۹ حکومت نظامی) متهم میکردند. حال بگوئید ببینم آیا این هیستری نیست که در باره موافقت یا مخالفت با نامزد ها داد بزنند که «هنک حیثیت» شده است؟ آیا این جنجال نیست که افراد پس از اینکه خواه در جلسه خصوصی سازمان «ایسکراه» و خواه در جلسه رسمی و عالی حزبی یعنی در کنگره متحمل شکست میشوند در ملاء عام بانگ شکایت بلند میکنند و نامزد های وازده را به حضرات گرام بعنوان «رجال عمده معرفی» مینمایند؟ و بعداً نامزد های خود را از طریق انشعاب و درخواست کثویتا سیون بحزب تحویل

\* - رفیق مارتف در لیگا از خشونت که من در ابراز مخالفت خود بکار بردم سخت شکایت میکرد و متوجه نبود که از شکایت او نتیجه ای بر ضد خودش بدست می آید، او میگفت: لنین هاری از خود نشان میداد (ص-۶۳ صورتجلسه های لیگا). درست است. او در را بهم میزد، صحیح است. او با رفتار خود (در جلسه دوم یا سوم سازمان «ایسکراه») اعضائی را که در جلسه باقیمانده بودند منزجر کرد، حقیقتی است. ولی از اینجا چه نتیجه ای گرفته میشود؟ فقط اینکه دلائل من در باره کنه و اساس مسائل مورد مشاجره قانع کننده بود و در جریان کنگره تایید میگشت، زیرا در حقیقت امر اگر سر انجام بهر حال نه تن از ۲۱ عضو سازمان «ایسکراه» با من شدند در اینصورت واضحست که با وجود خشونت های مضر و علی رغم این خشونت ها بود که نتیجه مزبور بدست آمد. و اگر خشونت نبود در این صورت شاید از نه نفر هم بیشتر جانب مرا میگرفتند. بنابر این هر قدر این براهین و مدارک میبایستی بر «انزجار» بیشتری فائق آیند، هماتر هم معلوم میشود قانع کننده تر بوده اند.

دشواریهای فراوانی بود زیرا آنان نه از نامهای مستعار با خبر بودند و نه از جریان داخلی کار سازمان «ایسکراه» - سازمانی که در واقع برای حزب وحدت بوجود آورده و به آنچنان رهبری بر جنبش علی جامعه عمل پوشانده بود که یکی از موجبات شناسائی رسمی «ایسکراه» را فراهم آورد. ما دیدیم که وقتی ایسکرائیها وحدت داشتند کاملاً از يك اکثریت بزرگ قریب به سه پنجم کنگره برخوردار بودند و همه نمایندگان هم این موضوع را بخوبی میفهمیدند. همه ایسکرائیها بخصوص منتظر این بودند که سازمان «ایسکراه» هیئت معینی را برای عضویت کمیته مرکزی توصیه نماید و ضمناً يك عضو این سازمان هم بر ضد این موضوع که فهرست اعضاء کمیته مرکزی در این سازمان مقدمتاً مورد بحث قرار گیرد که ای اعتراض نکرد و یکنفر هم در باره تصویب تمام اعضاء کمیته تشکیلات یعنی تبدیل آن به کمیته مرکزی دم نزد و حتی در مورد مشاوره با تمام اعضاء کمیته تشکیلات در باره نامزد های کمیته مرکزی نیز کلمه ای اظهار نکرد. این نکته نیز فوق العاده شاخص است و در نظر داشتن آن بینهایت مهم است. زیرا مارتفی ها اکنون که کار از کار گذشته است با حرارت تمام از کمیته تشکیلات دفاع میکنند و با این عمل برای صدمین و هزارمین بار بی ارادگی سیاسی خود را ثابت مینمایند. مادامکه اختلاف بر سر ترکیب اعضاء مراکز مارتف را با آکیفوف ها متحد نکرده بود - موضوع زیر که هر شخص بیغرضی با مراجعه به صورتجلسه ها و تمام تاریخ «ایسکراه» بسهولت به صحت آن یقین حاصل خواهد کرد در کنگره برای همه واضح بود. یعنی واضح بود که: کمیته تشکیلات بطور عمده کمیسیون مأمور تشکیل کنگره بود، و عمداً از نمایندگان که خرده اختلافهای گوناگون داشتند و منجمله از نماینده بوند تشکیل شده بود: ولی سنگینی کار واقعی ایجاد وحدت تشکیلاتی حزب را تماماً سازمان «ایسکراه» بدوش کشید (باید اینموضوع را هم در نظر داشت که تصادفاً چند تن از اعضاء «ایسکراه» بعلت باز داشت و یا به علل دیگری که «مستقل» از اراده آنها بود در کنگره حضور نداشتند). عمده اعضاء سازمان «ایسکراه» که در کنگره حاضر بودند در جزوه رفیق یاولوویچ نقل شده است (رجوع شود به نامه او در باره کنگره دوم، ص-۱۳) (۸۹). نتیجه نهائی مباحثات بر حرارتی که در سازمان «ایسکراه» بعمل آمد دو اخذ رأی بود که من در نامه به هیئت تحریریه نقل کرده ام. اخذ رأی اول: «یکی از نامزد نهائی که مارتف پشتیبان او بود با ۹ رأی در مقابل چهار رأی و ۳ رأی متمنع رد میشود. آیا واقعه ای ساده تر و طبیعی تر از این ممکنست: با موافقت عمومی همه

\* - همینقدر این «منظره صفات و مادات» را خوب در نظر خود مجسم کنید: نماینده سازمان «ایسکراه» در کنگره فقط با این سازمان مشورت میکند و در باره مشاوره با کمیته تشکیلات حتی کلمه ای هم دم نمیزند. ولی پس از شکست خود چه در این سازمان و چه در کنگره از عدم تصویب کمیته تشکیلات بنای تأسف را میگذارد و بعد از گذشتن کار از کار آنها مدح و ستایش میکند و سازمانی را که اعتبار نامه باو داده است عالیجنابانه مورد بی اعتنائی قرار میدهد! میتوان بجرئت اظهار داشت که نظیر این واقعه در تاریخ هیچ يك از احزاب واقعا کارگری و واقعا سوسیال دموکرات یافت نخواهد شد.

بلکه از کمیته مرکزی هم طرد نمی‌کردیم بلکه به معارضین خود اقلیت بسیار قابل توجهی هم واگذار می‌کردیم. ولی قضیه بر سر این بود که آنها میخواستند اکثریت داشته باشند و وقتی این آرزوی محبوبانه عملی نشد غوغا بر پا کردند و از شرکت در مراکز بکلی امتناع ورزیدند. اینکه، برخلاف تاکید هائی که رفیق مارتف در ایامیکرد، قضیه از همین قرار بوده موضوعیست که از روی نامه زیر که اقلیت سازمان هایسکراه کمی پس از تصویب ماده اول برنامه در کنگره برای ایسکرائیهای اکثریت (و اکثریت کنگره پس از خروج ۷ نفر) فرستاده اند معلوم میشود (باید متذکر شد که جلسه سازمان هایسکراه که من از آن صحبت کردم آخرین جلسه بود: پس از آن در حقیقت سازمان بد و قسمت منشعب شد و هر دو طرف سعی داشتند بقیه نمایندگان کنگره را به حقانیت خود معتقد نمایند).  
اینک متن نامه:

«ما پس از شنیدن توضیحات دو نماینده یعنی سارو کین و سابلینا در باره مسئله تمایل اکثریت هیئت تحریریه و گروه «آزادی کار» به شرکت در جلسه (مورخه فلان) \* و پس از اینکه بکمک این نمایندگان معلوم کردیم که در جلسه قبل نامه ای حاوی فهرست نامزد های کمیته مرکزی خوانده شده که تصور گردیده است گویا منشاء آن ما میباشیم و از این نامه برای توصیف نا درست تمام خطمشی سیاسی ما استفاده شده است، و همچنین با در نظر داشتن این موضوع که اولاً این فهرست بدون هیچگونه کوششی برای تحقیق منشاء آن، بما نسبت داده شده است؛ و ثانیاً این کیفیت با اتهام ایورتونیس که اکثریت هیئت تحریریه هایسکراه و گروه «آزادی کار» آشکارا اشاعه میدهند ارتباط مسلم دارد؛ و ثالثاً ارتباط این اتهام با نقشه موجوده کاملاً معین در باره تغییر اعضاء هیئت تحریریه هایسکراه برای ما کاملاً روشن است. توضیحاتی را که در موضوع دلائل ندادن اجازه ورود به جلسه بما داده شده است برای خود قانع کتیده نمیدانیم و علم تمایل به دادن اجازه ورود به جلسه را دلیل بر این میدانیم که نمیخواهند به ما امکان بدهند تا اتهامات دروغین فوق الذکر را رد نمائیم.

در مورد مسئله سازش ممکنه بین ما در باره فهرست مشترک نامزد های کمیته مرکزی اظهار میداریم که یگانه فهرستی را که میتوانیم بعنوان پایه سازش بپذیریم عبارتست از: پوپوف، ترتسکی، گلبوف و ضمناً روی این موضوع تکیه میکنم که این فهرست جنبه مصالحه

\* -- بحساب من تاریخی که در نامه نقل میشود با روز سه شنبه مطابقت دارد. جلسه در عصر سه شنبه یعنی پس از بیست و هشتمین جلسه کنگره بود. این تاریخ بسیار مهم است زیرا عقیده مارتف را حاکی از اینکه علت جدائی ما مسئله مربوط بسازمان مراکز بوده نه مسئله مربوط به ترکیب اعضاء این مراکز یا سند رد میکند و صحت بیانات مرا در کنگره ایگا و در «نامه به هیئت تحریریه» باسند اثبات مینماید. پس از بیست و هشتمین جلسه کنگره رفیق مارتف و رفیق استاروور با جدیت تمام از دروغ بودن اتهام ایورتونیس دم میزنند ولی کلمه ای هم در باره اختلاف در موضوع ترکیب اعضاء شورا ها یا کئوپتاسیون به مراکز (که ما در جلسات ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ بر سر آن مباحثه داشتیم) سخن نمیگویند.

میکتند؟ در بین ما، در این قضای مسموم خارجه بقدری مفاهیم سیاسی با هم مخلوط شده است که رفیق مارتف نمیتواند حتی وظیفه حزبی را از محفل بازی و رفیق بازی تمیزدهد! از قرار معلوم این بوروکراتیسم و فرمالیسم است اگر اسان فکر کند که موضوع نامزد ها را باید فقط در کنگره مورد بحث قرار داد و در باره آن تصمیم گرفت، یعنی در جایی که نمایندگان در آنجا مقدم بر هر چیز برای بحث در اطراف مسائل اصولی مهم گرد می آیند، در جایی که نمایندگان جنبش یعنی کسانی جمع میشوند، که قادرند به افراد با نظر بیطرفی بنگرند و میتوانند (و موظفند) برای دادن رأی قطعی تمام اطلاعات مربوط به نامزد ها را طلب نوده و جمع آوری نمایند، در جایی که صرف مقدار معینی از وقت برای مشاجره بر سر تعلیمی دیربزیوری امری طبیعی و ضروری است؛ بجای این نظر بوروکراتیک و فرمالیستی اکنون در بین ما عادات دیگری رسم شده است: ما پس از کنگره ها چپ و راست از تدفین سیاسی عرو و از هنگ حیثیت زید سخن خواهیم گفت؛ ادبای گوناگون را در جزوه ها نامزد معرفی خواهیم کرد و ضمناً ریاکارانه و بر سر و سینه زنان اطمینان خواهیم داد که این محفل نبوده بلکه حزب است... خوانندگانی که خیلی طالب وراغب جار و جنجالند با حرص و واع سر مست این خبر هیجان انگیز خواهند شد که فلانکس بنابه تایید خود مارتف رجل عمدتاً کمیته تشکیلات بوده است. این خوانندگان بمراتب بیشتر قادر به بحث و حل مسئله هستند تا سازمانهای فرمالیستی از قبیل کنگره ها با تصمیمات صرفاً مکانیکی خود که به رأی اکثریت اتخاذ میشود... آری، در خارجه هنوز اصطبل های اوزیاس بزرگی پر از جنجال وجود دارد که کار کنان واقعی حزبی ما باید آنها را پاک کنند!

رأی گیری دیگر سازمان هایسکراه: «فهرست ۵ نفری (برای کمیته مرکزی) که در آن به پیشنهاد من یک لیدر عناصر غیر ایسکرائی و یک لیدر اقلیت ایسکرائی وارد شده بودند به اکثریت ده رأی در مقابل دو رأی مخالف و چهار رأی ممتنع تصویب میشود». این اخذ رأی فوق العاده مهم است، زیرا بطور روشن و غیر قابل تکلیبی ثابت میکند که تا چه اندازه افسانه هائی که بعد ها در محیط پر از جنجال پدید آمد حاکی از این که گویا ما میخواستیم غیر ایسکرائیها را از حزب برانیم یا از کاربرد کنار کنیم و گویا اکثریت فقط بدست یک دوم کنگره از میان همان یک دوم اشخاص را انتخاب میکرد الخ. کذب است. تمام اینها سرایا جعل است. اخذ رأی که من ذکر کردم نشان میدهد که ما غیر ایسکرائیها را نه تنها از حزب

\* -- من هم سعی داشتم یک نامزد برای کمیته مرکزی از تصویب سازمان هایسکراه بگفزانم و من هم مثل مارتف موفق نشدم. من نیز میتوانستم از آبرو و حیثیت سر شار قبل از کنگره و آغاز کنگره او که با مدارک بسیار عالی قابل اثبات است سخن گویم. ولی این موضوع بفکر من خطور نمیکند. این رفیق بعد کافی برای خود احترام قائل است که بکسی اجازه ندهد پس از کنگره در مطبوعات نامزدی او را بیان بکشند یا اینکه از تدفین سیاسی و هنگ حیثیت و غیره شکایت نماید.

\*\* -- رجوع شود به چاپ چهارم کلیات جلد ۷ ص ۱۰۳-۱۰۴

رفیق مارتف در کنگره لیگا میگفت: این فهرست از لحاظ سیاسی عبارت بود از ائتلاف ما و هیوزنی رابوچی، با بوند، ائتلافی بمعنای سازش مستقیم (ص- ۶۴). این صحیح نیست، زیرا اولاً بوند هرگز در مورد فهرستی که در آن يك نفر بوندی هم نبود، تن به سازش ننهاد؛ و ثانیاً در مورد سازش مستقیم (که بنظر مارتف ننگ آور می آمد) نه تنها با بوند، بلکه با گروه هیوزنی رابوچی، نیز جای سخنی نبود و نمیتوانست هم باشد. صحبت بر سر سازش نبود، بلکه بر سر ائتلاف بود، صحبت بر سر این نبود که رفیق مارتف بند و بست کند بلکه بر سر این بود که او را حتماً میبایستی همان عناصر ضد ایسکرائی و متزلزلی پشتیبانی نمایند که او در جریان نپه اول کنگره با آنها مبارزه میکرد و همان کسانی بودند که به اشتباه او در ماده اول آئین نامه چسبیدند. نامه ای که من آنرا نقل کردم بطرزی کاملاً بی چون و چرا ثابت میکند که ریشه رنجش در همان اتهام آشکار و آنهم دروغین اپورتونیسیم نهفته بود. این «اتهامات» که بر سر آن ها ولوله افتاد و رفیق مارتف، با وجود یاد آوری من در «نامه به هیئت تحریریه»، اکنون در باره آن، با دقت سکوت اختیار میکند دو نوع بود: اولاً در هنگام مذاکره در اطراف ماده اول آئین نامه پلخانف صاف و ساده گفت که مسئله مربوط به ماده اول مسئله ایست مربوط به جدا شدن، هر نوع ناپندگی اپورتونیسیم، از ما و «تنها بهمین دلیل هم که باشد همه مخالفین اپورتونیسیم باید بر له طرح من، که تکیه گاه نیست برای دفاع بر ضد هجوم نمایندگان اپورتونیسیم به حزب، فرآی دهند» (ص- ۲۴۶ صورتجلسه های کنگره) این کلمات قرص، با وجود تخفیف کوچکی که من در آنها وارد کردم، (ص- ۲۵۰) موجب تعبیرات هیجان انگیزی شد که بطور واضح ضمن نطق های رفیق روسف (ص- ۲۴۷)، رفیق ترسکی (ص- ۲۴۸) و رفیق آکیفوف (ص- ۲۵۳) بیان شد. در «دالانهای پارلمان» ما ضمن مشاجرات بی پایان در اطراف ماده اول، تز پلخانف بهزاران شق مورد تفسیرات و تعبیرات پر حرارتی قرار گرفت. اما رفقای گرامی ما بجای اینکه از ماهیت قضیه دفاع کنند رنجش مضحکی پیدا کردند و کار را بشکایات کتبی بر ضد «اتهام دروغین اپورتونیسیم» رساندند!

روحیه محفل بازی و ناپختگی، عجیب حزبی که ناب تحمل اندک نسیم مشاجرات آشکار در برابر همه را نداشت، در اینجا برای العین بروز کرد. این همان روحیه ایست که مردم روسیه با آن آشنائی دارند و با این مثل قدیمی روسی بیان میشود: یا بدشانس بکوب یا دستش را ببوس! مردم بقدری عادت کرده اند که جرگه جمع و گرمشان زیر سر پوش بیسروصد بماند که از همان اولین نطقی که در صحنه آزاد شد و در خود حس مسئولیت کردند دچار غش شدند. متهم کردن و آنهم چه کسی را؟ گروه آزادی کاره و آنهم اکثریت آنها به اپورتونیسیم، - میتوانید تصور چنین مصیبتی را بکنید! چیز یکه در نامه مورد بررسی بطور نسبتاً مشخصی عرض وجود میکنند از این دو حال خارج نیست؛ یا باید بخاطر این توهین غیر قابل جبران انشعاب حزبی بعمل آید و یا اینکه دکورث خانوادگی از طریق احیاء «ادامه کاری» در زیر سر پوش بیسروصد بر طرف گردد. بین افراد منشی روشنفکرانه و محفل بازی از يك طرف و خواست اینکه گفتنی ها در برابر حزب آشکارا گفته شود تصادم حاصل شد. آخر

دارد چونکه وارد کردن رفیق گلبوف در این فهرست معنایش فقط گذشتی است در مقابل تمایل اکثریت، زیرا پس از اینکه نقش رفیق گلبوف در کنگره برای ما معلوم شد، ما رفیق گلبوف را واجد شرایطی که باید از يك نماینده کمیته مرکزی خواستار بود نمیدانیم.

ضمناً ما این موضوع را تاکید میکنیم که اگر اقدامی برای مذاکره در اطراف نامزد های کمیته مرکزی بعمل می آوریم، این موضوع بهیچوجه مربوط به مسئله چگونگی ترکیب اعضا هیئت تحریریه ارگان مرکزی نیست، زیرا در مورد این مسئله (در مورد ترکیب هیئت تحریریه) ما حاضر نیستم داخل هیچگونه مذاکره ای بشویم.

از طرف رفقا، مارتف و استاروور

این نامه، که روحیه طرفین مشاجره و وضعیت مشاجره را دقیقاً منعکس مینماید، ما را یکمرتبه به «مغز» انشعاب آغاز شده میرساند و دلائل واقعی آنرا نشان میدهد. اقلیت سازمان «ایسکراه» که مایل نیست با اکثریت موافقت نماید و تبلیغات آزادانه در کنگره را ترجیح میدهد (و این حق را هم البته کاملاً داراست). معهذا میکوشد از «نمایندگان» اکثریت حق ورود به جلسه خصوصی آنها را بدست آورد! واضح است که این درخواست مضحک در جلسه ما (بدیهیست که نامه آنها در جلسه قرائت شد) فقط با تبسم و ابراز تعجب تلقی شد و قیل و قال آنها در باره «اتهامات دروغین اپورتونیسیم»، که اکنون دیگر از قیل و قال گذشته و به هیستری رسیده است، صرفاً باعث خنده شد. ولی ابتدا نکته به نکته به شکایات پر سوز و گداز مارتف و استاروور برسیم.

فهرست را به غلط به آنها نسبت داده اند؛ خطمشی سیاسی آنها را نا درست توصیف میکنند... ولی همانطور که خود مارتف هم معترف است (ص- ۶۴ صورتجلسه های لیگا) من در صحت گفته او مبنی بر اینکه نویسنده فهرست نبوده است سوء ظنی بخود راه نداده ام. اینجا بطور کلی صحبتی از نویسنده فهرست در میان نیست و اینکه این فهرست بتوسط یکی از ایسکرائیها طرح شده یا بتوسط یکی از نمایندگان مرکزی و غیره مطلقاً هیچگونه اهمیتی ندارد. مهم اینستکه این فهرست، که تماماً از اعضا اقلیت فعلی تشکیل شده است، ولو بعنوان يك جلس ساده یا فرض، در کنگره دست بدست میشد، بالاخره از همه مهمتر اینستکه رفیق مارتف در کنگره مجبور بود يك چنین فهرستی را، که اکنون میبایستی با مسرت و شغف از آن استقبال میکرد، با دست و پا از خود دور نماید. برای اینکه نا استواری در سنجش افراد و در ارزیابی خرده اختلافها تصویر شود هیچ چیز برجسته تر از این جهشی نیست که در عرض دو ماه از ندبه وزاری در باره «شایعه ننگین» به تحمیل همان نامزد های مرکز بحزب صورت گرفته است... همان نامزدهائی که در فهرست بااصلاح ننگین ثبت گردیده بود.\*

\* - حروف چینی بطور قبلی بی پایان رسیده بود که خبر حادثه رفیق گوسف و رفیق دیچ بمارسید ما این حادثه را علینده در ضمیمه بررسی خواهیم کرد (رجوع شود به ص- ۲۰۷-۲۱۰ همین کتاب) مترجم.

تصور کنید آیا ممکن است يك چنین مهملات و يك چنین جنجالی نظیر شکایت از «اتهام دروغین» اپورتونیسیم» در حزب آلمان روی دهها سازمان و انضباط پرولتاری اکنون دیر بازیست که این سست عنصری روشنفکرانه را در آنجا از بین برده است. مثلاً هیچکس نسبت به لیبکنخت با نظری جز احترام بسیار عمیق نمی نگرد. ولی چه اندازه مایه سخریه بود اگر کسی در آنجا از این موضوع شکایت میکرد که چرا وقتی او در کنگره سال ۱۸۹۵ در مورد مسئله ارضی در جرگه ناپسند فولمار، این اپورتونیست علنی و یاران وی قرار گرفت. او را (باتفاق بیل) «آشکارا» به اپورتونیسیم متهم کردند. نام لیبکنخت بطور لایبکی با تاریخ جنبش کارگری آلمان ارتباط دارد ولی البته این بدان علت نیست که زمانی لیبکنخت در مورد يك چنین مسئله نسبتاً کوچک و جزئی دچار اپورتونیسیم شد، بلکه بالعکس. عیناً همینطور هم باوجود هر گونه عصبانیت ناشی از مبارزه، نام مثلاً رفیق آکسلرد در هر سوسیال دموکرات روس تولید احترام میکند و خواهد کرد ولی این بدان علت نیست که رفیق آکسلرد در کنگره دوم حزب ما از يك ایدئ اپورتونیستی دفاع کرد و اباطیل آنارشیستی قدیمی را در کنگره دوم لیکا بیان آورد. بلکه بالعکس. فقط عقب مانده ترین شیوه های محفل بازی با منطق آن که حاکمیت: یا بدعانش بکوب یا دستش را ببوس قادر بود در مورد «متهم نمودن دروغین اکثریت گروه» آزادی کاره به اپورتونیسیم موجب هیستری و جنجال و انشعاب حزبی شود.

دلیل دیگر این اتهام دهشتناک با اتهام پیشین ارتباط کاملاً لایبکی دارد (رفیق مارتف در کنگره لیکا (ص-۶۳) بدقت سعی میکرد در باره یکی از جنبه های این حادثه سکوت اختیار کند و آنرا پرده پوشی نماید). این اتهام درست بهمان ائتلاف عناصر ضد ایسکرائی و متزلزل با رفیق مارتف که در مورد ماده اول آئین نامه عرض وجود کرد مربوط میشود. بدیهی است که بین مارتف و ضد ایسکرائیها هیچگونه سازشی خواه مستقیم و خواه غیر مستقیم وجود نداشت و نمیتوانست وجود داشته باشد و هیچکس هم چنین گمانی در باره او نمیکرد؛ او فقط از ترس بود که چنین بنظرش رسید. ولی اشتباه او از لحاظ سیاسی بویژه در این موضوع آشکار شد که افرادی که بطور مسلمی به اپورتونیسیم گرایش داشتند در اطراف او بطور روز افزونی شروع به تشکیل اکثریت فشرده «متراکمی» نمودند (که فقط در اثر خروج «تصادفی» هفت نماینده، اکنون به اقلیت تبدیل شده است). البته ما بلافاصله پس از ماده اول، خواه در کنگره (رجوع شود به تذکر رفیق پاولوویچ که فوقاً ذکر شد. ص-۲۵۵ صورتجلسه ها) و خواه در «ازمان» «ایسکرا» به این «ائتلاف» هم آشکارا اشاره کردیم (بخاطر دارم که بخصوص پلخانف باین موضوع اشاره کرد). این عیناً همان اشاره و همان تمسخری است که بر سر بیل و لیبکنخت هم در سال ۱۸۹۵ آمد و آنها موقعی بود که ستکینا به آنها گفت: «Es tut mir in der Seele weh, dass ich dich in der Gesellschaft seh.» (چقدر برای من ناگوار است که تو را - یعنی بیل را - در این جرگه - یعنی با فلان و شرکایش - می بینم) واقعا عجیب است که چرا بیل و لیبکنخت آنوقت به کائوتسکی و ستکینا در باره اتهام دروغین اپورتونیسیم پیام هیستریک

نفرستادند...

و اما در مورد فهرست نامزد های کمیته مرکزی، باید متذکر شد که نامه مزبور حاکی از اشتباه رفیق مارتف است که در لیکا مدعی بود که امتناع از سازش با ما هنوز صورت قطعی بخود نگرفته بود. این نمونه دیگری است از اینکه چقدر غیر عاقلانه است وقتی در مبارزه سیاسی بجای مراجعه باسناد سعی میکنند برای نقل گفتگوها به حافظه متوسل شوند. در واقع «اقلیت» بقدری محبوب بود که به «اکثریت» اتهام حجت داد که: باید دو نفر از «اقلیت» و یک نفر (بصورت صلح و مصالحه و فقط بعنوان گذشت!) از «اکثریت» انتخاب شود. این گرچه بسیار عجیب است ولی واقعیتی است. و این واقعیت برای الهین نشان میدهد که افسانه های فعلی حاکی از اینکه گویا «اکثریت» بتوسط يك دوم کنگره فقط نمایندگان همان يك دوم را انتخاب میکرد - چقدر پوچ است. درست بر عکس: مارتفی ها فقط بعنوان گذشت يك نفر از - نفر را بنا پیشنهاد می کردند و بالتجربه میخواستند در صورت عدم موافقت ما با این «گذشت» نوظهور - تمام نمایندگان خود را بقبولانند! ما در جلسه خصوصی خود به این حجب و فروتنی مارتفی ها قدری خندیدیم و از خود فهرستی بدین ترتیب تنظیم نمودیم: گلبوف - تراوینسکی (که - پس برای کمیته مرکزی انتخاب شد) و پوپوف. بجای شخص اخیر ما (در همان جلسه خصوصی ۲۴ نفری) رفیق واسیلیف را گذاشتیم (که بعداً برای کمیته مرکزی انتخاب شد). علتش هم فقط این بود که رفیق پوپوف امتناع کرد که نامش در فهرست ما باشد. او ابتداء در صحبت خصوصی و سپس در کنگره بطور علنی امتناع کرد. (ص-۳۳۸).

این بود جریان کار.

«اقلیت» فروتن تمایل فروتنانه ای داشت و میخواست اکثریت شود. وقتی که این تمایل فروتنانه به هدف مراد نرسید «اقلیت» بکلی امتناع فرمودند و جنجالکی برآوردند. و اکنون باز هم اشخاصی یافت میشوند که با بی اعتنائی عالیجنابانه ای از «بی گذشتی» «اکثریت» دم میزنند!

وقتی که «اقلیت» برای مصاف در میدان تبلیغات آزاد به کنگره می آمد تمام حجت های مضحکی به «اکثریت» میداد. ولی پس از مواجه شدن با شکست قهرمانان ما بنای زاری را گذاشتند و در باره وجود حکومت نظامی داد. فریاد راه انداختند. \*Voilà tout.

این اتهام دهشتناک را هم که حاکی از این بود که ما قصد داریم اعضاء هیئت تحریریه را تغییر دهیم، ما (جلسه خصوصی ۲۴ نفری) باز با تبسم تلقی نمودیم: از همان آغاز کنگره و حتی قبل از کنگره همه از نقشه تجدید هیئت تحریریه از طریق انتخاب سه نفر اولیه مطلع بودند (من هنگام بحث در باره انتخاب هیئت تحریریه در کنگره این موضوع را با تفصیل بیشتری توضیح خواهم داد). این موضوع که «اقلیت» پس از اینکه مشاهده کرد که بهترین تأیید صحت این نقشه ائتلاف «اقلیت» با ضد ایسکرائیهاست، بوحشت افتاد، موجب تعجب ما نشد. این موضوع کاملاً طبیعی بود. البته ما نمیتوانستیم این پیشنهاد را که ما بیل خود و قبل

از مبارزه در كناره به اقلیت تبدیل شویم بطور جدی تلقی کنیم، ما نمیتوانستیم به سرپای نامه‌ای هم که نویسندگان آن در نتیجه عصبانیت بی اندازه شدید در آن از «اتهام دروغین اپورتونیسم» دم میزدند با نشر جدی بکرییم. ما جداً امیدوار بودیم که وظیفه حزبی خیلی زود بر تمایل طبیعی «دق دلی در آوردن» غلبه خواهد کرد.

**ك) ادامه مباحثات در باره آئین نامه.**  
**ترکیب اعضاء شورا**

مواد بعدی آئین نامه بمراتب بیشتر موجب مشاجراتی بر سر جزئیات شدند تا بر سر اصول سازمان. بیست و چهارمین جلسه كنكره تماماً بمسئله نمایندگی در كنكره‌های حزبی تخصیص یافت، و ضمناً گمانیکه بر ضد نقشه‌های مورد قبول تمام ایسکرائیها مبارزه قطعی و صریح میکردند باز هم فقط همان بوندیستها (گلدبلات و لیبر، ص ۲۵۸-۲۵۹) و رفیق آکیف بودند. رفیق آکیف با صراحت قابل تحسینی نقش خود را در كنكره اعتراف نمود: «من هر بار با علم کامل باینکه با استدلالات خود در رفقا تاثیر نکرده، بلکه بر عکس به ماده‌ای که از آن دفاع میکنم ضرر میرسانم، سخن میگویم» (ص ۲۶۱). این تذکر صائب بخصوص بلافاصله پس از ماده اول آئین نامه بجا و بموقع بود؛ فقط اینجا کلمه «بر عکس» کمی صحیح استعمال نشده است، زیرا رفیق آکیف نه فقط می توانست به مواد معینی ضرر بریزد، بلکه در عین حال و بدینوسیله «در رفقا هم تاثیر کیده... در رفقای که از زمره ایسکرائیهای بسیار ناپیگیر و متمایل به جبهه پردازی اپورتونیستی بودند.

خلاصه اینکه ماده سوم آئین نامه که شرایط نمایندگی در كنكره را معین میکرد به اکثریت آراء در مقابل ۷ رأی منتع (ص ۲۶۲) که لایه از ضد ایسکرائیها بودند، تصویب شد.

مشاجره بر سر ترکیب اعضاء شورا، که قسمت اعظم وقت جلسه بیست و پنجم كنكره را گرفت، موجب پیدایش گروهبندیهای بسیاری شد که در اطراف تعداد فراوانی طرح های گوناگون جمع شده بودند. آبرامسون و تسارف بکلی نقشه شورا را رد میکنند. پانین مصرانه میخواهد شورا را منحصرأ بدادگاه حکمیت مبدل کند و بدینجهت علی اللوام پیشنهاد میکند که این تعریف که میگوید شورا عالیترین مؤسسه است و آنرا هر دو نفری از اعضاء شورا میتوانند دعوت کنند، حذف شود. \* گرتس و روسف، برای تکمیل سه طریقی که از طرف پنج تن از اعضاء کمیسیون برنامه پیشنهاد شده بود، طرق مختلف دیگری را هم برای تشکیل شورا پیشنهاد میکنند. مسائل مورد مشاجره قبل از هر چیز در حول تعیین وظائف شورا دور میزد که: دادگاه حکمیت یا اینکه عالیترین مؤسسه

\* رفیق استاروور هم «ظاهراً» به نظریات رفیق پانین تمایل داشت، فقط فرقی این بود که رفیق پانین میدانست چه میخواهد و علی اللوام قطعنامه‌هایی تقدیم میکرد که در آنها شورا بیک مؤسسه صرفاً حکمیت و آشتی دهنده تبدیل میشد و حال آنکه رفیق استاروور نیدانست چه میخواهد و میگفت که: طبق طرح تقدیمی، شورا فقط بنابیل طرفین تشکیل میشود (ص ۲۶۶). ولی این بکلی نادرست است

حزب؟ بطوریکه گفتیم رفیق پانین بطور پیگیری از قسمت اول دفاع میکرد. ولی او تنها بود. رفیق مارتف جدا مخالفت کرد: «من پیشنهاد میکنم که پیشنهاد مبنی بر اینکه عبارت: «شورا عالیترین مؤسسه است» حذف گردد، رد شود: فرمولبندی ما (یعنی فرمولبندی وظائف شورا که ما در کمیسیون برنامه با آن موافقت حاصل نموده بودیم). «عمداً امکان میدهد که شورا به مقام عالیترین مؤسسه حزبی ارتقاء یابد. شورا برای ما فقط يك مؤسسه آشتی دهنده نیست». ولی در عین حال در طرحی که رفیق مارتف داد ترکیب اعضاء شورا طوری بود که تمام و کمال با کیفیت «مؤسسات آشتی دهنده» یا دادگاه‌های حکمیت مطابقت داشت: از هر مرکزی دو نفر و پنجمی هم از طرف این چهار نفر دعوت شود. نه فقط این طرز ترکیب اعضاء شورا، بلکه آن طرز هم که بنابه پیشنهاد رفیق روسف و رفیق گرتس (مبنی بر اینکه نفر پنجم از طرف كنكره انتخاب شود) بتصویب كنكره رسید صرفاً با هدفهای آشتی با وساطت مطابقت دارد. بین این طرز ترکیب اعضاء شورا و وظیفه شورا که بایستی عالیترین مؤسسه حزبی بشود تضاد آشتی ناپذیری وجود دارد. عالیترین مؤسسه حزب باید دارای ترکیب ثابتی باشد و تابع تغییراتی که تصادفاً (و گاهی هم بعادت ناگامی‌ها) در ترکیب اعضاء مزاکر بوجود می آید نباشد. عالیترین مؤسسه باید با كنكره حزبی ارتباط بلاواسطه داشته باشد و اختیارات خود را از آن بگیرد نه اینکه از دو مؤسسه حزبی دیگری که تابع كنكره هستند، عالیترین مؤسسه حزبی باید از افرادی تشکیل شود که در كنكره حزبی معروف باشند. بالاخره عالیترین مؤسسه میتواند طوری تشکیل شود که خود موجودیت آنهم منوط به تضاد نباشد؛ هدیکه در هیئت در انتخاب نفر پنجم با هم موافقت حاصل نکردند حزب بدون عالیترین مؤسسه میماند! بر ضد این موضوع اینطور اعتراض میکردند که: (۱) در صورت امتناع یکی از ۵ نفر و تبدیل بقیه چهار نفر بدوستانه دو نفری هم ممکنست وضعیت اجازه ناپذیری پیش آید (یکورف). این اعتراض بی اساسی است، زیرا علم امکان اتخاذ تصمیم گاهی برای هر جمعیتی ناگزیر است ولی این بهیچوجه معنایش این نیست که نمیتوان جمعیت را تشکیل داد. اعتراض دوم: «اگر مؤسسه‌ای نظیر شورا نتواند عضو پنجم را انتخاب نماید، در اینصورت معنایش اینستکه این مؤسسه اصولاً فاقد استعداد عمل است» (زاسوایچ). ولی در اینجا موضوع بر سر فقدان استعداد عمل عالیترین مؤسسه نیست، بلکه بر سر علم وجود این مؤسسه است؛ بدون نفر پنجم هیچگونه شورائی وجود نخواهد داشت و هیچگونه مؤسسه‌ای در بین نخواهد بود. و باینواسطه در باره استعداد عمل حتی صحبتی هم نمیتوان کرد؛ بالاخره سر انجام بلای قابل علاجی بود هر آینه چنین موردی امکان داشت که نظیر این جمعیت های حزبی که جمعیت دیگر یعنی عالیتر در رأس آن قرار دارد تشکیل نیگردید؛ زیرا در اینصورت این جمعیت عالیتر میتواند در موارد فوری و فوری همیشه جای خالی را بنحوی از انحاء پر کند. ولی ما فوق شورا هیچ جمعیتی بجز كنكره وجود ندارد. و باینجهت اگر در آئین نامه امکان اینموضوع باقی گذارده شود که شورا را حتی تشکیل هم

از مبارزه در كناره به اقلیت تبدیل شویم بطور جدی تلقی کنیم، ما نمیتوانستیم به سرپای نامه‌ای هم که نویسندگان آن در نتیجه عصبانیت بی اندازه شدید در آن از «اتهام دروغین اپورتونیسم» دم میزدند با نشر جدی بکرییم. ما جداً امیدوار بودیم که وظیفه حزبی خیلی زود بر تمایل طبیعی «دق دلی در آوردن» غلبه خواهد کرد.

## ك) ادامه مباحثات در باره آئین نامه.

### ترکیب اعضاء شورا

مواد بعدی آئین نامه بمراتب بیشتر موجب مشاجراتی بر سر جزئیات شدند تا بر سر اصول سازمان. بیست و چهارمین جلسه كنكره تماماً بمسئله نمایندگی در كنكره‌های حزبی تخصیص یافت، و ضمناً گمانیکه بر ضد نقشه‌های مورد قبول تمام ایسکرائیها مبارزه قطعی و صریح میکردند باز هم فقط همان بوندیستها (گلدبلات و لیبر، ص ۲۵۸-۲۵۹) و رفیق آکیف بودند. رفیق آکیف با صراحت قابل تحسینی نقش خود را در كنكره اعتراف نمود: «من هر بار با علم کامل باینکه با استدلالات خود در رفقا تاثیر نکرده، بلکه بر عکس به ماده‌ای که از آن دفاع میکنم ضرر میرسانم، سخن میگویم» (ص ۲۶۱). این تذکر صائب بخصوص بلافاصله پس از ماده اول آئین نامه بجا و بموقع بود؛ فقط اینجا کلمه «بر عکس» کمی صحیح استعمال نشده است، زیرا رفیق آکیف نه فقط می توانست به مواد معینی ضرر بریزد، بلکه در عین حال و بدینوسیله «در رفقا هم تاثیر کیده... در رفقای که از زمره ایسکرائیهای بسیار ناپیگیر و متمایل به جبهه پردازی اپورتونیستی بودند.

خلاصه اینکه ماده سوم آئین نامه که شرایط نمایندگی در كنكره را معین میکرد به اکثریت آراء در مقابل ۷ رأی منتع (ص ۲۶۲) که لایه از ضد ایسکرائیها بودند، تصویب شد.

مشاجره بر سر ترکیب اعضاء شورا، که قسمت اعظم وقت جلسه بیست و پنجم كنكره را گرفت، موجب پیدایش گروهبندیهای بسیاری شد که در اطراف تعداد فراوانی طرح های گوناگون جمع شده بودند. آبرامسون و تسارف بکلی نقشه شورا را رد میکنند. پانین مصرانه میخواهد شورا را منحصرأ بدادگاه حکمیت مبدل کند و بدینجهت علی اللوام پیشنهاد میکند که این تعریف که میگوید شورا عالیترین مؤسسه است و آنرا هر دو نفری از اعضاء شورا میتوانند دعوت کنند، حذف شود. \* گرتس و روسف، برای تکمیل سه طریقی که از طرف پنج تن از اعضاء کمیسیون برنامه پیشنهاد شده بود، طرق مختلف دیگری را هم برای تشکیل شورا پیشنهاد میکنند. مسائل مورد مشاجره قبل از هر چیز در حول تعیین وظائف شورا دور میزد که: دادگاه حکمیت یا اینکه عالیترین مؤسسه

\* رفیق استاروور هم «ظاهراً» به نظریات رفیق پانین تمایل داشت، فقط فرقی این بود که رفیق پانین میدانست چه میخواهد و علی اللوام قطعنامه‌هایی تقدیم میکرد که در آنها شورا بیک مؤسسه صرفاً حکمیت و آشتی دهنده تبدیل میشد و حال آنکه رفیق استاروور نیدانست چه میخواهد و میگفت که: طبق طرح تقدیمی، شورا فقط بنابیل طرفین تشکیل میشود (ص ۲۶۶). ولی این بکلی نادرست است

نتوان داد، بی منطقی صرف خواهد بود.

هر دو نطق مختصر من در کنگره در مورد این مسئله فقط به تحلیل این دو اعتراض نادرست تخصیص داده شده بود (ص-۲۶۷ و ۲۶۹) که بواسطه آن خود مارتف و رفقای دیگر از طرح مارتف دفاع میکردند. اما موضوع تفوق ارگان مرکزی یا کمیته مرکزی در شورا را من حتی بیآن هم نیاوردم. این مسئله را برای اولین بار رفیق آکیف در جلسه ۱۴ کنگره (ص-۱۵۷) بصورت اشاره به خطر تفوق ارگان مرکزی بیان کشید و فقط پس از کنگره بود که رفیق مارتف و رفیق آکسلرد و رفقای دیگر در ساختن افسانه بیمنعی و عوام فریبانه مبسوط بر تمایل اکثریت، به تبدیل کمیته مرکزی به آلت هیئت تحریریه، از آکیف پیروی نمودند. رفیق مارتف در مقاله حکومت نظامی، ضمن بحث در باره این مسئله حجب بکار برد و در باره مبتکر واقعی این افسانه چیزی نگفت!

هر کس خواسته باشد با تمام چگونگی طرح مسئله مربوط به تفوق ارگان مرکزی بر کمیته مرکزی در کنگره حزب آشنا شود و به شاهد مثال های جدا جدا و از هم گسیخته ای که آورده میشود اکتفاء نکند، بسهولت متوجه خواهد شد که مسئله از طرف رفیق مارتف تعریف شده است. از همان جلسه چهاردهم خود همین رفیق پویوف در ضد نظریات رفیق آکیف که میخواهد در قله حزب از مرکزیت فوق العاده شدید دفاع نماید تا تفوق ارگان مرکزی را ضعیف کند (ص-۱۵۴، تکیه روی کلمات از منست)، بنای جبر و بحث را گذارده میگوید همین موضوع است که تمام مفهوم چنین سیستمی (سیستم آکیفی) در آن نهفته است. او اضافه میکند که «از چنین مرکزیتی من نه تنها دفاع نخواهم کرد، بلکه آماده ام بهر وسیله شده بر ضد آن مبارزه کنم، زیرا این مرکزیت - پرچم ایپورتونیس است». اینجاست ریشه مسئله کذائی مربوط به تفوق ارگان مرکزی بر کمیته مرکزی و تعجب آور نیست که رفیق مارتف اکنون ناچار است در باره منشاء واقعی این مسئله سکوت اختیار کند. حتی رفیق پویوف نمیتوانست متوجه جنبه ایپورتونستی این تفسیرات آکیفی در باره تفوق ارگان مرکزی\* نشود. رفیق پویوف برای اینکه خود را کاملاً از رفیق آکیف مجزا کند اکیداً اظهار

\* نه رفیق پویوف و نه رفیق مارتف هیچکدام خود داری نکردند. از اینکه رفیق آکیف را ایپورتونیس بنامند آنها فقط وقتی رنجش پیدا کردند و خشمناک شدند که این عنوان را در مورد خود آنها بکار بردند و این عنوان هم که بخاطر تساوی حقوق زبانها یا ماده اول بکار برده شد عادلانه بود. رفیق آکیف که رفیق مارتف هم از وی پیروی نمود، معهداً توانست خود را با قابلیت و شهامت بیشتری در کنگره حزبی راه ببرد تا رفیق مارتف و شرکاء در کنگره لیگا. رفیق آکیف در کنگره حزب گفت: «مرا اینجا ایپورتونیس مینامند؛ من شخصاً این کلمه را ناسزا و بوهن میشارم و بر آنم که بهیچوجه مستوجب این کلمه نیستم؛ ولی من بر ضد این موضوع اعتراض نمیکنم» (ص-۲۹۶). شاید رفیق مارتف و رفیق اشتارنور به رفیق آکیف پیشنهاد کرده باشند که ذیل اعتراض آنها را بر ضد اتهام دروغین به ایپورتونیس امضا کند. ولی رفیق آکیف امتناع کرده باشد؟

داشت که: «بگذار در این مرکز (شورا) سه نفر از هیئت تحریریه بمانند و در نظر از کمیته مرکزی. این مسئله داری اهمیت درجه دوم است (تکیه روی کلمات از من است). ولی مهم اینست که رهبری یعنی عالیترین رهبری حزبی از يك منبع سرچشمه بگیرد (ص-۱۵۵). رفیق آکیف اعتراض میکند که: «علت اینکه در این طرح به ارگان مرکزی در شورا تفوق داده شده است اینست که ترکیب اعضای هیئت تحریریه دائمی ولی ترکیب اعضای کمیته مرکزی متغیر است» (ص-۱۵۷). این برهانست که فقط به «دائمی بودن» رهبری اصولی (که پدیده ایست طبیعی و مطلوب) مربوط است ولی بهیچوجه به آن «فضیلتی» که بمعنی دخالت یا تعدی به استقلال است ربطی ندارد. رفیق پویوف هم که آنوقت هنوز به «اقلیتی» که ناخرسندی خود را از ترکیب اعضای مرکز با لند لند در باره عدم استقلال کمیته مرکزی پرده پوشی میکند، تعلق نداشت. به رفیق آکیف بطرز کاملاً معقولی جواب میدهند: «من پیشنهاد میکنم که آنرا (شورا را) مرکز رهبری کننده حزب بشماریم. آنوقت این مسئله بهیچوجه مهم نخواهد بود که عدد نامزدگان ارگان مرکزی در شورا بیشتر باشد یا نمایندگان کمیته مرکزی» (ص-۱۵۷-۱۵۸-تکیه روی کلمات از منست).

همانجا که بحث موضوع ترکیب شورا در جلسه بیست و پنجم تجدید شد. رفیق یارلویچ ضمن ادامه مباحثات سابق، با تفوق ارگان مرکزی بر کمیته مرکزی و علت استوار بودن اولی (ص-۲۶۴) اظهار موافقت میکند و منظورش در اینجورده «بنا استواری اصلی است» رفیق مارتف هم که بلافاصله پس از رفیق یارلویچ صحبت کرد مطلب را همینطور درک نمود. او لازم ندید «بهرتری يك مؤسسه را بر دیگری تثبیت نماید» و بامکان اقامت یکی از اعضای کمیته مرکزی در خارجه اشاره کرد و گفت: «بدین طریق استواری اصولی کمیته مرکزی تا درجه معینی حفظ خواهد شده (ص-۲۶۴). اینجا هنوز اثری هم از اختلاط عوام فریبانه موضوع استواری اصولی و حفظ آن از یکطرف، با حفظ استقلال و عدم وابستگی کمیته مرکزی از طرف دیگر در بین نیست. این اختلاط که پیش از کنگره تقریباً برگ برنده عمدتاً رفیق مارتف شد، در کنگره فقط از طرف رفیق آکیف با لجاجت علمی میشد که آنوقت هنوز از وجود روح آراکچیفی در آئین نامه (ص-۹۰) صحبت میکرد (ص-۲۶۸) و میگفت که «اگر در شورای حزب سه عضو از ارگان مرکزی داخل شوند آنوقت کمیته مرکزی به

مجری ساده اراده هیئت تحریریه بدل خواهد شد (تکیه روی کلمات از منست). سه عضوی که در خارجه زندگی میکنند حق اختیار نامعتبری (!!) در کار تمام (!!) حزب بدست خواهند آورد. امنیت آنها تضمین شده است و بهمین مناسبت قدرت آنها مادام العمر خواهد بوده (ص-۲۶۸). بر ضد این عبارات کاملاً بیمنعی و عوام فریبانه ای که رهبری مسلکی را دخالت در کار همه حزب جلوه گر میسازد (و پس از کنگره برای رفیق آکسلرد و نطقهایش در باره حکومت الهی، شعار پیش پا افتاده ای تهیه نمود) - بر ضد همین عبارات بود که باز رفیق یارلویچ اعتراض کرد و خاطر نشان ساخت که من طرفدار استحکام و پاکیزگی آن اصولی هستم که نماینده آن «ایسکراه» است. من با قائل شدن تفوق برای ارگان

عقیده ما دفاع مینماید (ص- ۲۷۲) و به یگورف و پوپوف اعتراض میکرد که کمیته مرکزی بدون اینهم قبل از اینکه به اقدام جدی نظیر انحلال يك سازمان دست زند آرا مورد بحث قرار خواهد داد. بطوریکه می بینید، آنوقت هنوز گوش رفیق مارتنف نسبت به هر گونه تمایلات ضد مرکزیت ناشنوا بود و کنگره پیشنهاد یگورف و پوپوف را رد کرد. متأسفانه ما از روی صورتجلسه ها فقط نمیدانیم عده آراء چقدر بوده است.

در کنگره حزب رفیق مارتنف همچنین مخالف تمویض کلمه تشکیل میدهد (کمیته مرکزی کمیته ها و غیره را تشکیل میدهد طبق ماده ۶ آئین نامه حزب) با کلمه تصویب میکند بود و میگفت «باید حق تشکیل را هم داده، و این را در آئین نامه میگفت که هنوز فکرش به این درخشانی که فقط در کنگره ایجا کشف شد و حاکی از این بود که مفهوم تشکیل دادن شامل تصویب نمودن نمیشود، نرسیده بود.

غیر از این دو نکته تصور نمیرود بقیه مباحثات مربوط به جزئیات مواد ۵ تا ۱۱ آئین نامه (ص- ۲۷۲-۲۷۶ صورتجلسه ها) که مباحثاتی کاملاً نا چیز بود غالب توجه باشد. ماده ۱۲ مربوط است به مسئله کویتاسیون به تمام ارگانهای حزبی عموماً و به مراکز خصوصاً. کمیسیون پیشنهاد میکند که اکثریت مطلقاً که برای کویتاسیون ضروری است از دو سوم به چهار پنجم ارتقاء یابد. گزارش دهنده (گلبوف) پیشنهاد میکند که کویتاسیون به کمیته مرکزی، باتفاق آراء باشد. رفیق یگورف، که هرگونه نا همواری ها را نا مطلوب میدانند، طرفدار اکثریت نسبی است. بشرطی که حق و توی \* (veto) دارای مجوزی در میان نباشد. رفیق پوپوف نه با اکثریت نسبی (بدون حق veto) و یا اتفاق آراء است. رفیق مارتنف نه با کمیسیون، نه با گلبوف، نه با یگورف و نه با پوپوف با هیچکس موافق نیست و علیه اتفاق آراء و علیه چهار پنجم (برله دو سوم) و علیه «کویتاسیون متقابل» یعنی علیه حق اعتراض هیئت تحریریه ارگان مرکزی بر ضد کویتاسیون کمیته مرکزی و بالعکس (حق نظارت متقابل بر کویتاسیون) اظهار نظر مینماید.

بطوریکه خواننده ملاحظه میکند گروه بندی، شکلهای کاملاً رنگارنگی بخود میگیرد و اختلافات بقدری زیاد است که تقریباً هر نماینده ای «بمغز دانه» دارای نظر مخصوص بخود میباشد!

رفیق مارتنف میگوید: من تصدیق میکنم که از نظر روان شناسی کار کردن با اشخاص نا مطلوب ممکن نیست. ولی برای ما این موضوع هم اهمیت دارد که سازمان ما قابلیت حیات و استمداد عمل داشته باشد. دادن حق نظارت متقابل به کمیته مرکزی و هیئت تحریریه ارگان مرکزی در مورد کویتاسیون لزومی ندارد. علت مخالفت من این نیست که تصور کنم این دو مرکز یکی در رشته دیگری دارای صلاحیت نباشد. خیراً مثلاً ممکنست هیئت تحریریه ارگان مرکزی به کمیته مرکزی در این مورد که آیا مثلاً باید آقای نازدین را به عضویت کمیته مرکزی پذیرفت یا نه راهنمایی بکند. علت مخالفت من از این جهت است که نمیخواهم وضعی

مرکزی، این اصول را مستحکم میکنم.

این است اصل مطلب تفوق کذالی ارگان مرکزی بر کمیته مرکزی. این «اختلاف نظر اصولی» مشهور رفیق آکسلرود و رفیق مارتنف چیزی نیست جز تکرار عبارات ابروتونیستی و عوام فریبانه رفیق آکیمف، عباراتی که جنبه واقعی آنها را حتی رفیق پوپوف هم آشکارا میدید و وقتی میدید که هنوز در مسئله مربوط به ترکیب اعضاء مراکز متحمل شکست نشده بود!

• • •

تراز بندی مسئله مربوط به ترکیب اعضاء شورا چنین است: علی رغم تلاشهایی که رفیق مارتنف به عمل آورد تا در جزوه حکومت نظامی ثابت نماید که تشریح من در نامه به هیئت تحریریه متناقض و نا درست است صورتجلسه های کنگره بطور واضحی نشان میدهد که این مسئله در مقایسه با ماده اول واقعا در حکم جزئی از کل است و اظهارات مقاله «کنگره ماه» (شماره ۵۳ «ایسکراه» مجله) بر اینکه گویا مشاجره ما «تقریباً منحصر» به موضوع سازمان مؤسسات مرکزی حزب بوده است مغلطه محض بود. این مغلطه بخصوص از این جهت مغلطه ای فاحش است که نویسنده مقاله اصلاً در باره مشاجرات مربوط به ماده اول سکوت اختیار کرده است. و اما اینکه در مسئله مربوط به ترکیب اعضاء شورا ایسکراهی ها گروه بندی معینی نداشتند، موضوعیست که صورتجلسه ها آنرا ثابت میکنند: اخذ رأی از روی نام بعمل نیامده است، مارتنف با یانین اختلاف نظر دارد. من با پوپوف موافقت نظر دارم. یگورف و گوسف برای خود روش علیحده ای دارند و غیره. بالاخره آخرین اظهار عقیده من (در کنگره ایگای مقیم خارجه سوسیال دموکراسی انقلابی روس) حاکی از اینکه ائتلاف مارتنفی ها با ضد ایسکراهیها محکمتر میشد نیز از اینجا تایید میشود که رفیق مارتنف و رفیق آکسلرود در مورد این مسئله هم چنانچه بر همه معلومات بسوی رفیق آکیمف چرخیدند.

ل) پایان مذاکرات در باره آئین نامه.

کویتاسیون به مراکز. خروج نمایندگان

«رابوچیه دلو»

از مذاکرات بغلی در باره آئین نامه (جلسه بیست و ششم کنگره) فقط کافیت موضوع معلوم بودن قدرت کمیته مرکزی را خاطر نشان سازیم که خصالت خبله کمیته مارتنفی ها بر افراط در مرکزیت را روشن میسازد. رفیق یگورف و رفیق پوپوف برای معلوم نمودن مرکزیت با اعتقاد نسبتاً بیشتری میکوشیدند بدون اینکه در این مورد به نامزد بودن خود و یا نامزد هائی که داده بودند توجهی داشته باشند. آنها در همان کمیسیون برنامه پیشنهاد کردند که حق کمیته مرکزی در مورد انحلال کمیته های محلی با موافقت شورا و از آن گذشته به مواردی که جداگانه قید شده است محدود شود (ص- ۲۷۲، تبصره اول). سه تن از اعضاء کمیسیون برنامه (گلبوف، مارتنف و من) با این پیشنهاد مخالفت کردند و رفیق مارتنف در کنگره از



ايجاد كنم كه از دو طرف بطور عصباني كشيده‌اي كار ها كش داده شده.  
 من بار اعتراض ميكنم و ميگويم كه: اينجا دو مسئله وجود دارد. مسئله اول مربوطست به اكتريت مطلق و من مخالف پيشنهاد تقايل از چهار پنجم به دو سوم هستم. بكار بردن شيوه اعتراض مستدل معقول نيست و من با آن مخالفم. موضوعي كه بينه‌ايست مهتر از آن است حق نظارت كميته مركزي و ارگان مركزي بر كميوناسيون است. مواظبت متقابل دو مركز شرط لازم هماهنگي است. اينجا صحبت بر سر گسيختگي ميان دو مركز است. هر كس كه مایل به اشعاب نيست بايد كوشش كند هماهنگي وجود داشته باشد. تاريخ حيات حزب نشان ميدهد كه اشخاصي بوده اند كه موجب اشعاب ميشدند. اين يك مسئله اصولي و مهمي است كه ميكنست تمام سرنوشت آتي حزب به آن بسته باشه (ص ۲۷۶-۲۷۷). اين بود متن كامل خلاصه نطق من كه در كنكره ثبت شده است و رفيق مارتف براي آن اهميتي بس جدي قائل است. متاسفانه او با اينكه براي اين نطق اهميتي جدي قائل است. مع هذا وقتي نطق ايراد شد زحمتي بخود نداد كه آنرا با تمام مذاكرات و موقعيت سياسي كنكره مربوط سازد. قبل از هر چيز اين سؤال پيش مي آيد: چرا من در طرح اوليه خود (رجوع شود به ص ۲۹۴، ماده ۱۱) به دو سوم اكتفا كردم و درخواست نظارت متقابل بر كميوناسيون مراكز را نگردم؟ رفيق ترانسكي كه پس از من صحبت كرد (ص ۲۷۷) فوراً همین مسئله را مطرح نمود.

جواب اين سؤال را نطق من در كنكره ليگا و نامه رفيق پاولوويچ در باره كنكره دوم ميدهد. من در كنكره ليگا گفتم: ماده اول آئين نامه كرجي را در هم شكسته است و آنرا بايد با دگره مضاعفه بست. معني اين اولاً آن بود كه مارتف در مسئله صرفاً شوريك خود را ايجور تو نيست نشان داد ضمناً ليبر و آكريف هم از اشتباه او دفاع كردند. ثانياً معني اين آن بود كه ائتلاف مارتفي ها (يعني اقليت نا چيز ايسكرائيها) با ضد ايسكرائيها در موقع تصويب رساندن اشخاصي كه بايد اعضاء مراكز باشند به آنها در كنكره اكتريت داد. من در اينجا مخصوصاً از اشخاصي كه بايد عضو مراكز باشند صحبت ميكردم و لزيم هماهنگي را تاكيد ميشوادم و ميگفتم بايد از افرايبي كه موجب اشعاب ميشوند مر حذر بود.

اين بر حذر داشتن اهميت اصولي واقعا بسزائي كتب مي نمود، زيرا سازمان هايستكره (كه بلتون شك در مسئله مربوط به هيئت اعضاء مراكز داراي صلاحيت بيشتري است و با تمام كار هاي عملي و تمام نامزد ها نزديكترين آشنائي را دارد) رأي مشورتي خود را در اين مسئله اعلام نموده بود و در مورد نامزدهاي كه موجب دلواپسي وي بودند تصديقي اتخاذ نموده بود كه ما از آن مطلعيم. هم اخلاقاً و هم از لحاظ ماهيت امر (يعني از لحاظ صلاحيت گيرنده تصيم) سازمان هايستكره مي بايستي در اين مسئله بار يك اهميت قاطعي داشته باشد ولي از نظر فرمائيه البته رفيق مارتف كاملاً حق داشت كه بر ضد اكتريت سازمان هايستكره دست بدانان ليبر ها و آكريف ها بشود. و رفيق آكريف هم ضمن نطق درخشان خود در باره ماده اول با وضوح شگرف و بطور كاملاً عاقلانه اي اظهار داشت كه وقتي مي بيند در بين ايسكرائيها راجع به

طرق حصول هدف مشترك يعني هدف ايسكرائي. اختلاف نظر وجود دارد. عالماً عامداً به طريقه بدتر رأي ميدهد زيرا هدف او يعني آكريف. كاملاً نقطه مقابل هدفهاي ايسكرائي است. بدين طريق همچوگون: ترديبي نمیتوانست وجود داشته باشد كه حتى مستقل از اراده و شعور رفيق مارتف همانا بدترين هيئت اعضاء مراكز مورد پشيماني ليبر ها و آكريف ها فرر خواهد كومت آنها بوزه به آنچهان فهرستي ميوانند رأي دهند و بايد رأي دهند (چنانچه روي گفتار آنها قضاوت كرده بنگه روي كردار يعني رأي آنها در مورد ماده اول قضاوت كنيم) كه و عده حضور را خصص را كه موجب اشعاب ميشده اند. ميدهد و همانا بدست بطور رأي دهند كه اشعاب ايجاد شود. آيا تعجب آور است كه با وجود چنين وضعيتي من از مسئله اصولي مهمي (ماهيكي دونه مركز) جهت ميكردم كه تمام آينده حزب ميكنست منوط به آبر باشد؟

هيچ سوچيال دموكراسي كه با ايده ها و نقشه هاي ايسكرائي و تاريخ جنش اندك آشنائي داشت و با اين ايده ها ولو اندكي صادقانه هم عقیده بود دقيقه اي نمیتوانست در اين موضوع شك كند كه راه حل ليبر ها و آكريف ها در مورد مشاخره ايكه در داخل سازمان هايستكره در باره اعضاء مراكز وجود داشت از لحاظ فرمائيه صحيح بود ولي بدترين نتايج ميكنه را در بر داشت. با اين بدترين نتايج ميكنه حتماً مي بايستي مبارزه نمود.

حال سؤال ميشود: چگونه بايد مبارزه نمود؟ البته ما در مبارزه به ايجاد هيستري و غوغا متوسل نيشديم بلكه با وسائل مبارزه ميكرديم كه كاملاً قانوني و كاملاً مشروع بود: ما وقتي جس كرديم در اقليت هستيم (نظير موضوع ماده اول) از كنكره در خواست كرديم كه حق اقليت حفظ شود. هم مراعات كامل اكتريت مطلق آراء هنگام پذيرفتن اعضاء (چهار پنجم بجاي دو سوم)، هم اتفاق آراء هنگام كميوناسيون و هم نظارت متقابل در كميوناسيون به مراكز همه اينها وقتي مورد پشيماني ما قرار گرفت كه در مسئله تركيب اعضاء مراكز در اقليت واقع شديم عمرو و زيد هائيكه ميخواهند بطور سرسري و پس از يكي دو صحبت خود ماني، بدون بررسي جدي كلي صورتجلسه ها و شهادت هاي افراد ذيبدخل، در باره كنكره قضاوت و استدلال نسايند. باين واقعيت هتوازه با نظر بي اعتنائی ميگردد ولي هر كس كه بخواهد اين صورتجلسه ها و شهادت ها را از روي وجدان مورد بررسي قرار دهد ناگزير به واقعييتي كه من ذكر كردم خواهد رسيد: ريشه مشاخره در اين لحظه از كنكره همانا در مسئله ميئت اعضاء مراكز نهفته است و علت اينكه ما از بي شرايط جدي قريز در نظارت ميبرفتيم همانا اين بود كه در اقليت بوديم و ميخواستيم دگرجي را كه مارتف بدخواه و با شركت مسروران ليبر ها و آكريف ها در هم شكسته بود با دگر مضاعف بهم به بنديم.

رفيق پاولوويچ در مورد اين لحظه كنكره ميگويد: اگر وضع بدينسوال نمي بود، ميبايستي تصور نمود كه ما با پيشنهاد ماده مربوط به اتفاق آراء در موقع كميوناسيون براي مخالفين خود دلسوزي مينموديم، زيرا براي دسته اي كه در اين و يا آن مؤسسه تفوق دارد اتفاق آراء نه تنها لازم نيست بلكه مضر است (ص ۱۴)

که اشخاص روز های آخر کنگره ها را صرف مبارزه در راه بدست آوردن تعلیمی دیربازی میکنند این يك پدیده طبیعی و تمام و کمال مشروع است. (اما وقتی برای تعلیمی دیربازی پس از کنگره بنزاع می پردازند آنوقت این جنجال است). هر گاه کسی در کنگره دور مسئله مربوط به اعضاء مراکز متحمل شکست شد (نظیر رفیق یگورف) آنوقت کاملاً خنده آور است چنانچه پس از این راجع به «از بین رفتن اصول» صحبت کند. باینجهت واضحست که چرا همه به رفیق یگورف میخندیدند و نیز واضحست که چرا رفیق مورایف خواهش کرد که شرکت رفیق مارتف در این خنده در صورتجلسه ثبت شود: رفیق مارتف که به رفیق یگورف می خندید در حقیقت بخودش خندید.

شاید ذکر این واقعه در تکمیل طعنه رفیق مورایف زائد نباشد که رفیق مارتف بطوریکه میدانیم پس از کنگره چپ و راست اظهارنظر میداد که نقش عمده را در مخالفت ما همان مسئله کئوپتاسیون به مراکز بازی میکرد و اکثریت هیئت تحریریه سابق شدیداً مخالف نظارت متقابل بر کئوپتاسیون به مراکز بود. قبل از کنگره رفیق مارتف طرح مراکز در باره انتخاب دو هیئت سه نفری از طریق کئوپتاسیون دو جانبه به میزان دو سوم قبول کرد و در این باره بمن چنین نوشت: «با قبول این شکل کئوپتاسیون متقابل باید خاطر نشان شود که پس از کنگره تکمیل هر يك از هیئت ها طبق اصولی انجام خواهد گرفت که کسی شکل دیگر ندارد (اگر من بودم اینطور توصیه میکردم: هر هیئتی اعضاء جدیدی را از طریق کئوپتاسیون انتخاب میکند و قصد خود را به هیئت دیگر اطلاع میدهد: هیئت اخیر میتواند اعتراض کند و در اینصورت اختلاف را شورا حل خواهد کرد برای اجتناب از کش دادن قضیه، این جریان، ائلاً در مورد کمیته مرکزی نیست به نامزد هائی عملی خواهد شد که قبلاً تعیین شده اند و تکمیل اعضاء از بین آنها سریعتر میتواند انجام شود). برای اینکه تصریح شود که کئوپتاسیون یعنی ترقیبی انجام میگیرد که در آئین نامه حزب پیش بینی خواهد شد باید به ماده ۲۲ اضافه نمود: «... که تصویبات متخذ را تصویب مینمایند» (تکیه روی کلمات از منتست). دیگر تفسیر زائد است.

ما اهمیت لحظه ای را که در آن بر سر کئوپتاسیون مراکز مباحثه میشد توضیح دادیم و اکنون باید کسی روی جریان اخذ رای هائی که باینموضوع مربوط است مکت کنیم. مکت روی مذاکرات لزومی ندارد، زیرا پس از نطق رفیق مارتف و من که در اینجا ذکر شد فقط جملاتی بطور معترضه گفته شد که در آن عده

\* سخن بر سر طرح اولیه من در باره Tagesordnung (دستور روز، مترجم) کنگره و تفسیر آنست که همه نمایندگان از آن مطلعند. من در ماده ۲۲ این طرح در باره انتخاب دو هیئت سه نفری برای ارگان مرکزی و کمیته مرکزی و نیز «کئوپتاسیون متقابل» این ۶ نفر با اکثریت دو سوم و تصویب این کئوپتاسیون متقابل از طرف کنگره و کئوپتاسیون مستقل بعدی به ارگان مرکزی و کمیته مرکزی صحبت کرده ام.

نامه های مربوط به کنگره دوم). ولی در حال حاضر بسیار و بسیار میشود که تاریخ وقوع حوادث را فراموش میکنند: فراموش میکنند که در جریان تمام دوره کنگره، اقلیت کئونی-اکثریت بود (در سایه شرکت لبرها و آکرف ها) و مشاخره بر سر کئوپتاسیون به مراکز، که علت واقعی آن، اختلاف نظری بود که در سازمان فایسکرا در مورد اعضاء مراکز وجود داشت، درست مربوط بهمین دوره است. هر کس که این نکته را برای خود روشن نماید بهرارت مباحثات ما هم پی خواهد برد و از آن تضاد ظاهری هم که چگونه اختلافات کوچک و جزئی موجب بروز مسائل واقعا مهم و اصولی میشود، متعجب نخواهد شد.

رفیق دیچ که در همان جلسه (ص ۲۷۷) صحبت کرد به نسبت قابل ملاحظه ای حق داشت که گفت: بدون شك این پیشنهاد برای لحظه فعلی حساب شده است. در حقیقت هم، فقط پس از درک شرایط لحظه مورد نظر و تمام پیچیدگی های آن، میتوان با اهمیت واقعی مشاخرات پی برد، و بنهایت مهم است در نظر گرفته شود که وقتی ما در اقلیت بودیم از حق اقلیت بشیوه هائی دفاع میکردیم که هر سوسیال دموکرات اروپائی آنها مشروع و مجاز میدانند: عبارت اخیری ما از کنگره درخواست کردیم که در ترکیب اعضاء مراکز نظارت شدید کند: همینطور هم رفیق یگورف به نسبت قابل ملاحظه ای حق داشت وقتی که در همان کنگره ولی در جلسه دیگر گفت: من بنهایت تعجب میکنم وقتی میشنوم که در مباحثات باز هم به اصول استناد میشود... (این موضوع در مورد انتخابات کمیته مرکزی در سی و یکمین جلسه کنگره یعنی، اگر اشتباه نکنم، در صبح پنجشنبه گفته میشود، ولی جلسه بیست و ششم، که اکنون از آن صحبت میشود، عصر روز دو شنبه بود)... تصور میرود برای همه روشن باشد که در روز های اخیر مباحثه در اطراف طرحهای اصولی مختلف دور میزد بلکه تمام آن صرفاً در اطراف این موضوع دور میزد که چگونه باید موجبات دست یافتن فلان و بهمان فرد را به مؤسسات مرکزی تامین نمود و یا از آن ممانعت کرد. تصدیق کنیم که مدتها است در این کنگره اصول از بین رفته است و مطالب را بنام واقعی خود بنامیم. (خنده عمده، می اویف: خواهش میکنم در صورتجلسه ثبت شود که رفیق مارتف تبسم کرده). (ص ۲۳۷). تعجب آور نیست که هم رفیق مارتف و هم تمام ما بشکایات رفیق یگورف که واقعا هم خنده آور بود قاه قاه میخندیدیم. آری «در روز های اخیر» بسیاری از مطالب در حول مسئله مربوط به اعضاء مراکز دور میزد. این حقیقت دارد. اینموضوع حقیقتاً در کنگره برای همه واضح بود و فقط اکنون اقلیت سعی میکند این نکته واضح را تاریک کند. و بالاخره این موضوع هم، درست است که باید مطالب را بنام واقعی خود بنامیم. ولی شما را بخدا بگوئید ببینیم این چه ربطی به «از بین رفتن اصول» دارد؟؟ بالاخره ما برای این در کنگره جمع شدیم (رجوع شود به ص ۱۰۰ دستور روز کنگره) تا در روز های اول در باره برنامه، تاکتیک و آئین نامه صحبت کنیم و مسائل مربوط را حل و فصل بنامیم و در روز های آخر (ماده ۱۸-۱۹ دستور روز) در باره اعضاء مراکز صحبت کنیم و این مسائل را حل و فصل بنامیم. وقتی

ناچیزی از نمایندگان شرکت کردند (رجوع شود به ص- ۲۷۷- ۲۸۰ صورتجلسه ها). در مورد اخذ رأیها رفیق مارتف در کنگره لیگا مدعی بود که من در بیانات خود «بزرگترین تحریفات» را مرتکب شده‌ام (ص- ۶۱ صورتجلسه های لیگا) و آنها موقعی بوده است که مبارزه در اطراف آئین نامه راه... (رفیق مارتف بدون قصد حقیقت بزرگی را اظهار کرد: پس از ماده اول، شدیدترین مباحثات همانا در اطراف آئین نامه بود)... «بشابه مبارزه هایسکرا» با مارتف ها که با یوند داخل ائتلاف شده بودند وانمود کرده‌ام.

این موضوع جالب توجه، یعنی «بزرگترین تحریفات» را کمی از نزدیکتر مورد بررسی قرار دهیم. رفیق مارتف اخذ رأی های مربوط به اعضاء شورا را با اخذ رأیهای مربوط به مسئله کلوتاسیون یکجا جمع میکند و هشت اخذ رأی را ذکر میکند: ۱) انتخاب دو نفر از طرف ارگان مرکزی و دو نفر از طرف کمیته مرکزی برای شورا- موافق ۲۷ رأی (م)، مخالف ۱۶ رأی (ل)، منتع ۷ رأی \* (بمعنوان جمله معترضه متذکر میشویم که در صفحه ۲۷۰ صورتجلسه ها، تعداد منتعن ۸ نفر نوشته شده است، ولی این موضوع بی اهمیتی است.)- ۲) انتخاب پنجمین عضو شورا از طرف کنگره- موافق ۲۳ (ل)، مخالف ۱۸ (م)، منتع ۷-۳) بر کردن های اعضاییکه از شورا خارج شده اند توسط خود شورا- مخالف ۲۳ (م) موافق ۱۶ (ل)، منتع ۱۲- ۴) اتفاق آراء در کمیته مرکزی- موافق ۲۵ (ل)، مخالف ۱۹ (م)، منتع ۷-۵) لزوم يك اعتراض مستدل برای نپذیرفتن عضوی- موافق ۲۱ (ل)، مخالف ۱۹ (م)، منتع ۱۱-۶) اتفاق آراء در مورد کلوتاسیون به ارگان مرکزی- موافق ۲۳ (ل)، مخالف ۲۱ (م)، منتع ۷-۷) جایز بودن اخذ رأی در مورد حق شورا به الغاء تصمیم ارگان مرکزی و کمیته مرکزی مبنی بر نپذیرفتن عضو جدید- موافق ۲۵ (م)، مخالف ۱۹ (ل)، منتع ۷-۸) خود پیشنهاد در این باره- موافق ۲۴ (م)، مخالف ۲۳ (ل)، منتع ۴- رفیق مارتف در سخنانیه (ص- ۶۱ صورتجلسه های لیگا) میگوید: «اینجا ظاهراً یکی از نمایندگان یوند برله پیشنهاد رأی داد و بقیه منتع بودند» (تکیه روی کلمات از منست).

حال سؤال میشود چرا رفیق مارتف تصور میکند که ظاهراً یکی از یوندیستها برله او یعنی مارتف رأی داده است و حال آنکه اخذ رأی از روی نام بعمل نیامده بود؟ زیرا او تعداد رأی دهندگان را در نظر میبرد و وقتی این تعداد شرکت یوندا را در اخذ رأی نشان میدهد آنوقت او یعنی رفیق مارتف شکی نمیکند که این شرکت بفع او یعنی مارتف بوده است. پس گو «بزرگترین تحریفه از جانب من؟

مجموع آراء ۵۱ نفر ولی بدون یوندیستها ۴۶ و بدون رابوچی دلوتها ۴۳ نفر است. در هفت اخذ رأی از هشت اخذ رأی که رفیق مارتف نقل نموده است شرکت کنندگان بترتیب عبارت بوده اند از ۴۱، ۳۹، ۴۴، ۴۴، ۴۴، ۴۴، ۴۴، ۴۷ نماینده (با عبارت صحیحتر رأی) شرکت نموده است و اینجا خود رفیق \* حروف م و ل در داخل پرانتزها علامت اینستکه من (ل) و مارتف (م) در کلام طرف بوده ایم.

مارتف اعتراف میکند که یکی از یوندیستها از او پشتیبانی میکرد، بدینطریق معلوم میشود که منظره ای که مارتف ترسیم نموده است (و بطوریکه اکنون خواهیم دید کامل ترسیم نشده است)، فقط تصویری را که من از مبارزه نموده ام تأیید و تشدید میکند! معلوم میشود که در موارد متعددی تعداد منتعن بسیار زیاد بوده است: اینموضوع بویژه مشانه ایست از کمی علاقه نسبی تمام کنگره به بعضی جزئیات و نبودن گروهبندی کاملاً معینی از طرف ایسکرائیها در مورد این مسئله. گفته مارتف حاکی از اینکه یوندیستها «با امتناع خود علناً» به لنین کمک میکنند (ص- ۶۲ صورتجلسه های لیگا) درست بر ضد خود مارتف حکم میکند: پس معلوم میشود فقط در صورت نبودن یوندیستها یا در صورت امتناع آنها من گاهی میتوانستم انتظار پیروزی داشته باشم. ولی هر دفعه که یوندیستها برای دخالت در مبارزه ارزش قائلند، از رفیق مارتف پشتیبانی مینمایند و چنین دخالتی تنها منحصر به مورد فوق الذکر یعنی شرکت ۴۷ نماینده نبود. هر کس مایل باشد از صورتجلسه های کنگره سر در آورد، به نقص فوق العاده عجیب منظره ایکه رفیق مارتف ترسیم نموده است پی خواهد برد. رفیق مارتف از مواردی که یوند در اخذ رأی شرکت میکردند مورد تمام را صاف و ساده از قلم انداخته است، ضمناً بدیهی است که در هر سه این موارد رفیق مارتف پیروز تر آمده است، اینک این موارد: ۱) اصلاح رفیق فومین دالر به تقلیل اکثریت مطلق از چهار پنجم به دو سوم پذیرفته میشود. موافق ۲۷ و مخالف ۲۱ (ص- ۲۷۸) یعنی ۴۸ رأی شرکت کرده اند. ۲) پیشنهاد رفیق مارتف در باره رد کلوتاسیون متقابل تصویب شد. موافق ۲۶ و مخالف ۲۴ (ص- ۲۷۹) یعنی ۵۰ آن در رأی دادن شرکت کرده اند. بالاخره ۳) پیشنهاد من در باره اینکه کلوتاسیون به ارگان مرکزی و کمیته مرکزی فقط با موافقت تمام اعضاء شورا مجاز باشد، رد شد (ص- ۲۸۰). مخالف ۲۷، موافق ۲۲ (اخذ رأی حتی از روی نام هم بعمل آمد که مناسفانه در صورتجلسه ها محفوظ نمانده است) یعنی تعداد رأی دهندگان ۴۹ نفر بود.

نتیجه: در مسائل مربوط به کلوتاسیون به مراکز یوندیستها فقط در چهار اخذ رأی شرکت کرده اند (سه تای آنها که بترتیب ۴۸، ۵۰ و ۴۹ نفر در آنها شرکت کرده اند من اکنون نقل کردم و یکی را که ۴۷ نفر در آنها شرکت کرده اند رفیق مارتف نقل کرده است). در تمام این اخذ رأیها فاتح رفیق مارتف بود. معلوم میشود که اظهارات من در تمام نکات خواه در مورد ائتلاف با یوند، خواه در مورد قید این نکته که این مسائل از لحاظ نسبی، جنبه جزئی داشته است (در بسیاری از موارد تعداد زیادی منتع وجود دارد) و خواه در مورد فقدان گروهبندی معینی از ایسکرائیها (اخذ رأی از روی نام بعمل نیامده است؛ در مذاکرات عدد بسیار کمی شرکت نموده اند) صحیح بوده است.

معلوم میشود که سوء قصد رفیق مارتف برای یافتن تضاد در بیانات من، سوء قصدیست که با وسائل ناقصی اجرا شده است، زیرا رفیق مارتف بطور جدا جدا کلماتی را گرفته است بدون اینکه سعی کند قضایا را بطور کامل تصویر نماید.

بر اينكه اميدواربهاي من به پيدايش جريان ديگري در داخل حزب بهبوده است. بايد متذکر شوم که حتی خود او از اين لحاظ مایه اميد من است (ص ۲۸۳).

آری، بايد تصدیق کرد که رفیق مارتف بنحو درخشانی اميدواربهاي رفیق آکیمف را بر آورده ساخت!

رفیق مارتف بدنبال رفیق آکیمف رفت و موافق به حفايت او يقين حاصل کرد که «ادامه کاری هیت سابق حزبی که دارای سابقه عمل سه ساله بود بر هم خورد. این پیروزی برای رفیق آکیمف چندان گران هم تمام نشد».

ولی در کنگره کسانیکه از رفیق آکیمف طرفداری کردند... و بطور پیکر هم طرفداری کردند... فقط رفیق مارتیف و بروکر و بوندیستها بودند (۷ رأی). رفیق یگورف بهشابه پیشوای واقعی «مرکز» موقعیت خیرالانوراوسطها را اختیار میکند: او بقول خود با ایسکرايها موافق است. نسبت به آنها حسن نظر دارد (ص ۲۸۲) و برای اثبات این حسن نظر پیشنهاد میکند (ص ۲۷۳) که از مسئله طرح شده اصولی صرف نظر گردد و خواه در باره ایکا و خواه در باره اتحادیه سکوت اختیار شود. این پیشنهاد با ۲۷ رأی در مقابل ۱۵ رأی رد میشود. از قرار معلوم علاوه بر ضد ایسکرايها (۸ رأی) تقریباً تمام «مرکز» (۱۰ رأی) بموافقت با رفیق یگورف رأی میدهند (مجموع رأی دهندگان ۴۲ نفر است و بدینترقی عدد زیادی متع و با غایب بوده اند و اینوضع غالباً در مورد اخذ رأی های غیر جالب و با در مورد اخذ رأی های که دارای نتیجه مسلم بود اتفاق میافتاد) همینکه صحبت پیروی عملی از اصول ایسکرايی بمیان می آید بلافاصله معلوم میشود که حسن نظره «مرکز» صرفالفظی است و برله ما بیش از سی یا سی و اندکی رأی نمیدهند. مباحثات و اخذ رأی های مربوط به پیشنهاد روسف (قبول ایکا بعنوان بگانه سازمان مقیم خارجه) باوضوح بیشتری این موضوع را نشان میدهد. ضد ایسکرايها و فسجلابه در اینجا دیگر روی يك نقطه نظر اصولی میایستند که دفاع آنها هم رفیق لیبر و رفیق یگورف بعهده میگیرند و پیشنهاد رفیق روسف را غیر قابل رأی گرفتن و غیر قانونی اعلام مینمایند و این پیشنهاد امکان حیات را از تمام سازمانهای دیگر مقیم خارجه سلب مینمایند (یگورف) و ناطق که تمیخواهد در سلب حیات از سازمان شرکت کند نه فقط از رأی دادن خود داری میکند بلکه حتی سالن را نیز ترك مینماید. ولی باید به لیبر «مرکز» انصاف داد که ۱۰ بار بیش از رفیق مارتف و شرکاء شهامت سیاسی و ایمان (در اصول اشتباه آمیز خود) نشان داد. او از سازمان سلب حیات شده حمایت می نمود و این تنها منحصر بزمانی نبود که بای مختل خود او، که در مبارزه اشکار با شکست مواجه شده بود. در میان بود.

پیشنهاد رفیق روسف با ۲۷ رأی در مقابل ۱۵ رأی قابل رأی گرفتن شناخته میشود و سپس با ۲۵ رأی در مقابل ۱۷ رأی بتصویب میرسد. چنانچه رفیق یگورف را هم که حاضر نشده بود باین ۱۷ رأی اضافه کنیم جمع کل (۱۸ رأی) ضد ایسکرايی و «مرکز» بدست می آید.

آخرین ماده آئین نامه، که سازمان مقیم خارجه اختصاص داده شده است، نیز موجب مذاکرات و اخذ رأیهای شد که از نقطه نظر گروهبندهای کنگره فوقالعاده شاخص است. قضیه بر سر قبول ایکا بعنوان سازمان مقیم خارجه حزب بود. بدیهیست که رفیق آکیمف بلافاصله بمخالفت برخاست و اتحادیه مقیم خارجه را، که از طرف کنگره اول تصویب شده بود یاد آوری نمود و اهمیت اصولی مسئله را خاطر نشان ساخت و گفت: «قبل از هر چیزی قید میکنم که من برای این یا آن تصمیمی که در مورد این مسئله اتخاذ شود اهمیت عملی مخصوصی قائل نیستم. مبارزه مسلکی که تا کنون در حزب ما انجام گرفته بدون شك پایان نیافته است. ولی این مبارزه در زمینه های دیگر و با گروهبندهای دیگری از نیروها ادامه خواهد یافت... در ماده ۱۳ آئین نامه بار دیگر و بطرزی بس شدید این موضوع که میخواهند کنگره ما را از يك کنگره حزبی به کنگره فراکسیوني مبدل نمایند منعکس است. بجای اینکه تمام سوسیال دموکراتهای روسیه را وادار نمایند بنام وحدت حزب در مقابل تصمیمات کنگره حزب سر تعظیم فرود آورند و تمام سازمانهای حزبی را یکی کنند، بکنگره پیشنهاد میشود سازمان اقلیت را نابود نماید و اقلیت را مجبور به محو شدن سازد (ص ۲۸۱). بطوریکه خواننده می بیند آن «ادامه کاری» که پس از شکست در مسئله مربوط به اعضاء مراکز اینقدر برای رفیق مارتف گرانها شده برای رفیق آکیمف هم همینقدر گرانها بوده است. ولی اشخاصی که خود را با يك گز و دیگران را با گز دیگر می سنجند در کنگره شدیداً بمخالفت با رفیق آکیمف برخاستند. با وجود تصویب برنامه و قبول «ایسکرا» و تصویب تقریباً تمام آئین نامه، درست همان «اصولی» که ایکا را از لحاظ اصولی از اتحادیه جدا میکرد به میدان آورده میشود. رفیق مارتف نیا بر می آورد که اگر رفیق آکیمف میخواهد مسئله را بر مبنای اصولی قرار دهد ما هیچ مخالفتی نداریم؛ بخصوص از این لحاظ که رفیق آکیمف از زدوبند های مکتبه در مبارزه با دو جريان صحبت میکرد. تصویب پیروزی يك خط مشی (دقت کنید که این در جلسه ۲۷ کنگره گفته میشود) نباید بدین معنی باشد که بار دیگر در مقابل «ایسکرا» سر فرود آورده شود بلکه باید بدین معنی باشد که با هرگونه زدوبند های مکتبه، که رفیق آکیمف در باره آن صحبت نمود، بطور قطعی وداع شود. (ص ۲۸۲- تکیه روی کلمات از منست).

منظره از این قرار است: رفیق مارتف پس از پایان کلیه مشاجرات کنگره در اطرف برنامه هنوز مشغول وداع قطعی با هرگونه زدو بند های مکتبه است... و این در موقعی است که او هنوز در موضوع مربوط به اعضاء مراکز با شکست مواجه نشده است! رفیق مارتف در کنگره با آن زدو بند مکتبه ای وداع قطعی میکند که در همان فردای کنگره آنها با منتهای موفقیت عملی مینماید. ولی رفیق آکیمف در آنوقع هم بررانب بیش از رفیق مارتف دور اندیشی نشان داد؛ رفیق آکیمف به کار پنجاله سازمان حزبی سابق که باراده اولین کنگره نام کمینه به آن اطلاق میشد استناد نمود و گفتار خود را باتقألی توأم بايك طعمه زهر آگین بیابان رساند و گفت: «و اما در مورد عقیده رفیق مارتف مبنی

چنين صورتی ما اينموضوع را اهانتی نسبت به اتحاديه ميدانيم. رفیق بگورف مانند ما پايين نتیجه رسيد که اين قانون فوق العاده است (تکيه روی کلمات از منست) برضد اتحاديه و باينجهت حتی از سالن جلسه هم خارج شده (ص- ۲۹۵) هم رفیق مارتنف و هم رفیق ترنسکی باتفاق يلخائف جدا عليه ايده واقعا مهمل موهن شمردن رأی کنگره بر ميخيزند و رفیق ترنسکی ضمن دفاع از قطعنامه پيشنهادهی خود که بنصوب کنگره رسيد (دائر بر اینکه رفیق آکيمف و رفیق مارتنف ميتوانند کاملاً خود را راضی بدانند) اطمینان میدهد که قطعنامه جنبه اصولی دارد نه عامیانه و بيا مربوط نيست اگر کسی از آن رنجيده باشد (ص- ۲۹۶) ولی خیلی زود معلوم شد که محفل بازی و غمیگری هنوز در حزب ما بسیار قوی است و اين کلمات مغرورانه ای که من روی آنها تکيه کرده ام جز يك عبارت پردازی بوج پر سرو صدا چيز دیگری نيست.

رفیق آکيمف و رفیق مارتنف از پس گرفتن اظهارات خود امتناع ورزیدند و از کنگره خارج شدند در حالیکه تمام نمایندگان مانگ میزدند کار بسیار بیجائی است!

## م) انتخابات پايان کنگره

کنگره پس از تصويب آئين نامه قطعنامه ای درباره سازمانهای ناحیه ای و يکسلسله قطعنامه هائی درباره سازمانهای جداگانه حزب تصويب نمود و پس از مذاکرات بينهائيت آموزنده ای درباره گروه «پوژنی رابوچی» که من فوقاً آنرا تجزيه و تحليل نمودم، بموضوع انتخاب ارگانهای مرکزی حزب پرداخت.

ما اکنون ديگر ميدانيم که سازمان «ایسکراه» که تمام کنگره از آن انتظار توصيه های معتبري داشت، در مورد اين مسئله بدو قسمت منقسم شد. زيرا اقليت اين سازمان خواست در کنگره ضمن مبارزه آشکار و آزادانه بيازمايد که آيا ميتواند برای خود اکثریت بدست آورد، و نیز ميدانيم که مدتها قبل از کنگره و در کنگره همه نمایندگان از نقشه تجدید هیئت تحریریه از راه انتخاب دو هیئت سه ضری برای ارگان مرکزی و کمیته مرکزی مسبق بودند برای روشن شدن مذاکرات کنگره با تفصيل بیشتری روی اين نقشه مکت میکنند.

اينست متن کامل توضیح من درباره طرح Tagesordnung کنگره که اين نقشه در آن بيان شده بود: «کنگره سه نفر را برای هیئت تحریریه ارگان مرکزی و سه نفر را برای کمیته مرکزی انتخاب مينمايد. در صورت لزوم اين شش نفر با هم با اکثریت دو سوم، اعضاء هیئت تحریریه ارگان مرکزی و کمیته مرکزی را از راه کويوتا-يون پر میکنند و بکنگره در اين باره گزارش میدهند. پس از اینکه کنگره اين گزارش را تصويب نمود کويوتا-يون بعدی از طرف هیئت تحریریه ارگان مرکزی و کمیته مرکزی بطور جداگانه انجام میگيرد».

از روی اين متن، نقشه مزبور بانهايت وضوح و بدون هیچگونه ابهامی واضح میشود: اين نقشه حاکی از تجدید هیئت تحریریه با شرکت

\*-رجوع شود به مقاله من «نامه به هیئت تحریریه «ایسکراه»، ص- ۵ و صورتجلسه های لیکا ص- ۵۳»

تمام ماده ۱۳ آئين نامه در باره سازمان مقيم خارجه فقط با رأی در مقابل ۱۲ رأی و شش رأی ممتنع تصويب میشود، ما اکنون درست شش بار است که در تجزيه و تحليل رأی گيربهای کنگره، با اين عدد ۳۱ بر خورد می نمائيم که عدد تقریبی ایسکراينها یعنی افرادی را نشان میدهد که بطور پیکری از نظريات «ایسکراه» دفاع میکنند و در عمل از آن پیروی میشوند (جای مسئله مربوط به بوند، قضیه مربوط به کمیسیون تشکيلات، انحلال گروه «پوژنی رابوچی» و دو اخذ رأی در مورد برنامه ارضی). آنوقت رفیق مارتنف ميخواهد جداً ما را معتقد سازد به اینکه هيچ دلیلی ندارد که چنين گروه محدودی از ایسکراينها را متمایز نمائيم!

این موضوع را نیز نمیتوان ذکر نکرد که تصويب ماده ۱۳ آئين نامه موجب مذاکرات بينهائيت جالبی در مورد اظهارات رفیق آکيمف و رفیق مارتنف مبنی بر امتناع از شرکت در دادن رأی گردید (ص- ۲۸۸). بوری کنگره اين اظهارات را مورد بحث قرار داد و بطرزی کاملاً بجا و بمورد تصدیق کرد که حتی انحلال آشکار اتحاديه نیز بهیچوجه بنمایندگان چنين حقی را نمیداد که از شرکت در کارهای کنگره امتناع ورزند. امتناع از دادن رأی موضوعیت بدون شك غير عادی و غير مجاز - این نظریه ای بود که تمام کنگره باتفاق بورو و منجمه آن ایسکراينهای اقلیت که در بیست و هشتمین جلسه با حرارت تمام آنچه را که خود شان در جلسه سی و یکم عملی میگردید مورد تصبیح قرار دادند از آن طرفداری کردند! وقتی رفیق مارتنف شروع بدفاع از اظهارات خود نمود (ص- ۲۹۱) هم پاولوویچ هم ترنسکی هم کارسکی و هم مارتنف بمخالفت با او برخاستند. رفیق مارتنف بطور کاملاً واضحی وظائف اقلیت ناراضی را در یافته بود (قبل از اینکه خودش در اقلیت بماند!) و با لحنی بسیار نصیحت آمیز در باره این وظائف سخن سرائی میکرد. او بر رفیق آکيمف و رفیق مارتنف بانگ زد که: «با شما عضو کنگره هستید و در اینصورت باید در تمام کارهای آن شرکت کنید (تکيه روی کلمات از منست): آنوقت رفیق مارتنف هنوز متوجه فرمایشم و بوروکراينم در تبعیت اقلیت از اکثریت نبود! ما با اینکه عضو آن نیستید و در اینصورت نمیتوانید در جلسه باقی بمانید... نمایندگان اتحاديه با اظهارات خود مجبورم میکنند این دو سؤال را طرح نمایم: آیا آنها عضو حزب هستند؟ و آیا آنها عضو کنگره هستند؟» (ص- ۲۹۲).

رفیق مارتنف وظائف اعضاء حزب را به رفیق آکيمف می آموزد! ولی بهبوده نبود که رفیق آکيمف تبلاً گفته بود بعضی امیلواربها به رفیق مارتنف دارد... مقرر این بوده است که این امیلواربها عملی شود ولی فقط پس از شکست مارتنف در انتخابات. رفیق مارتنف وقتی که پای دیگران در بین بود نه پای خود او، حتی گوشش به کلمه دهشت آور «قانون فوق العاده» که (اگر اشتباه نکنم) اولین بار بتوسط رفیق مارتنف سر زبانها انداخته شد بدعاکار هم نبود.

رفیق مارتنف به کسیکه میخواستند او را متقاعد سازند که اظهارات خود را پس بگیرد جواب میدهد: «توضیحاتی که ما داده شد این موضوع را روشن نکرد که آیا تصمیم متخذه اصولی بود یا اینکه فقط اقدام فوق العاده ای برضد اتحاديه بود. در

این بود که هنگام تبدیل محفل قدیمی به مؤسسه حزبی رأی قاطع متعلق بر رهبران کارهای عملی باشد که منتخب کمیته هستند. اینکه ما تقریباً چه رفتاری را در این مورد در نظر داشتیم از اینجا معلوم میشود که هیئت تحریریه قبل از کنگره برای اینکه شاید لازم آید در کنگره اقدامی از جانب هیئت بشود. بانفاق آراء رفیق پاولوویچ را بعنوان هفتمین عضو خود انتخاب کرد؛ بغیر از رفیق پاولوویچ برای نفر هفتم يك عضو قدیمی سازمان «ایسکراه» و عضو کمیته تشکیلات، که بعداً عضویت کمیته مرکزی انتخاب گردید، پیشنهاد شده بود.

بدین طریق منظور از نقشه انتخاب دو هیئت سه نفری آشکارا عبارت بود از: (۱) تجدید هیئت تحریریه، (۲) دور ساختن بعضی از صفات محفل بازی قدیمی، که شایسته مؤسسه حزبی نیست (اگر این عمل لزومی نمیداشت آنوقت فکر انتخاب سه نفر اولیه هم بپوشیده میشد). (بالاخره ۳) تصفیه جرگه ادباء از صفات مختص به حکومت الهی (تصفیه از طریق جلب پراوتسینهای برجسته برای حل مسئله افزایش عده هیئت سه نفری). این نقشه که تمام رداکتورها با آن آشنا شده بودند بطوریکه معلوم است مبتنی بر تجربه سه ساله کار بود و با اصول سازمان انقلابی یعنی اصولیکه ما بطرز پیگیری از آن پیروی مینمودیم کاملاً مطابقت میکرد؛ در دوران پراکتندگی یعنی در دورانی که «ایسکراه» وارد صحنه شد گروه های جداگانه غالباً بطور تصادفی و خود بخودی بوجود می آمدند و ناگزیر پدیده های مضرى از شیوه محفل بازی در آنها بروز میکرد. دور ساختن این صفات از ضروریات ایجاد حزب بود و آن را ایجاد میکرد؛ شرکت پراوتسینهای میرز در این عمل ضروری بود، زیرا امور تشکیلاتی را همیشه برخی از اعضای هیئت تحریریه اداره میکردند و حال آنکه تنها ورود هیئت ادباء در سیستم مؤسسات حزبی کافی نبوده بلکه ورود هیئتی از رهبران سیاسی نیز لازم بود. واگذاری حق انتخاب سه نفر اولیه به کنگره از نقطه نظر سیاست همیشگی «ایسکراه» نیز امری طبیعی بود، ما با نهایت احتیاط کنگره را حاضر میکردیم و منتظر بودیم که مسائل اصولی مورد مشاجره در رشته برنامه، تاکتیک و سازمان کاملاً روشن شود؛ ما شکی نداشتیم که اکثریت عظیم کنگره از لحاظ موافقت در این مسائل اساسی-ایسکراهی خواهد بود (قطعنامه های مربوط به شناسائی «ایسکراه» بعنوان ارگان رهبری کننده نیز تا اندازه ای گواهی این امر بود)؛ باینجهت ما میبایستی واگذار کنیم تا رفتاری که تمام کار ترویج ایده های «ایسکراه» و تهیه مقدمات تبدیل آن به حزب را بدوش خود کشیده بودند... خودشان تصمیم بگیرند که چه کسانی حداکثر صلاحیت نامزدی برای مؤسسه جدید حزبی را دارا هستند. دلیل تائید عمومی نقشه «دو هیئت سه نفری» و فقدان هرگونه نقشه رقابت کننده را میتوان فقط همین جنبه طبیعی نقشه و فقط مطابقت کامل آن با تمام سیاست «ایسکراه» و با تمام آنچه‌هایی دانست که افرادی که کم و بیش از نزدیک با جریان کار آشنائی داشتند در باره «ایسکراه» میدانستند.

باینجهت هم بود که در کنگره رفیق روسف قبل از هر چیز پیشنهاد کرد دو هیئت سه نفری انتخاب شود. وای طرفداران مارتف یعنی طرفداران شخصی که کتاب ما را از ارتباط این نقشه با اتهام دروغین اپورتونیزم مطلع ساخته بود حتی فکر این

متنقدترین رهبران کارهای عملی است. هر دو مشخصات این نقشه که من آنها را فید کردم برای هر کسی که بخود زحمت دهد، ولو با اندک دقتی متن نقل شده را بخواند، بلا فاصله معلوم خواهد شد. وای در شرایط فعلی ناچار باید حتی ابتدائی ترین مطالب را هم توضیح داد. این نقشه حاکی از تجدید هیئت تحریریه است و منظور افزایش حتمی و با تقابل حتمی عده اعضاء آن نیست، بلکه فقط تجدید آنست، زیرا مسئله افزایش یا تقلیل ممکنه مفتوح گذارده شده است؛ کثویتاسیون فقط در صورتی پیش بینی میشود که این موضوع ضروری باشد. در بین فرضیه هایی که از طرف افراد مختلف در موضوع این تجدید اظهار شد نقشه هایی هم بود دائر به تقابل و افزایش ممکنه عده اعضاء هیئت تحریریه، تا هفت نفر (من شخصاً همیشه هفت نفر را بمراتب صلاح تر از شش نفر میدانم) و حتی افزایش این عده تا یازده نفر (من این موضوع را در صورت اتحاد مسالمت آمیز با تمام سازمانهای سوسیال دموکرات عموماً و با بوند و سوسیال دموکراسی لهستان خصوصاً، ممکن میدانستم). ولی مطلب عمده‌ای که معمولاً افرادی که صحبت از سه نفره میکنند از نظر میاندازند عبارتست از الزام شرکت اعضاء کمیته مرکزی در حل مسئله کثویتاسیون آتی به ارگان مرکزی. حتی يك رفیق هم از تمام اعضاء سازمان و نمایندگان کنگره از بین اقلیت، که از این نقشه اطلاع داشتند و آنرا تائید مینمودند (این تائید یا بوسیله اظهارات خاص و یا بوسیله سکوت بود) بخود زحمت اینرا نداد که معنای این الزام را توضیح دهد. اولاً چرا برای تجدید هیئت تحریریه، همانا سه نفر و فقط سه نفر مأخذ قرار داده شده بود؟ بدیهیست که اگر منحصراً و یا عملاً بطور عمده افزایش عده هیئت در نظر بود و اگر این هیئت را واقعاً هم آهنگ میدانستند آنوقت این موضوع کاملاً بی معنی میشد. عجیب بود هرینه برای افزایش عده يك هیئت هم آهنگ تمام این هیئت نه، بلکه قسمتی از آن مأخذ گرفته میشد. بدیهیست که تمام اعضاء هیئت برای بحث و حل مسئله تجدید اعضاء آن و تبدیل محفل قدیمی هیئت تحریریه بیک مؤسسه حزبی کاملاً صالح شناخته نمیشدند. بدیهیست که حتی آنکسی هم که خود شخصاً از طریق افزایش مایل به تجدید اعضاء بود، اعضاء سابق را هماهنگ و مطابق با آرمان يك مؤسسه حزبی نمیدانست، زیرا در غیر اینصورت دلیلی نداشت که برای توسعه عده شش نفری ابتدا این عده تا سه نفر تقلیل داده شود. تکرار میکنم که این موضوع بخودی خود واضحست و فقط آوردن موقتی این مسئله با موضوعات شخصی ممکن بود باعث فراموشی آن شود.

ثانیاً از روی متن فوق الذکر دیده میشود که حتی موافقت هر سه عضو ارگان مرکزی هم هنوز برای افزایش سه نفر کافی نبود. این موضوع نیز همیشه از نظر دور میماند، برای کثویتاسیون، دو سوم شش نفر یعنی چهار رأی لازم بود. یعنی کافی بود از طرف سه عضو انتخاب شده کمیته مرکزی «vetos» گفته شود تا هرگونه افزایش عده سه نفری غیر ممکن شود. بر عکس اگر حتی دو نفر از سه عضو هیئت تحریریه ارگان مرکزی با کثویتاسیون آتی مخالف میشدند... معهذا در صورت موافقت هر سه عضو کمیته مرکزی کثویتاسیون انجام میگرفت. بدین طریق واضحست که منظور

را هم نکردند که مشاجره درباره هیئت شش نفری و سه نفری را بموضوع صحت یا عدم صحت این اتهام بکشاند هیچ يك از آنها در این باره حتی دم نزدا هیچ يك از آنها جرئت نکرد کلمه ای هم درباره فرق اصولی خرده اختلافاتی که مربوط به هیئت شش نفری و سه نفری است اظهار کنند. آنها ترجیح دادند که شیوه مبتدل تر و پیش پا افتاده تری را در پیش گیرند بدین معنی که به ترجم دعوت کنند. به امکان رنجش استناد نمایند و چنین وانمود کنند که موضوع هیئت تحریریه یا تعیین «ایسکراه» بعنوان ارگان مرکزی دیگر حل شده است. این برهان اخیر که از طرف رفیق کولتسوف بر ضد رفیق روسف اقامه شده کذب محض است. در دستور روز کنگره... البته بدون اینکه تصادفی باشد... در ماده مخصوص قرار داده شده بود (رجوع شود به ص ۱۰۰ صورتجلسه ها): ماده ۴ - ارگان مرکزی حزب و ماده ۱۸ - انتخاب کمیته مرکزی و هیئت تحریریه ارگان مرکزی. این اولاً در زمانی هنگام تعیین ارگان مرکزی همه نمایندگان موکدا اظهار داشتند که با این عمل هیئت تحریریه تصویب نشده بلکه فقط خط مشی آن تصویب میشود و بر ضد این اظهارات يك اعتراض هم نشد.

بنا بر این اظهاری که بارها از جانب طرفداران اقلیت (کولتسوف ص ۲۲۱. پاسادفسکی، همانجا، پویف ص ۲۲۲ و بسیاری دیگر) تکرار شده است حاکی از اینکه کنگره که ارگان معینی را تصویب کرده است با این عمل خود در حقیقت هیئت تحریریه را هم تصویب مینماید... علناً و عملاً نادرست است. این مانوری بود بر همه معلوم که منظور از آن استتار عقب نشینی از موضعی بود که در آنوقتی اشغال شده بود که هنوز همه میتوانستند نسبت به موضوع اعضاء مراکز روش واقعا بیفرضانه ای داشته باشند. این عقب نشینی را نه با پراهمین اصولی میشد درست جلوه داد (زیرا طرح موضوع اتهام دروغین اپورتونیسیم در کنگره برای اقلیتی که قز این باره ابتدا دم نزده بود، بکلی بیصرفه بود) و نه با استناد به مدارک واقعی در مورد قابلیت واقعی کار در هیئت

رجوع شود به ص ۱۴۰ صورتجلسه ها: نطق آکیمف حاکی از اینکه... همین میگویند که ما درباره انتخابات ارگان مرکزی در پایان صحبت خواهیم کرد، نطق مورایف بر ضد آکیمف حاکی از اینکه «مشارالیه نسبت به موضوع هیئت تحریریه آینده ارگان مرکزی خیلی علاقه نشان میدهد (ص ۱۴۱). نطق پاولوویچ درباره اینکه ما با تعیین ارگان «مدارک مشخصی بدست آورده ایم که نسبت به آن میتوانیم همان اعمالی را انجام دهیم که رفیق آکیمف اینقدر همش مصروف آنست» و نیز درباره اینکه در مورد «تبعیت» «ایسکراه» از «تصمیمات حزب» هیچگونه شکی هم نمیتواند باشد (ص ۱۴۲). نطق ترسکی: «اگر ما هیئت تحریریه را تصویب نمیکیم پس چه چیزی را در «ایسکراه» تصویب میکنیم؟ نام نه، بلکه خط مشی... نام نه، بلکه پرچم» (ص ۱۴۲): نطق مارینف: «من نیز مانند بسیاری از رفقا بر آنم که ما با بحث درباره شناسایی «ایسکراه» بعنوان روزنامه دارای خط مشی معین و بعنوان ارگان مرکزی ما اکنون نباید طرز انتخاب یا تصویب هیئت تحریریه آن را بمیان آوریم؛ در این باره بعداً و در وقتیکه دستور روز تعیین شده است صحبت خواهد شد...» (ص ۱۴۳).

شش نفری یا سه نفری (زیرا تنها تماس با این مدارک موجب اعتراضات فوق العاده زیادی بر ضد اقلیت میشد). لازم آمد با عباراتی درباره «جمع موزون» و «جرگه هماهنگ» و «جمع موزون و یکدسته» و غیره گریبان خویش را خلاص نمود. بیهوده نبود که این پراهمین بلافاصله بنام واقعی خود یعنی «کلمات بی مقدار» خوانده شد (ص ۲۲۸). خود نقشه هیئت ۳ نفری گواه روشنی بود بر عدم کفایت «هماهنگی». مجموع مشاهدات نمایندگان در جریان بیش از یکماه کار مشترک بدیهی است که مدارک فراوانی برای تضاد مستقل بنمایندگان داد. وقتی رفیق پاسادفسکی باین مدارک اشاره کرد (اشاره ای که از نقطه نظر او دور از احتیاط و ناسنجیده بود؛ رجوع شود به ص ۲۲۱-۲۲۵ درباره استعمال «مشروطه» کلمه «ناهمواریها» از طرف او)، رفیق مورایف صریحاً اظهار کرد که: «بمقتیده من در حال حاضر اکثریت کنگره بنحو کاملاً روشنی می بیند که يك چنین «ناهمواری هائی بدون شك وجود دارد» (ص ۲۲۱). میل اقلیت بر این قرار گرفته که کلمه «ناهمواریها» را (که پاسادفسکی آنرا رایج کرده بود نه مورایف) صرفاً بمعنای يك موضوع شخصی بفهمد بدون اینکه جرأت کند دستکشی را که رفیق مورایف پرتاب کرده بود بلند کند و بدون اینکه جرئت کند حتی يك برهان که به ماهیت مطلب مربوط باشد برای دفاع از هیئت شش نفری بیاورد. در نتیجه مشاجره ای بر پا شد که از لحاظ بیهودگی خود بینهایت مضحک بود؛ اکثریت (بتوسط رفیق مورایف) اظهار میدارد که مفهوم واقعی هیئت شش نفری و سه نفری برای وی بنحو کاملاً روشنی معلومست، ولی اقلیت در نشنیدن این موضوع ساجت میکند و اطمینان میدهد که ما امکان نداریم وارد تحلیل موضوع شویم. اکثریت نه تنها ورود در تحلیل موضوع را ممکن میدانند، بلکه هم اکنون مورد تحلیل موضوع شده است و از نتایج کاملاً روشن این تحلیل سخن میگویند و حال آنکه اقلیت ظاهراً از تحلیل میترسد و خود را در پس پرده ای از «کلمات بی مقدار» مستور مینماید. اکثریت توصیه میکند «در نظر گرفته شود که ارگان مرکزی ما تنها يك گروه ادبی نیست»، اکثریت «میخواهد که در راس ارگان مرکزی افراد کاملاً معین و مشخصی قرار گیرند، که بر کنگره معلومند افرادی که توقعاتی را که من درباره آن صحبت کردم بر آورده نمایند» (یعنی توقعاتی که همانا فقط جنبه ادبی نداشته باشد. ص ۲۲۷. نطق رفیق لانگه).

اقلیت باز هم جرئت نمیکند دستکش را بر دارد و کلمه ای هم در این باره نمیگوید که بمقتیده وی چه کسی برای هیئت که تنها ادبی نباشد مناسب است و چه کسی «کاملاً مشخص و بر کنگره معلومست». اقلیت کفایتی السابق در پشت پرده «هماهنگی» کنائی پنهان میشود.

\* اینرا که منظور رفیق پاسادفسکی همانا کدام «ناهمواری» ها بود ما تا آخر کنگره هم نفهمیدیم. ولی رفیق مورایف در همان جلسه (ص ۲۲۲) به تعبیری که درباره فکر او شده بود معترض شد و در هنگام تصویب صورتجلسه ها صراحتاً اظهار داشت که منظورش آن «ناهمواری هائی است که در مذاکرات کنگره در مسائل مختلف بروز کرد. «ناهمواریهائی که دارای جنبه اصولی است و وجود آنها در لحظه حاضر متأسفانه واقعی است که هیچکس آنها را انکار نخواهد کرد» (ص ۲۵۳).

ولئ اقلیت بدرجه ای از پیدا کردن براهین معقول و عملی برضد انتخابات عاجز بود که -سوی بکار بردن شیوه عامیگری در کار حزبی به شیوه های دیگری نیز دست زد که صاف و ساده جنبه افتضاح آمیز داشت. در حقیقت امر چگونه میتوان شیوه رفیق پویوف را که بر رفیق مورآویف توصیه میکند «فارشهای حساس و

این مسئله نیز همان روشی بود که در سایر مسائل طرح شده از جانب وی تعقیب می شود. او بخود زحمت نداد که منظره کامل مشاجره را ترسیم کند. او بی سروصدا در باره این بگانه مسئله واقعا اصولی که در این مشاجره به میان آمده بود سکوت اختیار کرد؛ ابراز ملاطفت عامیانه یا انتخاب افراد مسئولیتدار؟ نقطه نظر حزبی یا رنجش عمر و وزید ها؟ رفیق مارتف اینجا هم به دست چپن کردن قسمتهای جداگانه و بدون ارتباط حوادث و اضافه کردن انواع و اقسام ناسزاها در حق من اکتفا کرد. رفیق مارتف، این قدری کم است. رفیق مارتف بخصوص در این قسمت گریبان مرا گرفته است که چرا رفیق آکسلرد و رفیق زاسواویچ و استاروور را در کنگره انتخاب نکردند. نظر عامیانه ای که او اختیار نموده مانع اینستکه به عدم نزاکت این قضایا پی ببرد (چرا او این سؤال را از همکار هیئت تحریریه خود رفیق بلخانف نپویند؟). او این موضوع را که من رفتار اقلیت را در کنگره در مورد مسئله هیئت شش نفری مخالفی از نزاکت میخوامم با اینموضوع که من در عین حال خواستار آنم که قضایا در معرض افکار تمام حزب قرار گیرد، متضاد میدانم. در اینجا تضادی وجود ندارد و اگر مارتف بخود زحمت میداد که تمام زیربوم های قضیه را بطور مرتبطی بیان کند و به قسمتهای جدا جدا اکتفا نمیکرد، خود نیز بسهولت با اینموضوع پی میبرد. طرح مسئله از نقطه نظر عامیگری و توسل به ترحم و رنجش عملی نا سنجیده بود؛ مصالح آگاه نمودن افکار عمومی حزب ایجاب میکرد ماهیت مزایای هیئت شش نفری بر سه نفری و نیز صلاحیت نامرد های مشاغل رسمی و چگونگی خرده اختلافهای مختلف مورد سنجش قرار گیرد؛ ولی اقلیت بر این باره در کنگره دم نزد.

اگر رفیق مارتف بدقت صورتجلسه ها را بررسی میکرد، در نطقهای نمایندگان يك سلسله براهینی برضد هیئت شش نفری مشاهده می نمود. اینک قسمتهایی از این نطقها: اول، در هیئت شش نفری سابق وجود ناهمواری هایی از لحاظ خرده اختلافهای موجود در مسائل اصولی بطور واضحی دیده میشود؛ دوم، بهتر است کار هیئت تحریریه از لحاظ فنی ساده شود؛ سوم، مصالح کار بر تر از ابراز ملاطفت های عامیانه است؛ تنها انتخابتست که مطابقت افراد انتخاب شده را باوظایف محوله بایشان تامین میکند؛ چهارم، نمیتوان آزادی کنگره را در امر انتخابات محدود کرد؛ پنجم، برای حزب اکنون تنها گروه ادبی در ارگان مرکزی مورد نیاز نیست؛ ارگان مرکزی نه تنها به ادبا، بلکه به اشخاص مدیر نیز احتیاج دارد؛ ششم، سر ارگان مرکزی باید افراد کاملا معین و مشخصی باشند که بر کنگره معلومند؛ هفتم هیئت شش نفره اغلب قابلیت عمل نداشته است و اگر کارش انجام گرفته به برکت مراعات این نامه غیر عادی بوده بلکه برعکس؛ هشتم اداره کردن روزنامه يك کار حزبی است (نه محفلی) و غیره. حال بگذار رفیق مارتف هر آینه علاقه زیادی به موضوع علل عدم انتخاب دارد در هر یک از این ملاحظات غور کرده و لا اقل یکی از آنها را رد کند.

علاوه بر این اقلیت براهینی برای استدلال می آورد که از لحاظ اصولی مطلقا نادرست و باینجهت بحق و بجا موجب مقاومت شدید میشود. به پینید چه میفرمایند، میگویند که کنگره نه از لحاظ اخلاقی و نه از لحاظ سیاسی حق ندارد هیئت تحریریه را زیر و رو کند (ترتسکی، ص ۳۲۶). «این يك مسئله بیش از حد قلفك دهنده (sic) ایست» (همان او). «اعضاء انتخاب نشده هیئت تحریریه اینموضوع را که کنگره مایل نیست دیگر آنها را جزو اعضاء هیئت تحریریه به پیند، چگونه باید تلقی نمایند؟» (تسارف، ص ۳۲۴)\*.

يك چنین براهینی دیگر مسئله را کاملا بزمنه ترحم و رنجش میکشاند که معنی آن در عین حال اعتراف آشکار به ورشکستگی در رشته دلائل واقعا اصولی و واقعا سیاسی است. و اکثریت هم فوراً این طرز طرح مسئله را بنام واقعی آن یعنی عامیگری وصف نمود (رفیق روسف). رفیق روسف بخارمورد چنین گفت: باز دهان انقلابیون سخنان عجیبی بیرون می آید که با مفهوم کار حزبی و اخلاق حزبی شدیداً مبانیست دارد. برهان اساسی که مخالفین انتخاب هیئتهای سه نفری بر آن تکیه کرده اند منجر به يك نظریه صرفاً عامیانه ای در مورد کارهای حزبی میشود» (تکیه روی کلمات همه جا از منست)... «با قبول این نظر غیر حزبی و عامیانه، ما در موقع هر انتخابی در برابر این سؤال قرار خواهیم گرفت: آیا عمرو از اینکه او را انتخاب نکردند و زید را انتخاب کردند نخواهد رنجید، آیا فلان عضو کمیته تشکیلات از اینکه دیگری را بجای او در کمیته مرکزی انتخاب کردند نخواهد رنجید. رفقا این روش ما را بکجا خواهد کشاند؟ اگر ما اینجا جمع نشده ایم که نطقهایی خوش آیند یکدیگر ایراد کنیم و ملاطفت های عامیانه ابراز داریم، بلکه منظورمان ایجاد حزب است. در اینصورت بهیچوجه نمیتوانیم با این نظر موافقت کنیم. ما در مقابل مسئله انتخاب افراد مسئولیتدار قرار گرفته ایم و در اینجا مسئله عدم اعتماد نسبت باین یا آن فرد انتخاب نشده در بین نیست، بلکه فقط موضوع تبع کار و مطابقت فرد انتخاب شده با شغلی که برای آن انتخاب میشود در بین است» (ص ۳۲۵).

ما بتمام کسانیکه میخواهند بالاستقلال از علل انشعاب حزبی سر در آورند و ریشه های آن را در کنگره پیدا کنند توصیه میکنیم نطق رفیق روسف را، که براهینش از طرف اقلیت نه تنها رد نشد بلکه حتی مورد اعتراض هم قرار نگرفت، بخوانند و باز هم بخوانند. اصولاً يك چنین حقایق اندامی و مقدماتی، که فراموشی آنها را خود رفیق روسف بحق و بجا تنها ماول همیچانات عصری دانست نمیشود هم اعتراض کرد، و برای توضیح این مطلب که چگونه اقلیت توانست از نظر حزبی عدول کرده و از نظر عامیگری و محفل بازی پیروی نماید این توضیح از هر توضیح دیگری کمتر نامطبوع است.

\* - با نطق رفیق پاسادفسکی مقایسه شود... وقتی شما از شش نفر اعضاء هیئت تحریریه سابق سه نفر انتخاب میکنید، با این عمل سه نفر دیگر را غیر لازم و زائد میدانید. و حال آنکه برای اینکار نه حق دارید نه اساس.

⑤ - روش رفیق مارتف در جزوه «حکومت نظامی» در مورد بقیه در پاروقی ستون همصد



باریک را بهمه نگیرد (ص ۳۲۲) باین نام نخواند؟ آیا برای این بیوه نام دیگری جز «راز جوئی» که اصطلاح بجا و مورد رفیق -اروکین است (ص ۳۲۸) میتوان یافت؟ آیا برای این شیوه میتوان نام دیگری جز سوء استفاده از «شخصیت» در موارد بیکه براهین «یا بی وجود ندارد قائل شد؟ آیا گفته رفیق -اروکین حاکی از اینکه «ما همیشه برضد اینگونه شیوهها اعتراض کرده ایمه صحیح بود یا غلطه؟ آیا رفتار رفیق دیچ که متظاهرازه کوشش کرد رفقا تیرا که با او موافق بودند باجناق تکفیر بگوید - «حایز بود» \* (ص ۳۲۸).

حال از مذاکرات مربوط به موضوع هیئت تحریریه نتیجه گیری نمائیم. اعلیت اظهارات متعدد اکثریت را در مورد اینکه نمایندگان از همان آغاز کنگره و قبل از کنگره از طرح مربوط به هیئت سه نفری مطلع بودند و بنابراین طرح مزبور از نظریات و معلوماتی مأخذ میگردد که با حوادث و مشاجرات کنگره ارتباطی ندارد، تکذیب نکرد (و تکذیب نمیکرد). اقلیت هنگام یافتاری برای هیئت شش نفری موضوعی گرفت که از لحاظ اصولی نادرست و ناروا و عبارت بود از موضع نظریات «میان» اقلیت نقطه نظر حزبی را در انتخاب افراد مسئولیتدار بکلی فراموش کرد و به موضوع ارزیابی هر نامزد شغل و مطابقت با عدم مطابقت او با وظائف این شغل نزدیک هم نشد. اقلیت از بحث در مهیت مسئله سر باز میرد و به هم آهنگی کذائی تکیه میکرد مانند «میریخت» و «جوش میزد» (ص ۳۲۷ نطق لانگه) گوئی «قصد کشن» کسی را دارند. اقلیت حتی کار را به «راز جوئی» و داد و فغان در باره «تبهکارانه بودن انتخابات و از این قبیل شیوههای ناروا رساند که نتیجه «تأثیر هیجانات عصبیه» بود (ص ۳۲۵).

مبارزه ایکه در سی امین جلسه کنگره مابین سر هیئت شش نفری و سه نفری در گرفت عبارت بود از مبارزه «عمیگری با حزبیت مبارزه شخصیتپائی» از بدترین نوع با نظریات سیاسی و مبارزه «لمتات بی معیار با مفاهیم ابتدائی وظیفه اقلایی».

\* رفیق -اروکین سخنان رفیق دیچ را (رجوع شود به ص ۳۲۴ - «گفتگوی شدید و خسونت آمیز با آراف» در همان جلسه ایطور فهمید. رفیق دیچ توضیح میدهد (ص ۳۵۱) که بهیچوجه «چنین چیزی نگفته است» وای خودش در همانجا اعتراف میکند که چیزی بسیار بسیار «شبه» باین گفته است. رفیق دیچ توضیحا میگوید «من بگفتم کی جرئت خواهد کرد... بلکه گفتم: خیلی مایلیم به بینم نیستند آنها لیکه جرئت خواهند کرد (sic) رفیق دیچ عنبر بدتر از گناه می آورد) از پیشنهاد های تبهکارانه ای (sic) نظیر انتخاب سه نفر پشتیبانی نمایند» (ص ۳۵۱) رفیق دیچ حرف رفیق -اروکین را رد نکرد بلکه تأیید نمود رفیق دیچ طمعه رفیق -اروکین را حاکی از اینکه «اینجا تمام مفاهیم با هم مخلوط شده است» (در براهین اقلیت برله هیئت شش نفری) تأیید نمود. رفیق دیچ بجا بودن تذکر رفیق -اروکین را در مورد یاد آوری این حقیقت ابتدائی که میگوید «ما اعضاء حزبیم و باید نظریات صرفا سیاسی را بلام عمل خود قرار دهیم» تأیید کرد. فریاد زدن در باره جنبه تبهکارانه انتخابات معنایش اینست که نه تنها تا درجه عمیگری بلکه تا درجه هوچیگری علنی تنزل شود.

در جلسه سی و یکم هم وقتی که کنگره با اکثریت ۱۹ رای در مقابل ۱۷ رای و سه رای منتهج پیروان مربوط به تصویب تمام اعضاء هیئت تحریریه سابق را رد نمود (ص ۳۳۰ و غلطنامه) و وقتی که «ردائتورهای سابق به تالار جلسه مراجعت کردند. رفیق مارتف ضمن اظهارات خود از طرف اکثریت هیئت تحریریه سابق» (ص ۳۳۰-۳۳۱) همان ترازل و فضا استواری در خط مشی سیاسی و مفاهیم سیاسی را «بیزان باز هم بدستری ز خود نشان داد. حال این اظهارات دستجمعی و جوابی را که من به آن داده ام» (ص ۳۳۲-۳۳۳) با تفصیل بیشتری مورد بررسی قرار دهیم.

رفیق مارتف پس از عدم تصویب هیئت تحریریه سابق میگوید: «از حالا دیگر «ایسکر» ای سابق وجود ندارد و منطقی تر بود اگر نام آن عوض میشد بهر حال در قرار جدید کنگره ما می بینیم که در مورد آن رای اعتمادی که در یکی از جلسات اولیه کنگره به «ایسکر» داده شده بود محدودیت قابل توجهی قائل شده اند».

رفیق مارتف با همکاران خود مسئله واقعه جانب توجهی را که از بسیاری لحاظ آمورنده است در مورد پیگیری سیاسی طرح مینماید. من «ایموضوع پاسخ داده ام و آنهم استناد به همان چیزی بود که همه در موقع تصویب «ایسکر» گفتند (ص ۳۴۹ صورتجلسهها - با ص ۸۲ این کتاب مقایسه کنید) \* شکی نیست که ما ما یکی از فاحش ترین موارد نا پیگیری سیاسی رودرو هستیم: وای از طرف کی... از طرف اکثریت کنگره یا از طرف اکثریت هیئت تحریریه سابق... فضاوت این موضوع را به خواننده واگذار میکنیم ماحل دو مسئله دیگر را هم که خیلی بجا و مورد از طرف رفیق مارتف و همکارانش طرح شده است بخواننده واگذار میکنیم: (۱) آیا اینکه «میخواهند قرار کنگره را مبنی بر انتخاب افراد مسئولیتدار برای هیئت تحریریه ارگان مرکزی محدودیتی در رای اعتماد نسبت به «ایسکر» بدانند نقطه نظر عامیانه را منعکس میکند یا نقطه نظر حزبی

را؟ (۲) از چه لحظه ای حقیقتا «ایسکر» ای سابق وجود ندارد: از شماره ۴۶ که من و یلخانف دو نفری شروع به اداره کردن آن نمودیم یا از شماره ۵۳ که اکثریت هیئت تحریریه سابق اداره امور آنرا بدست خود گرفت؟ اگر مسئله اول شایان توجه ترین مسئله اصولی است، مسئله دوم شایان توجه ترین مسئله واقعیت است. رفیق مارتف به گفته های خود چنین ادامه داد: «حال که تصمیم گرفته شده است هیئت تحریریه را از سه نفر انتخاب کنند، من از طرف خود و سه رفیق دیگر اظهار میکنم که هیچیک از ما در این هیئت تحریریه جدید شرکت نخواهد کرد. از طرف شخص خودم اضافه میکنم که اگر این صحیح است که بعضی از رفقا میخواهند نام مرا بعنوان یکی از «امزدهای این هیئت سه نفری» ثبت کنند، در اینصورت من باید اینرا توهینی نسبت به خود بدانم. توهینی که مستوجب آن نبوده ام (sic). من در اینجا شرایطی را در نظر دارم که در آن تصمیم به تغییر هیئت تحریریه گرفته شد. این تصمیم

\* مراجعه شود به ص ۱۹۱-۱۹۲ این کتاب مترجم.

بعلت بعضی اصطکاک های \* نا معلوم و عدم استعداد کار در هیئت تحریریه سابق گرفته شد، و در ضمن کنگره این مسئله را بمفهوم معینی حل کرد بدون اینکه از هیئت تحریریه در باره این اصطکاکها سئوالی بکند و برای بررسی مسئله عدم استعداد کار این هیئت تحریریه لا اقل کمیونی تعیین کند... (عجیب است که از ادیت هیچکس باین فکر نیفتاد به کنگره پیشنهاد نماید که سئوالی از هیئت تحریریه بکند یا کمیونی تعیین نماید! آیا علت اینموضوع این نبود که پس از انشعاب در سازمان «ایسکراه» و عدم موفقیت مذاکراتی که رفیق مارتف و «تاروور» در باره آن نوشته اند، این عمل دیگر بیفایده بود؟) ... در چنین شرایطی من باید تصور بعضی از رفقا را حاکی از اینکه من موافقت خواهم کرد در هیئت تحریریه ای که بدینطریق اصلاح شده است کار کنم لکه ای برای حیثیت سیاسی خود بدانم...<sup>①</sup> من عداوت تمام این اظهارات را نقل نمودم تا نمونه و مبنای آنچه را که پس از کنگره گلهای خرمی داد و نام دیگری جز جنجال نمیتوان به آن اطلاق کرد. بخواننده نشان دهم من این اصطلاح را در نامه به هیئت تحریریه «ایسکراه» بکار بردم و باوجود عدم

\* رفیق مارتف لابد اصطلاح رفیق پاسادفسکی یعنی «نامواریها» را در نظر دارد. تکرار میکنم که رفیق پاسادفسکی بالاخره بکنگره توضیح نداد که منظور او چه بود. رفیق مورایف هم که همان اصطلاح را استعمال کرد توضیح داد که منظورش نامواریهای اصولی است که در مذاکرات کنگره ظاهر گردید. خوانندگان بخاطر خواهند آورد که بگانه موردی که مباحثات واقعه اصولی میان آمد و در آن چهار رداکتور (بلخانف، مارتف، آکسلرد و من) شرکت داشتند مربوط به ماده اول آئین نامه بود که رفیق مارتف در استروور کتاب از «اتهام دروغین ایورتونیس» شکایت کرده و آنرا یکی از براهین «تغییر» هیئت تحریریه تلقی می کردند. رفیق مارتف در این نامه بین «ایورتونیس» و نقشه تغییر هیئت تحریریه ارتباط آشکار فائل شد ولی در کنگره به کتابت مبهم در باره اصطکاکهای نامعلوم اکتفا نمود. «اتهام دروغین ایورتونیس» دیگر فراموش شد!

① رفیق مارتف اینرا هم اضافه کرد: «با چنین نقشی ممکن است ریازانف موافقت کند نه آن مارتفی که بعقیده من شما او را از روی کارش میشناسید». چون این يك جمله شخصی به ریازانف بود باینجهت رفیق مارتف حرف خود را پس گرفت ولی اگر نام ریازانف در کنگره جنبه اسم عام بخود گرفته بود علتش بهیچوجه خاصیهای شخصی او نبود (که میان آوردن آنها بی مورد بود) بلکه سبب سیاسی گروه «باریاه» و اشتباهات سیاسی آن بود. اینکه رفیق مارتف توهینهای شخصی صورتی و یا حقیقتاً وارد شده را پس بگیرد کار خوبی است. ولی بخاطر اینموضوع نمیتوان اشتباهات سیاسی را که باید درسی برای حزب باشد فراموش نمود. گروه «باریاه» در کنگره ما متهم بود به ایجاد هرج و مرج و تشکیلاتی و «تفرقه ای» که همچگونه ملاحظیات سیاسی آنرا ایجاد نمیکرده (ص ۳۸، نطق رفیق مارتف). یک چنین رفتار سیاسی بدون شک نه تنها هنگامیکه ما آنرا در یک گروه کوچکی قبل از کنگره حزب و در دوران ه. ج و ه. ج و م. می مشاهده میکنیم بلکه هنگامی هم که آنرا پس از کنگره حزب، در دوران هر طرف شدن هرج و مرج مشاهده میکنیم ولو از طرف اکثریت هیئت تحریریه «ایسکراه» و اکثریت گروه «آزادی کار» هم باشد - توجیب ملامت است.

\* رجوع شود به چاپ چهارم روسی کلیات، جلد ششم ص ۴۶۰ ه. ت.

را بعنوان هفتمین عضو هیئت تحریریه انتخاب می‌کردیم! ثانیاً ما بر اساس مدزک کتبی نشان دادیم که صحبت بر سر ترکیب شخصی کمیته مرکزی بود و قضیه \* a la fin des fins \* منجر به اختلاف در فهرستها شد: گلبوف - تراویژسکی - پوپوف و گلبوف - ترنسکی - پوپوف... اکثریت هیئت تحریریه نشان داد که مایل نیست کمیته مرکزی به آلت هیئت تحریریه تبدیل شود... (نقشه آکیمفی آغاز میشود: موضوع نفوذ که هر اکثریتی در هر کنگره حربی همیشه و در همه جا بر سر آن مبارزه میکند تا این نفوذ را بوسیله بدست آوردن اکثریت در مؤسسات مرکزی حکیم نماید به رشته اندازد) پورتوفستی در باره آلت هیئت تحریریه و مزایای ساده هیئت تحریریه کشیده میشود. همان چیزی که رفیق مارتف اندکی بعد گفت (ص- ۲۳۴) .. «باینجهت بود که لازم آمد عدد اعضاء هیئت تحریریه تعدیل یا بد (!!) و بهمین جهت هم من نمیتوانم در چنین هیئت تحریریه ای دخل شوم... (در این بهمین جهت هم درست دقت کنید: چگونه ممکن بود هیئت تحریریه کمیته مرکزی را به زائده با آلت تبدیل کند؟ فقط بدینترتیب و در صورتیکه در شورا - رای میدشت و از این نفوذ سوء استفاده میکرد» آیا این واضح نیست؟ و نیز آیا واضح نیست که رفیق مارتف که بعنوان عضو سوم انتخاب میشد همیشه میتوانست از هرگونه سوء استفاده ای جلوگیری کند و با یک رای خود هرگونه نفوذ هیئت تحریریه را در شورا از بین ببرد؟ بنا براین قضیه همانا منجر به هیئت اعضاء کمیته مرکزی میشود و صحبتهای مربوط به آلت و زائده بلافاصله جنبه اندلند بخود میگیرد)... این باتفاق اکثریت هیئت تحریریه سابق ذکر می‌کردم که کنگره «حکومت نظامی» در داخل حزب فیصل بخشیده و در آن نظم و ترتیب عادی بر قرار خواهد نمود. ولی در واقع حکومت نظامی با قوانین فوق العاده خود برضد گروههای جداگانه ادامه یافت و حتی بر شدت آن افزوده هم شد. فقط با حفظ تمام هیئت تحریریه سابق است که ما میتوانیم تضمین کنیم که حقوقی که طبق آئین نامه به هیئت تحریریه واگذار شده است به ضرر حزب بکار نخواهد رفت...»

این بود تمام آن قسمت از نطق رفیق مارتف که در آن او برای اولین بار گزارشی «حکومت نظامی» را داد. و حال به پاسخی که من به آن داده ام نظر افکنید:

... «بهدامن با اصلاح اظهارات رفیق مارتف در باره جنبه شخصی نقشه مربوط به دو هیئت - تقریاً بهیچوجه در فکر این نیستیم که برخلاف ادعای همان رفیق مارتف در باره «اهمیت سیاسی» گامی که ما با عدم تصویب هیئت تحریریه سابق برداشته ایم چیزی بگویم. به کس من کاملاً و بدون هیچوجه و چرا - رفیق مارتف در این مسئله که این گام دارای یک اهمیت سیاسی بزرگ است. موافقم. ولی نه آن اهمیتی که رفیق مارتف برای آن قائل است. او میگفت که این یک عمل مبارزه بری احراز نفوذ در کمیته مرکزی در روسیه

است. من از مارتف هم گامی فراتر می نهم تا نتوان تمام فعالیت «اسکر» بنشاید یک گروه جداگانه مبارزه برمی نفوذ بوده است. ولی اکنون دیگر صحبت از چیز بیشتری است. صحبت از تحکیم تشکیلاتی نفوذ است نه اینکه فقط از مبارزه برای آن. اینکه ما در این مورد تا چه اندازه از لحاظ سیاسی با رفیق مارتف اختلاف نظر داریم از اینجا معلوم میشود که او این میل به اعمال نفوذ در کمیته مرکزی را برای من گناه میدانند و حال آنکه من اینرا از طرف خود خدمت میدانم که کوشید ام و میکوشم این نفوذ را از راه تشکیلاتی محکم نمایم. معلوم میشود که ما حتی با زبانهای مختلف با هم صحبت میکنیم. اگر حاصل کار و مجاهدات ما در آن همان مبارزه سابق برای نفوذ می بود نه تحصیل و تحکیم کامل این نفوذ. در اینصورت تمام کار و مجاهدات ما چه فایده ای داشت؟ آری. رفیق مارتف کاملاً ذبیح است: گامی که برداشته شده است بدون شک یک گام بزرگ سیاسی است که گویا بر انتخاب یکی از خط مشی هائی است که در حال حاضر برای کار بعدی حزب ما در نظر گرفته شده است. و من بهیچوجه از کلمات دهشتناک راجع به «حکومت نظامی در حزب» و «قوانین فوق العاده برضد افراد و گروههای جداگانه» و غیره. غیره نرس و هراسی ندارم. در مورد عناصر نا استوار و متزلزل ما نه فقط میتوانیم بلکه باید «حکومت نظامی» بر قرار نمایم و تمام آئین نامه حزب ما. تمام آن مرکزیت ما که از حالا از طرف کنگره تصویب شده است چیزی نیست جز «حکومت نظامی» بر ضد سرچشمه های کثیر ابهام سیاسی. برضد ابهام همانا قوانین مخصوصی لازمست. ولو اینکه این قوانین دارای جنبه فوق العاده هم باشد و گامی که کنگره برداشته است خط سیر سیاسی را صحیح تعیین نموده و زیر بنای محکمی برای این قوانین و این اقدامات بوجود آورده است.\*

من در این خلاصه نطق خود در کنگره روی عبارتی که رفیق مارتف در جزوه «حکومت نظامی» خود (ص- ۱۶) بهتر دانسته بود آنرا حذف کند. تکیه کرده ام. تعجب آور نیست که او از این عبارت خوش نیامده و نخو است معنای واضح آنرا بفهمد.

رفیق مارتف، معنای اصطلاح «کلمات دهشتناک چیست؟ معنای آن مسخره است. مسخره کسیست که روی مطالب کوچک نامهای بزرگ میگذارد و مسئله ساده را با عبارت پردازی های پر از ادعا پیچیده و در هم میکند.

تنها واقعه کوچک و ساده ای که ممکن بود موجب «تهییج عصبی» رفیق مارتف بشود و شد فقط و فقط عبارت بود از اینکه رفیق مارتف در کنگره در مسئله ترکیب اعضاء مراکز دچار شکست شد. اهمیت سیاسی این واقعه ساده عبارت از این بود که اکثریت کنگره حزبی، پس از بدست آوردن پیروزی. نفوذ خود را مستحکم می

همکاران من» (کائوتسکی خودش روشنفکر، ادیب و سر دبیر روزنامه است) «چوبیاشمگین خواهند شد از اینکه من وجود این تضاد را تصدیق می‌نمایم، ولی بالاخره این تضاد واقعاً هم وجود دارد و اگر بخواهیم با نفی واقعیت گریبان خود را از آن خلاص نمائیم، این یک تاکتیک فوق العاده غیر عقلانی خواهد بود (چه در این مورد و چه در موارد دیگر). این تضاد - تضادی اجتماعیست که در طبقات بروز میکند نه در شخصتهای جداگانه. هم سرمایه‌دار و هم روشنفکر هر دو ممکن است از هر حیث در مبارزه طبقاتی پرولتاریا داخل شوند. در مواردیکه این موضوع صورت وقوع پیدا میکند روشنفکر خصلت خود را نیز تغییر می‌دهد. او در شرح بعضی مطلب سخن ما بطور عمده در باره این نوع روشنفکرها که تا کنون هم هنوز در بین طبقه خود در حکم استثناء هستند، نخواهد بود. در شرح بعضی، با استثناء مواردی که اختصاصاً قید شده باشد، منظور من از روشنفکر فقط روشنفکر - مسئولیت که به جامعه سرمایه داری متکی است و نماینده شاخص طبقه روشنفکر است. این طبقه با پرولتاریا تضاد معینی دارد. این تضاد نوعی با تضاد بین کار و سرمایه متفاوتست. روشنفکر - سرمایه‌دار نیست. صحیح است که وضع زندگی وی یک وضع بورژوازیست و ما دامکه به هرزه گرد تبدیل نشده است مجبور است این وضع را حفظ کند، ولی دل همین حال او مجبور است محصول کار خود و اغلب نیروی کار خود را نیز بفروشد و چه بسا متحمل استثمار از طرف سرمایه‌دار و خفت و خواری اجتماعی معینی نیز بشود. بدین طریق روشنفکر با پرولتاریا هیچگونه تضاد اقتصادی ندارد. ولی وضعیت زندگی او و شرایط کارش پرولتاریائی نیست و از اینجاست که تضاد معینی از لحاظ روحیه و طرز تفکر ناشی میشود.

پرولتاریا - ادامه که فرد متفرد و مجزائیست - هیچ است... او تمام نیروی خود، تمام استعداد خود را برای ترقی و پیشرفت و تمام امیدها و آرزوهای خود را از سازمان و فعالیت مشترک و نظم با رفقایش کسب می‌نماید، او وقتی خود را عظیم و نیرومند حس میکند که قسمتی از پیکر عظیم و نیرومندی را تشکیل میدهد. این پیکر برای وی در حکم همه چیز است ولی فرد متفرد و مجزا نسبت به آن بسیار کوچک است. پرولتاریا با بزرگترین جانفشانیها و مانند جزئی از توده بی نام بدون منظورهائی برای نفع شخصی و برای اشتهار شخصی مبارزه میکند و وظیفه خود را در هر شغلی و هر جائیکه او را بکارند انجام میدهد و داوطلبانه مطیع انضباطی است که در تمام احساسات و تمام تفکر او رخنه کرده است.

ولی وضع روشنفکر بکلی طور دیگریست. مبارزه او از طریق بکار بردن نیرو بنحوی از انحاء نیست بلکه از راه استدلال است. اسلحه او، معلومات شخصی او، استعداد شخصی او و معتقدات شخصی اوست. او فقط در سایه صفات شخصی خود میتواند اهمیت معینی پیدا کند. باینجهت آزادی کامل ابراز شخصیت خود برای او نخستین شرط کار موفقیت آمیز را تشکیل میدهد.

نمود بدین طریق که در ارگان رهبری حزبی هم اکثریت بدست آورد و یک تک‌تک‌تکین آئین نامه - برای مبارزه با آنچیزیکه این اکثریت آنرا تزلزل، نا استواری و ابهام میدهد یک پایه تشکیلاتی ایجاد نمود. در این مورد با چشمانی وحشت زده صحبت از مبارزه برای نفوذ و شکایت از حکومت نظامی کردن جز عبارت پردازی پر از ادعا و کلمات دهشتناک چیز دیگری نبود.

آیا رفیق مارتف با این نکته موافق نیست؟ آیا او نمیخواهد بعنوان آزمایش هم شده، استیما نشان بدهد که در دنیا چنین کنگره حزبی هم بوده و یا اصولاً چنین کنگره حزبی قابل تصور است که در آن اکثریت، تقویدی را که بدست آورده است از طریق (۱) تحصیل همان اکثریت در مراکز و (۲) بردن قسرت بدست این اکثریت برای فلج ساختن تزلزل، نا استواری و ابهام - تحکیم نکرده باشد؟

کنگره ما میبایستی قبل از انتخابات این مسئله را حل کند که: آیا یک سوم آراء در ارگان مرکزی و کمیته مرکزی را با اکثریت حزبی واگذار نماید یا به اقلیت حزبی؟ معنی هیئت شش نفری و فهرست رفیق مارتف این بود که باید دو سوم بها و یک سوم به طرفداران رفیق مارتف واگذار شود. رفیق مارتف امتناع کرد از اینکه با ما داخل سازش شود یا گذشت کند. ما را کتاب در برابر کنگره بمصاف طلبید: ولی پس از شکست در برابر کنگره، بنای زاری را گذاشت و برضد حکومت نظامی شکایت آغاز نمود آیا این جنجال نیست؟ آیا این نمودار جدیدی از سنت عنصری روشنفکرانه نیست؟

در این مورد نمیتوان از یاد آوری توصیف درخشان که چندی پیش ک. کائوتسکی از لحاظ اجتماعی و روانشناسی از این صفت اخیر کرده است خود داری نمود. احزاب سوسیال دموکرات کشور های مختلف چه بسا اکنون با بیماری های همانندی مواجه میشوند و برای ما بسیار مفید است که تشخیص صحیح و معالجه صحیح بیماری را از رفقای با تجربه تر بیاموزیم. بدینجهت نقل توصیفی که کارل کائوتسکی از بعضی از روشنفکران نمود، است فقط در ظاهر ممکنست انحراف از موضوع بنظر آید.

... در حال حاضر باز مسئله تضاد خصومت آمیز بین روشنفکران \* و پرولتاریا جدا نظر ما را بخود جلب مینماید.

⊙ آیا نا استواری، تزلزل و ابهام اقلیت ایسکرالی در کنگره در چه چیزی ظاهر شد؟ اولاً در عبارات اپورتونیستی در باره ماده اول آئین نامه، ثانیاً در ائتلاف با رفیق آکیف و لیبر که در نیمه دوم کنگره سریه نشو و نما می یافت، ثالثاً در استعداد تزلزل دادن مسئله انتخاب افراد مسئولیتدار در ارگان مرکزی تا مرحله عامیگری و کلمات بی مقدار و جتی راز جوئی. پس از کنگره هم تمام این صفات حمیده از حالت غنچه بیرون آمده و بدل به گل و میوه شدند.

\* من کلمه روشنفکر و روشنفکری را برای ترجمه اصطلاحات آلمانی Literat, Literatentum انتخاب کرده ام که معنایشان منحصر به ادبا نبوده بلکه شامل تمام افراد تحصیل کرده و بطور کلی نمایندگان حرفه های آزاد و کار فکری (و با اصطلاح انگلیسیها brain worker) است که از نمایندگان کارجسانی متمایزند.

امتناع مارتف و همکاریاش از قبول وظیفه که پس از اینکه تنها مجفل سابق تصویب نشد انجام گرفت و همچنین شکایت او از حکومت نظامی و از قوانین فوق العاده «برضد گروههای جداگانه» ای که در موقع انحلال «بوژنی رابوچی» و «رابوچی» برای مارتف عزیز نبودند ولی در موقع انحلال جمعیت او عزیز شدند. همه و همه ضجه و زاری مذ بوحانه یکفکر روشنفکری است که در اقلیت افتاده باشد.

تمام این شکایتهای بی اثنا، مذمتها، کنایه ها، طعنه ها، بدگوییها و افتراها نسبت به «اکثریت متراکم» که در کنگره حزبی ما (و بخصوص پس از آن) از دولت سر مارتف سیل آسا می باریدند. همه و همه ضجه و زاری مذ بوحانه روشنفکران نیست که در اقلیت افتاده اند.

اقلیت، بتلخی شکوه میکرد از اینکه چرا اکثریت متراکم از خود جلسات خصوصی داشت: اقلیت در حقیقت میبایستی بنحوی این واقعیت ناگوار را پرده پوشی کند که نمایندگان را که در جلسات خصوصی خود دعوت میکرد از آمدن باین جلسات امتناع میکردند و آنهایی هم که با کمال میل حاضر بودند نیابند (یکورف ها، ماخف ها و بروکر ها)، نمیتوانستند پس از اینهمه مبارزه ای که در کنگره بین این دو طرف شده بود از طرف اقلیت دعوت شوند.

از اتهام دروغین ایورتونیسیم، بتلخی شکوه میکردند: در حقیقت هم لازم بود بوسیله ای این واقعیت ناگوار را پرده پوشی کرد که همانا ایورتونیسیمها که به مراتب بیشتر از دنبال ضد ایسکرائیها میرفتند و تا اندازه ای هم خود این ضد ایسکرائیها بودند که اقلیت متراکم را تشکیل داده و دو دستی بمحفل بازی در مؤسسات، و به ایورتونیسیم در استدالات، و به عامیگری در کارهای حزبی و تزلزل و سست غضنری روشنفکرانه چسبیده بودند.

در فصل بعد، ما نشان خواهیم داد که این شایان توجه ترین واقعیت سیاسی که در پان کنگره «اکثریت متراکم» تشکیل شد معلول چیست و چرا اقلیت با وجود تمام مبارز طلبی های خود با این دقت فوق العاده در باره علل و تاریخ تشکیل آن سکوت اختیار میکند، ولی ابتدا تجزیه و تحلیل مذاکرات کنگره را بیایان برسانیم.

هنگام انتخاب کمیته مرکزی رفیق مارتف قطعنامه فوق العاده شاخصی پیشنهاد نمود (ص ۲۳۶) که به خصوصیت اصلی آنرا من زمانی سمات با ۳ حرکت، می نامیدم. اینک این ۳ خصوصیت: (۱) اخذ رأی نسبت به فهرستهای نامزد های کمیته مرکزی بعمل می آید نه نامزد های جداگانه؛ (۲) پس از قرائت فهرستها دو جلسه تشکیل نمیشود (لابد برای بحث)؛ (۳) در صورت نبودن اکثریت مطلق، اخذ رای دوم قطعی شناخته میشود. این قطعنامه، یک استراتژی است که بخوبی سنجیده شده است (باید به حریف هم انصاف داد). رفیق یکورف با این استراتژی موافق نیست (ص ۲۳۷) ولی این استراتژی در صورتیکه هفت نفر بودند است و رابوچی دلونی از کنگره خارج نشده بودند، محققاً پیروزی کامل مارتف را تأمین میکرد. باعث بروز این استراتژی همانا این بود که اقلیت ایسکرائی سازش آشکاره (سازشی که اکثریت ایسکرائی داشت) نه فقط یا بودند و بروکر، بلکه با رفقانی نظیر یکورف ها و ماخف ها هم نداشت و نمیتوانست داشته باشد.

اگر او بعنوان یک جزئی که در خدمت کل است مطیع یک واحد کل معینی میباشد بزرگمت و بحکم ضرورت باین اطاعت تن در میدهند نه بر حسب انگیزه شخصی، او ضرورت انضباط را فقط برای توده قائل است نه برای برگزیدگان، خودش را هم که بدیهیست جزو برگزیدگان میشمارد...

... فلسفه نیچه با ستایش آن از ما فوق انسان که تمام همش مصروف ایستکه ترقی کامل شخص خود را تأمین نماید و هر نوع تبعیت شخصی خود را از هر هدف اجتماعی بزرگ، پست و حقیر، میشمارد. فلسفه ایست که جهان بینی واقعی روشنفکر را تشکیل میدهد، این فلسفه او را بکلی برای شرکت در مبارزه طبقاتی پرولتاریا بمصرف میکند.

در ردیف نیچه ایسن قرار دارد، که مبرزترین نمایندگان جهان بینی روشنفکران یعنی جهان بینی است که با روحیه آنان مطابقت دارد. دکتر اشتوکمان او (پهلوان درام دشمن مردم) آنطور که عدد زیادی تصور میکردند سوسیالیست نیست، بلکه تیب روشنفکری است که ناگزیر باید با جنبش پرولتاریائی و بطور کلی با هر نوع جنبش توده ای، در صورتیکه بکوشد در آن وارد عمل شود، تصادم پیدا کند. این بدان علت است که اساس جنبش پرولتاریائی، مانند هرگونه جنبش دموکراتیک عبارت است از احترام نسبت به اکثریت رفقا، روشنفکر تیبیک \*\* اشتوکمان اکثریت متراکم را هیولائی میدانند که باید سرنگون شود.

... نمونه ایده آل روشنفکری که سرپای وجودش را روح پرولتاریائی فرا گرفته است و در عین حال که نویسنده درخشانی است آن خصائص روحی را که دارای جنبه صرفاً روشنفکریت از دست داده است، بدون قروند در صفوف و خطوط گام بر داشته است، در هر شغلی که او را گماشته اند کار کرده و خود را تمام و کمال تابع راه بزرگ ما نموده است و به آن ضجه و زاری مذبوحانه (weiche Gewinset) در مورد اختناق شخصیت خود، که ما اغلب از روشنفکران مکتب ایسن و نیچه در موقعی که با اقلیت میافتند میشنویم، با نظر جقارت میگریست. نمونه ایده آل چنین روشنفکری که نظائر وی برای جنبش سوسیالیستی ضرورت دارند، لیکنخت بود. اینجا میتوان مارکس را هم نام برد که برای بدایت آوردن نخستین مقام تلاشی نمیکرد و نمونه برجسته اطاعت از انضباط حزبی در اثر ناسیونال بود که در آن بارها در اقلیت افتاده ©

\* این نکته برای آن آشفته فکری که مارتفی های مادر تمام مسائل سازمانی وارد کرده اند بسیار شاخص است. آنها پس از چرخش بسوی آکیمف و بسوی دموکراتیسیم بیجا و بی مورد، در عین حال نسبت به انتخاب دموکراتیک هیئت تحریریه یعنی انتخابی که در کنگره بعمل آمد و قبلاً همه آنرا در نظر گرفته بودند، خشمناک اند. شاید پرسش اینست، آقایان؟

\*\* بشیوه مترجم.

Karl Kautsky: «Pranz Mehring», «Neue Zeits», XXII, I, S. ©

۱۰۱-۱۰۳، ۱۹۰۳، № ۱۰۱-۱۰۳ (کارل کائوتسکی: «فرانس مرینگ»، «عصر جدید»

۱۰۲۲، ص ۱۰۱-۱۰۳، سال ۱۹۰۳، شماره ۴ - مترجم).

رفیق مارتف به بورو پیوست و آشکارا اظهار داشت که رفیق پوئف اشتباه میکند و «تصمیمات کنگره قانونیست» (ص ۲۴۳) بگذار خواننده خودش در باره این پیگیری سیاسی... که لابد فوق العاده عادی است... قضاوت کند. همان پیگیری سیاسی که از مقایسه این اظهاراتی که در مقابل حزب شده است با رفتار پس از کنگره و با عبارت مقاله «حکومت نظامی» حاکم از قیام نیسی از اعضای حزب که در همان کنگره آغاز شده بوده (ص ۲۰) آشکار میگردد. امیدواریم که رفیق آکیف به رفیق مارتف داشت از نیت حسنه زود گنر خود رفیق مارتف هم تجاوز نمود.

«تو پیروز شدی» رفیق آکیف!

• • •

برای توصیف اینکه عبارت کذالی در باره حکومت نظامی، یعنی عبارتی که اکنون دیگر برای ابد جنبه کمدی تراژیک بخود گرفته، چه «کلام دهشتناکی» بوده است، ذکر برخی از خصوصیات ظاهراً بی مقدار ولی باطناً بسیار مهم پایان کنگره، یعنی آن پایانی که مربوط به پس از انتخابات است، مفید خواهد بود. رفیق مارتف اکنون سرگرم این کمدی تراژیک «حکومت نظامی» است و چه بخود و چه بخواننده اطمینان میدهد که معنای این مترسک اختراعی وی تعقیبی غیر عادی و تحریر یک احساسات بر ضد «اقلیت» و تعدی نسبت به آنان از طرف «اکثریت» است. ما این نکته را که پس از کنگره وضع بر چه منوالی بود هم اکنون نشان خواهیم داد ولی حتی اگر پایان کنگره را هم در نظر بگیریم خواهیم دید که «اکثریت مترسک» پس از انتخابات نه تنها مارتفهای بیچاره و تعدی دیده و جور کشیده را که گویی بسوی اعدامشان می برند، تعقیب نمیکند، بلکه بر عکس خودش دو محل از سه محل کمیسیون صورتجلسه ها را (بزبان لیادف) به آنها پیشنهاد میکند (ص ۲۵۴). قطعنامه های مربوط به مسائل تاکتیکی و غیره را از نظر بگنرانید (ص ۲۵۵ و صفحه بعدی) آنوقت خواهید دید که در آنها یک بحث کاملاً عملی در ماهیت قضیه وجود دارد و میان امضاها و رفقائیکه قطعنامه ها را پیشنهاد کرده اند غالباً امضاها نمایندگان «اکثریت» مترسک هیولا و طرفداران «اقلیت» حقوار و توهین شده در ردیف هم قرار دارند (ص ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۳، ۲۶۵ و صورتجلسه ها). واقعاً که خیلی شبیه به «برکنار ساختن از کار» و انواع «تعدیات» است؟

یکانه مشاخره شایان توجه ولی متأسفانه بسیار کوتاهی که در باره ماهیت قضیه بر پا شد مربوط به قطعنامه استاروور در باره لیبرالها بود. این قطعنامه بطوریکه میتوان از امضاها ذیل آن قضاوت نمود از طرف کنگره تصویب شد (ص ۲۵۷ و ۲۵۸). زیرا سه نفر از طرفداران «اکثریت» (براون، آرف و اوسیف)، هم به آن و هم به قطعنامه پلخانف رای داده و بین آن دو تضاد آشتی ناپذیری ندیده بودند. در نظر اول تضاد آشتی ناپذیری بین آن دو وجود ندارد زیرا قطعنامه پلخانف یک پرنسپ عمومی را مسجل مینماید و روش اصولی و تاکتیکی معینی را نسبت به لیبرالیسم مورژوازی در روسیه بیان میکند، ولی قطعنامه استاروور میکوشد شرایط مشخص مجاز بودن مسازشهای موقتره با «جریانهای اهرالی یا لیبرال

بخاطر بیاورید که رفیق مارتف در کنگره ایگام گریه و زاری میکرد که گویا موجب اتهام دروغین اپورتونیسیم سازش مستقیم او با بوند بوده است. تکرار میکنم که از فرط خوف اینطور بنظر رفیق مارتف رسیده بود و همانا عدم موافقت رفیق یگورف با رای گیری نسبت به فهرستها (رفیق یگورف هنوز پرنسپ های خود را از دست نداده است، لابد صحبت بر سر آن پرنسپهایی است که او را مجبور میساخت در مورد ارزیابی اهمیت مطلق تصمیمات دموکراتیک با گلدبلات یکی شود) آشکارا اهمیت فراوان این واقعت را که با یگورف حتی ممکن نبود کلمه ای در باره سازش آشکاره سخن راند نشان میدهد. ولی ائتلاف ممکن بود و در حقیقت هم خواه با یگورف و خواه با پروکر انجام گرفت و این ائتلاف باین معنی بود که پشتیبانی آنها برای مارتفها، هر دفعه که مارتفها با ما تصادم جدی پیدا میکردند و هر وقت که آکیف و دوستانش مجبور بودند کمترین بلا را انتخاب نمایند، تأمین بود. جای هیچگونه تردیدی نبود و نیست که رفیق آکیف و رفیق لیبر بعنوان کمترین بلا و بعنوان چیزیکه برای هدفهای ایسکرا بدتر باشد (رجوع شود به نطق آکیف در باره ماده اول و امیدواریم او به مارتف) حتماً هم هیئت شش نفری را برای ارگان مرکزی انتخاب میکردند و هم فهرست مارتف را برای کمیته مرکزی. اخذ رای نسبت به فهرستها، ول کردن دو جلسه و تجدید رای بویژه برای این منظور پیش بینی شده بود که با دقتی تقریباً مکانیکی بدون هیچگونه سازش آشکاری این نتیجه بدست آید.

ولی چون اکثریت مترسک ما همان حالت اکثریت مترسک را حفظ کرده بود، لذا شیوه توسل به راه غیر مستقیم از طرف رفیق مارتف فقط دفع الوقت شد و ما نمیتوانستیم آنها رد نکنیم. اقلیت کتاباً (ضمن اظهار به ای، ص ۲۴۱) در این باره شکایت و درد دل خود را کرده بود و به پیروی از مارتیف و آکیف از شرکت در رای و انتخابات کمیته مرکزی دعوت وجود شرایطی که انتخابات در آن بعمل می آید، امتناع نمود. پس از کنگره از این قبیل شکایتها در باره غیر عادی بودن شرایط انتخاب (رجوع شود به جزوه «حکومت نظامی» ص ۲۱) چپ و راست در مقابل صدها خاله زنگ جزئی تکرار میشد ولی آیا چه چیز غیر عادی در اینجا وجود داشت؟ آیا اخذ رای مخفی که قبلاً در دستور کنگره پیش بینی شده بود (ماده ۶، ص ۱۱ صورتجلسه ها) و مضحک بود اگر آنها «دوروی» یا «غیر عادلانه» میخواندند؟ یا تشکیل اکثریت مترسک که برای روشفکران سست عجز جنبه هیولا پیدا کرده بود؟ یا اینکه تمایل غیر عادی این روشفکران محترم به نقض قولی که در برابر کنگره در باره قبول تمام انتخابات آن داده بودند (ص ۲۸۰، ماده ۱۸ آئین نامه کنگره)؟ رفیق پوئف به این تمایل گوشه ظریفی زد و در روز انتخابات آشکارا این مسئله را طرح نمود که: «آبا بورو مطمئن است که اگر نصف شرکت کنندگان کنگره از رای دادن امتناع ورزیده باشند تصمیم کنگره واقعی و قانونی است؟» بورو البته جواب داد که مطمئن است و ماجرای رفیق آکیف و مارتیف را یاد آوری نمود.

\* ص ۲۴۲. صحبت بر سر انتخاب ۵ عضو برای شورا است. ۲۴ ورقه داده شد (جمعاً ۴۴ رای بود) که دو تا بوج بود.

دموکراتیکه را تعیین نماید. موضوع این دو قطعنامه با یکدیگر مغایرت دارد. ولی عیب قطعنامه استاروور ابهام و عدم صراحت سیاسی آن است و بهمین جهت هم کوچک و بيمقدار است. این قطعنامه مضمون طبقاتی لیبرالیسم روس را تعیین نمیکند، جریانهای سیاسی معینی که معین آند اشاره نمیکند، وظائف اساسی ترویج و تبلیغ پرولتاریا را نسبت باین جریانات معین، برای پرولتاریا روشن نمیکند، مطالب مختلفی نظیر جنبش دانشجویان و گروه «آسوا باز دنیه» (۹۱) را (بعلمت عدم صراحتی که در این قطعنامه وجود دارد) بایکدیگر مخلوط مینماید، و با طرزی که در آن جزئی گوئی ها و سفسطه جوئی های بسیاری شده است سه شرط مشخصی را تعیین میکند، که باوجود آن «سازشهای موقتی» جایز است. در این مورد نیز مانند موارد دیگر، عدم صراحت سیاسی منجر به سفسطه جوئی میگردد. فقدان پرنسپ عمومی و کوششی که برای شردن «شرایط» میشود، کار را بجزئی گوئی و یا به بیان جدی تر بجائی میکشاند که این شرایط بطرز غلطی خاطر نشان شوند. واقعا هم نظری باین سه شرط استاروور بیفکند: (۱) «جریانهای لیبرالی یا لیبرال-دموکراتیکه باید بطور واضح و صریح بگویند که در مبارزه خود با حکومت مطلقه بطور قطعی جانب سوسیال دموکراسی روسیه را میگیرند». وجه تمایز جریانهای لیبرالی و لیبرال دموکراتیک چیست؟ قطعنامه هیچگونه مطلبی برای جواب باین سؤال نمیکوید. آیا این نیست که جریانهای لیبرالی مظهر خط مشی آن قشرهایی از بورژوازی است که از لحاظ سیاسی از همه کمتر مترقی هستند و جریانهای لیبرال دموکراتیک مظهر خط مشی مترقیترین قشرهای بورژوازی و خرده بورژوازی هستند؟ اگر چنین است آنوقت آیا براستی رفیق استاروور این موضوع را ممکن میدانند که قشرهای کمتر از همه مترقی (ولی بهر حال مترقی، زیرا در غیر اینصورت نمیشد از لیبرالیسم صحبت کرد) بورژوازی «بطور قطعی جانب سوسیال دموکراسی را بگیرند؟» این بوج و مهمل است و اگر نمایندگان چنین جریانی حتی «این موضوع را بطور واضح و صریح هم اظهار میکردند» (فرضی که بکلی محالست) در آنصورت هم ما یعنی حزب پرولتاریا، موظف بودیم باظهارات آنها باور نکنیم. لیبرال بودن و بطور قطعی جانب سوسیال دموکراسی را گرفتن - دو موضوعیست که با یکدیگر تباین دارند.

و اما بعد. فرض کنیم چنین موردی ممکن باشد که جریانهای لیبرالی یا لیبرال دموکراتیکه بطور واضح و صریح اظهار کنند که در مبارزه خود با حکومت مطلقه بطور قطعی جانب سوسیالیست رولوسیونرها را میگیرند. جنبه محال این فرضیه بمراتب کمتر است (بحکم ماهیت بورژوا دموکراتیک خط مشی سوسیالیست رولوسیونرها) تا فرضیه رفیق استاروور. از قطعنامه او بنابه جنبه عدم صراحت و سفسطه جویانه ای که دارد، چنین بر می آید که در چنین مواردی سازشهای موقتی با این قبیل لیبرالها جائز نیست. و حال آنکه این استنتاج ناگزیر یکی از قطعنامه رفیق استاروور بدست می آید به حکمی منجر میشود که بکلی نادرست است. سازشهای موقتی خواه با سوسیالیست رولوسیونرها جائز است (رجوع شود به قطعنامه کنکره در باره آنها) و خواه بالنتیجه، با لیبرالهاییکه بهواداری از سوسیالیست رولوسیونرها بر خاسته اند.

شرط دوم: در صورتیکه این جریانهها در بر نامه های خود خواستهائی را طرح نکنند که با منافع طبقه کارگر و دموکراسی بطور کلی مغایرت داشته یا ذهن آنها را مشوب سازد. اینجا هم همان اشتباه وجود دارد: چنین جریانهای لیبرال-دموکراتیکی وجود نداشته و نمیتواند وجود داشته باشند که در برنامه های خود خواستهائی را که با منافع طبقه کارگر مغایرت دارد و ذهن ویرا (پرولتاریا را) مشوب میسازد طرح نکنند. حتی یکی از دموکراتیکترین فراکسیونهای جریان لیبرال-دموکراتیک ما، یعنی فراکسیون سوسیالیست رولوسیونرها نیز در برنامه خود، که مانند تمام برنامه های لیبرالی سر درگم است، خواستهائی را که با منافع طبقه کارگر مغایرت دارد و ذهن ویرا مشوب میسازد طرح مینماید. نتیجه ای که از این واقعیت باید گرفت ضرورت «افشا نمودن محدودیت و نقص جنبش آزادبخواهان بورژوازی» است نه اینکه مجاز نبودن سازشهای موقتی.

بالاخره سومین «شرط» رفیق استاروور هم (مبنی براینکه لیبرال دموکراتها حق انتخاب همگانی، متساوی، مخفی مستقیم را شعار مبارزه خود قرار دهند) با آن شکل کلی که به آن داده شده است، نادرست است: معقول نیست اگر اعلام شود که سازشهای موقتی و جزئی در هیچ موردی با آن جریانهای لیبرال-دموکراتیک، که شعار مشروطیت مقید و بطور کلی مشروطیت «دم بریده» میدهند، جایز نیست. در حقیقت امر «جریان» آقایان «آسوا بورژ دنیه» ها از همین قرار است، ولی دست خود را بستن و از پیش «سازشهای موقتی» را ولو با خائفترین لیبرالها ممنوع نمودن چیزی نیست جز کوته بینی سیاسی که با اصول مارکسیسم در یک جا نمیگنجد.

نتیجه: قطعنامه رفیق استاروور که رفیق مارتف و آکسارد هم آنرا امضاء کرده اند اشتباهست و کنکره سوم اقدام معقولانه ای خواهد کرد اگر آنرا رد کند. عیب این قطعنامه ابهام و عدم صراحت سیاسی در خط مشی تئوریک و تاکتیکی و وجود روح سفسطه جوئی در آن «شرایط» مربوط به کار عملی است که این قطعنامه خواستار آنست. این قطعنامه دو مسئله را با یکدیگر مخلوط میکند: (۱) افشای خصوصیات ضد انقلابی و ضد پرولتاریائی «هر جریان لیبرال دموکراتیک و حتی بودن مبارزه با این جریانهها و (۲) شرط سازش موقتی و جزئی با هر یک از این جریانهها. این قطعنامه آنچه را که لازمست نمیدهد (تجزیه و تحلیل مضمون طبقاتی لیبرالیسم) و آنچه را که لازم نیست میدهد (تعیین «شرایط»). اصولاً بیمعنی است که در کنکره حزبی و قتیکه طرف معین، یا شخصیتی برای عقد اینگونه سازشهای ممکنه وجود ندارد، «شرایط» مشخصی برای این سازشها تنظیم شود؛ و آنکه ای اگر هم چنین «شخصیتی» وجود داشت باز حد بار عقلانی تر بود که تعیین «شرایط» سازش موقتی به ارگانهای مرکزی حزب واگذار شود. همانگونه که کنکره در مورد «جریان» آقایان سوسیالیست رولوسیونرها همین کار را هم کرد (رجوع شود به تغییراتی که پلخانف در آخر قطعنامه رفیق آکسارد وارد کرده است، ص ۳۶۲- و ۱۵ صورتجلسه ها).

و اما در مورد اعتراض «اقلیت» برضد قطعنامه پلخانف باید گفت که یگانه برهان رفیق مارتف حاکی از این بود که: قطعنامه

رفیق کاستروف به پشتیبانی از رفیق مارتف گفت: «نام استرووه برای کارگران مفهومی ندارد. بگذار باعث خشم رفیق کاستروف و رفیق مارتف نشود ولی این برهان یک برهان آکیمفی است. این نظیر پرولتاریا در حالت مضاف الیه است (۹۲).

برای کدام کارگران «نام استرووه مفهومی ندارد» (و همچنین نام «آسوابازدنیه» که در قطعنامه رفیق پلخانف در ردیف نام استرووه ذکر شده است)؟ برای آنهاییکه درجه آشنائیشان با «جریانهای لیبرالی یا لیبرال-دموکراتیک» در روسیه بینهایت کم است یا بکلی با آن آشنائی ندارند. حال سؤال میشود که روش «کنگره حزبی ما با این کارگران باید چگونه باشد: آیا باید این باشد که باعضاء حزب مأموریت دهد این کارگران را با یکانه جریان معین لیبرالی روسیه آشنا نمایند؟ یا باید این باشد که در باره نامیکه کارگران بعلت کمی آشنائی با سیاست، با آن آشنائی کمی دارند، سکوت اختیار شود؟ اگر رفیق کاستروف که گام اول را از پی رفیق آکیف برداشته است نخواهد گام دوم را هم از پی او بردارد، در اینصورت این مسئله را بطریق اول حل خواهد کرد. وقتی هم که آنرا بطریق اول حل کرد خواهد دید که دلیلش چقدر بی پایه بوده است. بهر حال کلمات: «استرووه» و «آسوابازدنیه» در قطعنامه پلخانف چندین بار بیشتر میتواند برای کارگران مفید واقع شود تا کلمات «جریانهای لیبرال و لیبرال-دموکراتیک» در قطعنامه استاروور.

کارگر روس در حال حاضر از طریق دیگری بجز مجله «آسوابازدنیه» نمیتواند عملاً با تمایلات سیاسی کم و بیش آشکار لیبرالیسم ما آشنا شود. در اینجا مطبوعات علنی لیبرالی همانا بعلت تاریکی خود ببرد نمیخورد. و ما باید هرچه ممکن است باپشتکار بیشتری (و در برابر حتی المقنن توده های وسیعتری از کارگران) سلاح انتقاد خود را علیه «آسوابازدنیه ای ها» بکار اندازیم تا در لحظه انقلاب آینده، پرولتاریای روس بتواند، با انتقاد حقیقی این سلاح، کوششهای ناگزیر آقایان آسوابازدنیه ای ها را برای محسود کردن جنبه دموکراتیک انقلاب فلج نماید.

مذاکرات در باره قطعنامه ها بجز «حیرت» رفیق پگورف در مسئله «پشتیبانی» ما از جنبش اپوزیسیونی و انقلابی، که در بالا ذکر کردیم از آن رفت، مطلب جالب توجه دیگری نداشت و تقریباً میتوان گفت که مذاکراتی هم نشد.

کنگره با تذکار مختصر رئیس در باره حتی بودن قرارهای کنگره برای تمام اعضاء حزب بی پایان رسید.

پلخانف «به استنتاج ناچیزی منجر میشود: با ید ادیبی را افشا نمود. آیا معنای این «با چماق بچنگ مگس» رفتن نخواهد بود؟» (ص ۳۵۸). این برهان، که پوچ بودنش در لفافه لفظ کلام پر آب و تاب «استنتاج ناچیزه» مستور میشود، نمونه جدیدی از یک عبارت پردازی پر از ادعا بدست ما میدهد. اولاً چیزی که در قطعنامه پلخانف گفته میشود مربوط است به: «افشاء نمودن محدودیت و نقص جنبش آزادیخواهان بورژوازی در برابر پرولتاریا در هر جا که این محدودیت و این نقص بروز کند». باینجهت ادعای رفیق مارتف (در کنگره ایک، ص ۸۸ صورتجلسه ها) مبنی بر اینکه «تمام توجه ما باید تنها به استرووه یعنی تنها بیک لیبرال محدود شده چیزی نیست جز اباطیل مطلق. ثانیاً مقایسه آقای استرووه با «مگس»، در موقعیکه از امکان سازشهای موقتی با لیبرالهای روس صحبت میشود، معنایش اینستکه بدیهیات مقدماتی سیاسی قربانی کلمات پر آب و تاب شود. خیر، آقای استرووه مگس نیست بلکه شخصیت سیاسی است و علت آن هم این نیست که او شخصاً آدم بزرگی بوده است. آنچه با اهمیت یک شخصیت سیاسی میدهد موقعیت او یعنی موقعیت یگانه نماینده لیبرالیسم روس، یعنی لیبرالیسمی است که در عالم فعالیت مخفی لا اقل اندکی استعداد عمل و نظم تشکیلاتی دارد. باینجهت با آنها صحبت کردن از لیبرالهای روس و از روش حزب ما و در عین حال در نظر نگرفتن شخص آقای استرووه و «آسوابازدنیه» معنایش گفتن برای چیزی نگفتن است. یا اینکه شاید رفیق مارتف، برای آزمایش هم باشد، لا اقل یک «جریان لیبرالی یا لیبرال دموکراتیک» منحصر بفرد را در روسیه بما نشان خواهد داد که در حال حاضر آنرا بتوان و او اندکی با جریان «آسوابازدنیه» مقایسه کرد؟ بد نبود اگر چنین آزمایشی را میدیدیم!»

\* در کنگره ایکا رفیق مارتف یک دلیل دیگری هم از این قبیل برضد قطعنامه رفیق پلخانف آورد. «ملاحظه عمده ای که برضد آن وجود دارد و عیب عمده این قطعنامه اینستکه باین واقعیت با نظر بی اعتنائی میگرد که وظیفه ما عبارت از آنستکه در مبارزه با حکومت مطلقه از اتحاد با عناصر لیبرال-دموکرات سر باز نزنیم. رفیق لنین ممکن بود چنین تمایلی را مارتیفی بنامد. در «ایسکراهی» نو این تمایل اکنون دیگر دیدار شده است» (ص ۸۸).

این نتیجه گیری-مجموعه ایست از «در فشنای هائی» که از لحاظ نقاست خود کمیاب است. (۱) کلمه اتحاد با لیبرالها خلط مبحث عجیبی است. رفیق مارتف، هیچکس از اتحاد صحبت نکرد. صحبت فقط بر سر سازشهای موقتی و جزئی بود. تفاوت میان این دو زیاد است. (۲) اگر پلخانف در قطعنامه به «اتحاد» غیر قابل تصور با نظر بی اعتنائی میگرد و فقط بطور کلی از «پشتیبانی» صحبت میکنند در اینصورت این عیب نبوده بلکه حسن قطعنامه اوست. (۳) آیا رفیق مارتف این رنج را بخود هموار نخواهد کرد که مشخصات تمایلات مارتیفی را بطور کلی برای ما توضیح دهد؟ آیا او رابطه این تمایلات را با اپورتونیزم برای ما تشریح خواهد کرد؟ آیا او رابطه این تمایلات را با ماده اول آئین نامه مورد تحقیق قرار نخواهد داد؟ (۴) من با بی صبری و التهاب تمام منتظرم از رفیق مارتف بشنوم که «تمایلات مارتیفی» در «ایسکراهی» نو در چه موضوعی پدیدار شده است؟ رفیق مارتف، خواهش میکنم لطف بفرمائید و هرچه زودتر مرا از رنج انتظار نجات بخشید!



## ن) منظره عمومی مبارزه در کنگره جناح انقلابی و اپورتونیستی حزب

حال که ما تجزیه و تحلیل مذاکرات و رای گیریهای کنگره را تمام کردیم، باید از آن نتیجه گیری کنیم تا بر اساس تمام مدارک کنگره، باین سؤال جواب دهیم که: آن اکثریت و اقلیت نهائی که ما در انتخابات دیدیم و سر نوشت آن چنین بود که برای مدت معینی تقسیم بندی اساسی حزبی ما را تشکیل دهد. از چه عناصر، گروهها و خرده اختلافی ترکیب شده است؟ لازمست از تمام آن مدارک مربوط به خرده اختلافی اصولی و تئوریک و تاکتیکی که بعد وفور در صورتجلسه های کنگره یافت میشود. نتیجه گیری نمود. بدون یک «تلخیص» کلی، بدون تشریح منظره عمومی تمام کنگره و تمام گروه بندیهای عمده در موقع رای گیری، این مدارک فوق العاده نطعمه قطعه و پراکنده خواهد بود، بقسیمی که در نظر اول تشکیل گروه بندیهای مختلف بنظر تصادفی می آید. بخصوص برای کسیکه بحدود زحمت بررسی مستقل و همه جانبه صورتجلسه های کنگره را ندهد (آیا خوانندگان زیادی را میتوان یافت که این زحمت را بخود راه داده باشند؟).

باید گزارشهای پارلمانی انگلستان اغلب به کلمه شاخص division بر میخوریم که معنایش تقسیم بندی است. در باره رای گیری مسئله معینی میگویند... مجلس به فلان اکثریت و یا اقلیت تقسیم شده. «تقسیم بندی» مجلس سوسیال دموکراتیک ما در مسایل گوناگونی که در کنگره مورد بحث قرار گرفت منظره ای از مبارزه داخلی حزب و خرده اختلافها و گروه بندیهای آن را بدست میدهد که در نوع خود منحصر بفرد و از لحاظ کامل بودن و دقت بینظیر است. برای اینکه این منظره روشتر شود، برای اینکه منظره واقعی بدست آید نه اینکه ذکر مشی وقایع بزرگ و کوچک پراکنده و مجزائی که با یکدیگر ارتباطی ندارند و برای اینکه به شرح مشاجرات بی پایان و بی معنی در باره رای گیریهای جداگانه (کی به کی رای داد و کی از کی پشتیبانی کرد؟)، پایان داده شود، من تصمیم گرفتم تمام انواع عمده تقسیم بندی های کنگره خود مانرا در دیاگرامی ترسیم نمایم. چنین شیوه ای شاید بنظر بسیار و بسیار از اشخاص عجیب آید، ولی من شک دارم بتوان طریقه بیان دیگر را یافت که در آن نتایج بطور واقعی تلخیص و تراز بندی شود و در عین حال حتی المقدور کامل و دارای حداکثر دقت باشد. این موضوع را که آیا این یا آن نماینده برله یا علیه پیشنهادی رای داده است میتوان در صورت اخذ رای از روی نام با دقت بی چون و چرانی تعیین نمود و در مورد بعضی اخذ رایهای مهمی هم که بی نام بوده است این موضوع را میتوان از روی صورتجلسه ها با احتمال قریب یقین و بعد کافی نزدیک بحقیقت معین کرد. اگر در این ضمن تمام اخذ رایهای از روی نام و تمام اخذ رایهای بی نامی را که (اگر مسئله را از روی تفصیل و شوری که در مذاکرات مشهود میشود است قضاوت کنیم) بمسائل کم و بیش مهم مربوط بوده است در نظر بگیریم، آنوقت تصویری از مبارزه داخلی ما بدست می آید که تا آنجا که مدارک

موجوده اجازه میدهد، بطرفانه ترین مدارک است. ضمناً ما بجای تصویر عکاسی شده، یعنی تصویر هر اخذ رای بطور جداگانه، سعی خواهیم کرد منظره آنرا بدهیم. یعنی تمام انواع عمده اخذ رایها را نقل نمائیم و استثناءها و حالات گوناگون نسبتاً بی اهمیتی را که فقط ممکن است باعث پیچیده شدن مطلب شود، حذف کنیم. بهرحال از روی صورتجلسه ها هر کسی میتواند کوچکترین خصوصیات منظره ایرا که ما ترسیم مینمائیم بازرسی نماید و آنرا با هر اخذ رای جداگانه ای که مایلست تکمیل کند، بعبارت اخری آنرا نه فقط از طریق تصورات و تردیدات و اشاره به پیش آمدهای جداگانه بلکه از طریق ترسیم منظره دیگری بر اساس همان مدارک، مورد انتقاد قرار دهد.

ما هر نماینده ایرا که در اخذ رایها شرکت کرده است در این دیاگرام وارد مینمائیم و هر یک از چهار گروه عمده ایرا که در تمام جریان مباحثات کنگره آنها را بررسی مینودیم با خطوط مخصوصی مشخص خواهیم کرد، بدینطریق: (۱) ایسکرائیهای اکثریت؛ (۲) ایسکرائیهای اقلیت؛ (۳) «مرکزه» و (۴) ضد ایسکرائیها. ما تفاوت خرده اختلافی اصولی موجوده بین این گروهها را ضمن مثالهای بسیاری مشاهده نمودیم و اگر عناوین این گروهها، که باعث تذکار مکرر سازمان «ایسکرا» و حفظ مشی «ایسکرا» بدوستداران پیچ و خم میشود، برای کسی خوش آیند نیست، در اینصورت ما باو میگوئیم که عنوان دارای اهمیت نیست. حال که ما خرده اختلافها را در جریان تمام مباحثات کنگره مورد تحقیق قرار دادیم دیگر به آسانی میتوان بجای آن القاب مقرر و عادی حزبی (که برای بعضی ها گوش خراش است) بذکر مختصات ماهیت خرده اختلافی موجوده بین گروهها پرداخت. با اجراء چنین عملی ما برای این چهار گروه عناوین زیرین را بدست خواهیم آورد: (۱) سوسیال دموکراتهای انقلابی بیکرا؛ (۲) اپورتونیستهای کوچک؛ (۳) اپورتونیستهای متوسط و (۴) اپورتونیستهای بزرگ (بزرگ بر حسب مقیاس روسیه). امیدواریم این عناوین برای آن کسانی که از چندی پیش بخود و دیگران اطمینان میدهند که گوئی کلمه «ایسکرائی» عنوانیست که فقط شامل محفل میشود نه یک خط مشی، - مشتمل کننده نباشد.

حال بشرح اینموضوع میپردازیم که چه شکلهائی از رای گیریها در دیاگرام ضمیمه «تصویر» شده است. (رجوع شود به دیاگرام: منظره عمومی مبارزه در کنگره).

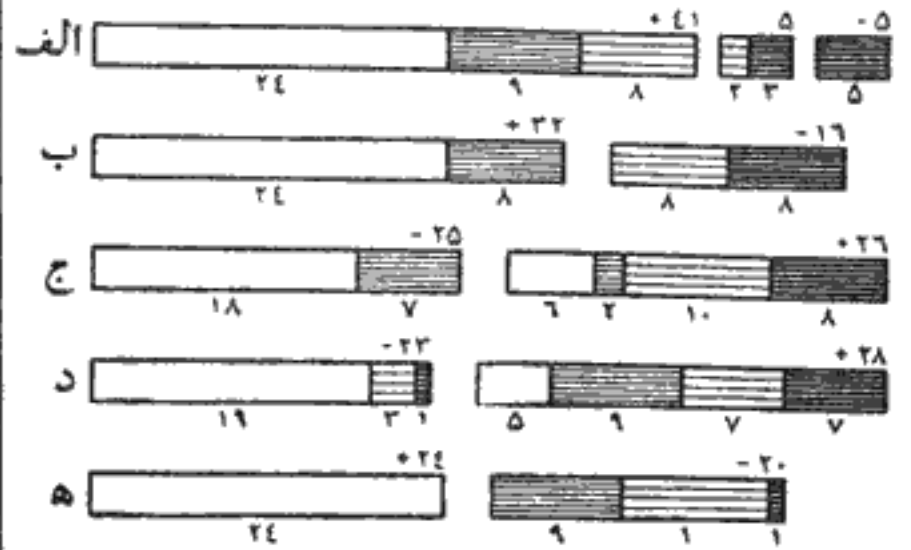
شکل اول رای گیریها (۲) مواردی را در بر میگیرد که در آن «مرکزه» باتفاق ایسکرائیها با ضد ایسکرائیها یا با قسمتی از آنها مخالفت میکرد. از آنجمله است رای گیری نسبت به برنامه بطور کلی (که فقط رفیق آکیمف منتع و الباقی موافق بودند). رای گیری نسبت به قطعنامه اصولی برضد فدراسیون (بجز پنج نفر بوندیست همه موافق بودند) و رای گیری نسبت به ماده دوم آئین نامه بوند (۵ نفر بوندیست برضد ما و ۵ نفر زیرین هم منتع بودند: مارتینف، آکیمف، پروکر و ماخف که حق دو رای داشت. بقیه با ما بودند). همین رای گیری است که در دیاگرام (۲) تصویر شده است. سپس سه رای گیری نسبت به موضوع تصویب «ایسکرا» بعنوان ارگان

مرکزی حزب نیز از همین نوع بود؛ هیئت تحریریه (پنج رأی) ممتنع بود. در هر سه رأی گیری دو نفر (آکیف و بروکر) مخالف بودند و علاوه بر این در موقع رأی گیری در باره علل تصویب «ایسکراه پنج نفر بوندیست و رفیق مارتینف ممتنع بودند»

این نوع اخذ رأی ها که اکنون مورد بحث است بیک سؤال فوق العاده شایان توجه و مهم پاسخ میدهد و آن اینکه: در چه مواقعی «مرکزه» کنگره با ایسکراهها همراه بود؟ یا در آن مواقعیکه ضد ایسکراهها هم با ما بودند با استثناء موارد کسی (از قبیل پذیرفتن بر نامه... و تصویب «ایسکراه بدون توجه به علل آن») و یا در مواقعیکه مطلب هنوز بر سر اظهاراتی بود که مستقیماً قبول خط مشی سیاسی معینی را حتمی نمیکرد (قبول فعالیت تشکیلاتی «ایسکراه» هنوز موظف نمیکند که سیاست تشکیلاتی آن در مورد گروههای جداگانه به مرحله عمل گذارده شود؛ رد فدراسیون هنوز مانع این نیست که وقتی مسئله فدراسیون بطور مشخصی طرح شد از دادن رأی امتناع شود، چنانچه در مورد رفیق ماخف مشاهده کرده ایم). وقتی که فوقاً بطور کلی از اهمیت گروهبندیهای کنگره صحبت میکردیم دیدیم که تا چه اندازه در بیانات رسمی، «ایسکراه» رسمی این مسئله نادرست تصویر میشود. در آنجا (بتوسط رفیق مارتف) تفاوت بین ایسکراهها و «مرکزه» بین سوسیال دموکراتهای انقلابی پیگیر و ایورتونیستها، از طریق استناد به مواردی که ضد ایسکراهها هم با ما بودند، ماستالی ولوث میشود! حتی «دست راست» ترین ایورتونیستهای آلمانی و فرانسوی احزاب سوسیال دموکرات هم در مواردی نظیر قبول برنامه من حیث المجموع رأی مخالف نپسندند.

\* چرا در دیباگرام برای مجسم کردن موضوع بخصوص رأی گیری مربوط به ماده دوم آئین نامه بوندانتخاب شده است؟ زیرا رأی گیری نسبت به شناسائی «ایسکراه» باین درجه کامل نیست و رأی گیریهای که نسبت به بر نامه و فدراسیون بعمل آمده است به تصمیماتی مربوط میشود که صراحت آن اندکتر بوده و از لحاظ سیاسی کمتر مشخصند. بطور کلی انتخاب این یا آن اخذ رأی از بین اخذ رأی های همگون ذره ای هم در مشخصات اساسی این منظره تغییری نمیدهد و هرکس پس از وارد نمودن تغییرات مربوط بهسولت باینموضوع معتقد خواهد شد.

### منظره عمومی مبارزه در کنگره



علامت گروه‌ها	
	اکثریت
	اقلیت
	مرکز
	ضد ایسکرائیها

ارقامی که جلو آنها علامت (+) یا (-) گذاشته شده است نشانه تعداد کلی آرائیست که در مسائل معین بعنوان موافق یا مخالف داده شده است. ارقام زیر ستونها نشانه تعداد آراء هر یک از چهار گروه است. چگونگی اخذ رای‌های مربوط به ستونهای الف تا هـ در متن کتاب تشریح شده است.

قویاً اصولی و پیگیر سوسیال دموکراسی انقلابی در مبارزه بود؛ ایسکرائیهای اقلیت در یکسلسله موارد و در بکرشته رای گیریهای بینهایت مهم (از نقطه نظر کمیته تشکیلات، «یوزنی رابوچی» و «رابوچی دلوه») هنوز با ما همراه بودند... و این تا موقعی بود که قضا با شیوه محفل بازی خود آنها و ناپیگیری خود آنها تماس پیدا نکرده بود. تقسیم بندی نوع مورد بحث آشکارا نشان میدهد که در یک رشته مسائل مربوط به عملی کردن پرنسیپهای ما مرکز با ضد ایسکرائیها همراه بود و به آنها بمراتب نزدیکتر بود تا با ما و عملاً به جناح اپورتونیستی سوسیال دموکراسی بمراتب بیشتر تمایل داشت تا به جناح انقلابی آن. کسایکه فقط عنوان «ایسکرائی» داشتند و از ایسکرائی بودن شرم داشتند ماهیت خود را آشکار می ساختند. مبارزه‌ای که ناگزیر میبایستی رخ بدهد، هیجان و عصبانیت شدیدی ایجاد مینمود و این امر مانع از آن میشد که افرادی که کمتر فکور و بیشتر احساساتی هستند بمعنی و اهمیت آن خرده اختلافهای اصولی که در این مبارزه آشکار میشد پی ببرند. ولی اکنون که تا اندازه‌ای آتش مبارزه فرونشسته است و صورتجلسه‌ها بمنابۀ خلاصه عینی بکرشته نبردهای آتشین باقیمانده است، فقط اشخاصی که دیدگان خود را فرو بسته‌اند ممکنست نه بینند که اتحاد ماخذها و یکورفها با آکیف‌ها و لیبرها تصادفی نبوده و نمیتوانست تصادفی باشد. برای مارتف و آکلرد فقط همین باتی میانند که از تجزیه و تحلیل همه جانبه و دقیق صورتجلسه‌ها احتراز جویند یا بکوشند با انواع و اقسام اظهار تأسف‌ها، اکنون که کار از کار گذشته است برفتار خود در کنگره صورت دیگری بدهند. گوئی با ابراز تأسف میتوان اختلاف بین نظریات و سیاست را مرتفع ساخت! گوئی اتحاد فعلی مارتف و آکلرد با آکیف و بروکر و مارتیف میتواند حزب ما را، که در کنگره دوم احیا شده است، وادار کند مبارزه ایرا که ایسکرائیها تقریباً در جریان تمام کنگره با ضد ایسکرائیها میکردند، فراموش نمایند!

نوع سوم رأی گیریهای کنگره که سه دیاگرام آخری از پنج دیاگرام را در بر میگیرد (یعنی ج، د و ه) نشان میدهد که قسمت کوچکی از ایسکرائیها جدا میشود و بسوی ضد ایسکرائیها می‌رود و بهمین جهت هم ضد ایسکرائیها فاتح میشوند (مادامکه در کنگره بودند). برای اینکه بتوان رشد و توسعه این ائتلاف معروف اقلیت ایسکرائی با ضد ایسکرائیها را، که تنها یاد آوری آن مارتف را وادار بفرستادن پیامهای هیستریک بکنگره میکرد، با دقت کامل مورد تحقیق قرار داد، هر سه نوع اساسی رأی گیریهای این قسم را که با ورقه بوده است در اینجا ذکر میکنیم. ج- این رأی گیری مربوط به تساوی حقوق زبانها است (از ۳ اخذ رای نسبت باین ماده، اخذ رأی آخری که از همه کاملتر است انتخاب شده است). تمام ضد ایسکرائیها و تمام مرکز در این مورد برضد ما سینه سپر (۲) تعداد آراء «موافق» همیشه خیلی به عدد ۳۳ نزدیک است. و نیز نباید فراموش کرد که ما ضمن تجزیه و تحلیل مذاکرات کنگره سوای اخذ رأیها یکسلسله مواردی را هم قید کردیم که در آن «مرکز» بانفاق ضد ایسکرائیها (و اپورتونیستها) برضد ما گام بر میداشت. از آنجمله است مسائل مربوط به ارزش مطلق خواستهای دموکراتیک و پشتیبانی از عناصر اپوزیسیون و محدود کردن مرکزیت و غیره.

دومین نوع اخذ رایها (ب) مواردی را در بر میگیرد که در آن ایسکرائیهای پیگیر و ناپیگیر متفقاً علیه تمام ضد ایسکرائیها و «مرکز» گام بر میداشتند. این موارد بطور عمده بسائلی مربوط است که در آن از موضوع عملی کردن نقشهای مشخص و معین سیاست ایسکرائی سخن میرفته است و صحبت بر سر این بوده است که «ایسکراه در کردار قبول شود نه اینکه تنها در گفتار». از این قبیل است قضیه کمیته تشکیلات\*، در درجه اول قرار دادن مسئله مربوط به موقعیت بوند در حزب، انحلال گروه «یوزنی رابوچی»، دو اخذ رأی در باره بر نامه ارضی و بالاخره مورد ششم- اخذ رأی علیه اتحادیه سوسیال دموکراتهای روس مقیم خارجه (رابوچی دلوه) یعنی قبول لیگا بعنوان سازمان منحصر بفرد حزب در خارجه. در اینجا شیوه محفل بازی قدیمی مابین حزبی یعنی منافع سازمانها یا گروههای کوچک اپورتونیستی و درک محدود مارکسیسم با سیاست\* همین اخذ رأی است که در دیاگرام ب ترسیم شده است: ایسکرائیها ۳۲ رأی داشتند. برله قطعنامه بوند ۱۶ رأی داده شد. اینموضوع را متذکر میشویم که در بین این نوع اخذ رأی‌ها حتی یک اخذ رأی با ورقه هم وجود نداشت. تقسیم بندی نمایندگان را با احتمالی قریب به یقین فقط از روی دو نوع مدارک میتوان تعیین نمود: (۱) در مذاکرات، ناطقین هر دو گروه ایسکرائی اظهار موافقت میکنند و ناطقین ضد ایسکرائیها و مرکز- اظهار مخالفت! بقیه در پاورقی ستون بعهد

خود را در مقاله خود موسوم به «بار دیگر در اقلیت» تسکین میداد. از دیاکرام بطور واضحی دیده میشود که از یکجبهت، ولی فقط از همان یکجبهت میتوان اکثریت را تصادفی نامید و آن از اینجبهت که بیرون رفتن هفت نفر از اپورتونیست‌ترین عناصر «دست راست» تصادفی بود.

در همان حدودیکه این بیرون رفتن تصادفی است در همان حدود هم (ولی نه بیشتر) اکثریت ما تصادفی است. نظری ساده به دیاکرام بهتر از هر استدلال طولانی نشان میدهد که این هفت نفر کدام جانب را می‌گرفتند و میبایستی بگیرند\*. ولی سؤال میشود که آیا بیرون رفتن این هفت نفر را تا چه حدی میتوان تصادفی دانست؟ این سؤال است، که افرادی که با کمال میل از تصادفی بودن اکثریت دم میزنند، مایل نیستند از خود بکنند. این سؤال برای آنها نامطبوع است. آیا این تصادفیست که کسانی که بیرون رفتند در آنشهرترین نمایندگان جناح راست حزب ما بودند نه جناح چپ آن؟ آیا تصادفیست که کسانی که بیرون رفتند اپورتونیستها بودند نه سوسیال دموکراتهای انقلابی پیگیر؟ آیا این بیرون رفتن «تصادفی» با آن مبارزه ای که در جریان تمام کنگره بر ضد جناح اپورتونیستی میشد و در دیاکرام ما بطور واضحی نمایان است، تا اندازه‌ای ارتباط ندارد؟ کفایت این مسائل نامطبوع برای اقلیت را طرح کنیم تا برای ما روشن شود که چه واقعیتی را گفتگوهای مربوط به تصادفی بودن اکثریت پرده پوشی میکند. این همان واقعیت مسلم و بی چون و چراست، یعنی اینکه اقلیت را آن اعضای از حزب ما تشکیل دادند که حد اکثر گرایش را به اپورتونیسم دارند. اقلیت را آن عناصر حزب تشکیل دادند که از لحاظ تئوری حد اقل استواری و از لحاظ اصولی حد اقل متانت را داشتند. اقلیت همانا از جناح راست حزب تشکیل شد. تقسیم بندی به اکثریت و اقلیت، ادامه مستقیم و ناگزیر آن تقسیم بندی سوسیال دموکراسی به انقلابی و اپورتونیستی یا به مونتایار و ژبروندن است که فقط دیروز و فقط در حزب کارگر روسیه پیدا نشده و لابد همین فردا هم از بین نخواهد رفت. این واقعیت برای روشن شدن علل و زیروبمهای اختلافات، دارای اهمیت اساسی است. کوشش برای نادیده انگاشتن این واقعیت از طریق نفی یا پرده پوشی مبارزه در کنگره و خرده اختلافهای اصولی که در این مبارزه منعکس شده بود، معنایش اثبات کامل فقر فکری و سیاسی خویشتن است. و اما برای اینکه این واقعیت رد شود باید اولاً ثابت کرد که منظره عمومی اخذ رأیها و تقسیم بندی‌های کنگره حزبی ما آنطور نبوده است که من نقل کردم؛ ثانیاً باید ثابت نمود که پیگیرترین سوسیال دموکراتهای انقلابی که در روسیه به ایسکرائی موسوم شده‌اند در ماهیت مسائلی که کنگره بر سر آنها تقسیم شده ذیحق نبوده‌اند. بفرمائید ثابت کنید، آقایان!

\* ما در پائین خواهیم دید که پس از کنگره، هم رفیق آکیف و هم کمیته وارونژ، که بیش از همه با رفیق آکیف خویشاوندی دارد، صریحاً با اقلیت اظهار همدردی کردند.

© یک تذکر به رفیق مارتف. اگر رفیق مارتف اکنون

بقیه در پاروی صفحه بعد

کرده‌اند، از ایسکرائیها هم قسمتی از اکثریت و قسمتی از اقلیت جدا شده‌اند. هنوز معلوم نیست که کدام یک از ایسکرائیها قادر به ائتلاف قطعی و پایدار با جناح راست اپورتونیستی کنگره هستند.

سپس، اخذ رأی نوع د- نسبت به ماده اول آئین نامه (از دو اخذ رأی- آن اخذ رأی انتخاب شده است که بیشتر مشخص است، یعنی در آن هیچکس منتع نبوده است). ائتلاف بطور نمایان قری هویدا میشود و پایدارتر میگردد\*: ایسکرائیهای اقلیت اینجا دیگر همه جانب آکیف و ایبر را گرفته‌اند. از ایسکرائیهای اکثریت عدد بسیار کمی طرف آنها هستند که با آمدن سه نفر از «مرکز» و یک نفر از ضد ایسکرائیها بجانب ما جبران میشود. کفایت نظر ساده‌ای به دیاکرام انداخته شود تا یقین حاصل شود که چه عناصری بطور تصادفی و موتقی از اینطرف به آنطرف می‌رفتند و چه عناصری با نیروی غیر قابل مقاومتی بسوی ائتلاف پایدار با آکیف‌ها می‌رفتند. در اخذ رأی آخر (ه- انتخاب ارگان مرکزی و کمیته مرکزی و شورای حزب) که همانا تقسیم نهایی به اکثریت و اقلیت است، امتزاج کامل اقلیت ایسکرائی با تمام «مرکز» و باقیمانده‌های ضد ایسکرائیها بطور واضح مشهود است. از هشت نفر ضد ایسکرائی در اینموقع تنها رفیق بروکر در کنگره باقیمانده بود (که قبلاً رفیق آکیف اشتباهش را برایش توضیح داد و او جایی را که بحق باو تعلق داشت در صف مارنیهها اشغال نمود). خروج هفت نفر از «دست راست» ترین اپورتونیستها سرنوشت انتخابات را بر ضد مارتف حل کرد. ©

و حال بکمک مدارک واقعی مربوط به انواع مختلف اخذ رأیها از کار کنگره نتیجه گیری میکنیم.

در مورد اینکه اکثریت در کنگره ما جنبه «تصادفی» داشته است چیزهای بسیاری گفته شد. رفیق مارتف، به اتکاء همین برهان

\* بطور کلی چهار اخذ رأی دیگر نسبت به آئین نامه هم از همین نوع بود: ص- ۲۷۸-۲۷ رأی برله فومین در مقابل ۲۱ رأی ما؛ ص- ۲۷۹-۲۶ رأی برله مارتف در مقابل ۲۴ رأی برله ما؛ ص- ۲۸۰-۲۷ رأی علیه من و ۲۲ رأی برله و همانجا- ۲۴ رأی برله مارتف در مقابل ۲۳ رأی برله ما. اینها اخذ رأیهای مربوط به مسائل کثویتاسیون به مراکز بود که من قبلاً آنها را ذکر کرده‌ام. اخذ رأی از روی نام بعمل نیامده است (بجز یکی که آنها مفقود شده است). بوندیستها (همه یا قسمتی) ظاهرآ مارتف را نجات میدهند. فوقآ دعاوی اشتباه آمیز مارتف (در لیگا) در باره اخذ رأیهای این نوع تصحیح شده است.

© هفت اپورتونیستی که از کنگره دوم رفتند عبارت بودند از پنج نفر بوندیست (بوند در کنگره دوم پس از رد اصل فلرا-سیون از حزب بیرون رفت) و دو نفر مراهوچیبه دلوتی، رفیق مارتینف

و رفیق آکیف- اشخاص اخیر پس از آنکه فقط لیگای ایسکرائی بعنوان سازمان حزب در خارجه شناخته شد یعنی «اتحادیه سوسیال دموکراتهای روس» در خارجه، که متعلق به رابوچیبه دلوتیها بود، منحل شد- از کنگره بیرون رفتند. (تبصره مؤلف برای چاپ سال ۱۹۰۷. ه. ت.)

این واقعیت که اقلیت کنگره از اپورتونیست‌ترین، ناستوارترین و ناپیگیرترین عناصر حزب تشکیل میشود ضمناً جوابیست بعد از زیادی از شک و تردیدها و اعتراضهاییکه از طرف کسانی به اکثریت وارد میشود که با موضوع بسیار کم آشنائی دارند یا در آن بسیار کم تعمق کرده‌اند. بما میگویند که آیا این خرده گیری نیست اگر علت جدائی را اشتباه کوچک رفیق مارتف و رفیق آکسرد بدانیم؟ آری آقایان اشتباه رفیق مارتف بزرگ نبود (و من در همان کنگره در بجهت مبارزه این موضوع را قید کردم) ولی از این اشتباه کوچک ممکن بود زبان فراوانی برسد (و رسید) زیرا رفیق مارتف را نمایندگانی که مرتکب یک سلسله اشتباهات شده بودند و در یک سلسله از مسائل نسبت به اپورتونیسم گرایش داشتند و ناپیگیری اصولی از خود نشان داده بودند بسوی خود کشیدند. ابراز با استواری از طرف رفیق مارتف و رفیق آکسرد یک موضوع فردی و بی اهمیتی بود ولی تشکیل یک اقلیت بسیار و بسیار قابل ملاحظه شامل تمام ناستوارترین عناصر و شامل تمام کسانیکه با اصلاً خط مشی «ایسکراه» را قبول نداشتند و مستقیماً علیه آن مبارزه میکردند و یا در گفتار قبول داشتند ولی در کردار غالباً با ضد ایسکرائیها همراه بودند، موضوع فردی نبوده بلکه حزبی بود و آنرا آفتورها بی اهمیت هم نمیتوان دانست.

آیا مضحک نیست اگر علت جدائی را حکمروائی شیوهٔ منسوخ محفلبازی و عامیگری انقلابی در محفل کوچک هیئت تحریریه سابق «ایسکراه» بدانیم؟ خیر، این مضحک نیست زیرا در حزب ما تمام کسانیکه در جریان تمام کنگره در راه هرگونه محفلبازی مبارزه میکردند و تمام کسانیکه اصولاً نمیتوانستند خود را از عامیگری انقلابی برتر قرار دهند و تمام کسانیکه به ترکیب «تاریخی» بلای عامیگری و محفلبازی استناد میجستند برای اینکه این بلا را موجه جلو داده و وجود آنرا حفظ کنند، همه به پشتیبانی از این شیوهٔ فردی محفل بازی پر خاستند. شاید هم بتوان این موضوع را که منافع محدود محفلی در یک محفل کوچک هیئت تحریریه «ایسکراه» بر حزبیت غالب آمد یک پدیده تصادفی دانست، ولی اینرا نمیتوان

فراموش کرده است که ایسکرائی معنایش طرفدار خط مشی است نه عضو محفل، آنوقت ما باو توصیه میکنیم توضیحی را که رفیق ترتسکی در بارهٔ این مسئله برفیق آکیمف داده است در صورتجلسه‌ها، بخواند. مخلفهای ایسکرائی در کنگره (نسبت به حزب) ۳ محفل بود: گروه «آزادی کار»، هیئت تحریریهٔ «ایسکراه» و سازمان «ایسکراه». دو محفل از این سه بقدری مغفول بودند که خود خویششان را منحل نمودند؛ سومی بعد کافی از خود حزبگیری نشان نداد که این عمل را انجام دهد و از طرف کنگره منحل شد. وسیعترین محفل ایسکرائی، یعنی سازمان «ایسکراه» (که هم شامل هیئت تحریریه و هم گروه «آزادی کار» بود) رویهمرفته در کنگره عدماش شانزده نفر بود که از آنها فقط یازده نفر رأی قطعی داشتند و اما از لحاظ خط مشی، تعداد ایسکرائیهایی که به هیچ «محفل» ایسکرائی تعلق نداشتند در کنگره بحساب من بیست و هفت نفر رأی بود. بنابراین از ایسکرائیها کمتر از نصف شان بمخلفهای ایسکرائی تعلق داشتند.

تصادفی دانست که آکیمفها و بروکرها که «ادامه کاری تاریخی» کمیتهٔ مشهور وارونز و سازمان «کارگری» (۹۳) کذائی پتربورگ برایشان بهمان درجه (اگر بیشتر نباشد) عزیز بود و یکورفها که برای «قتل» «رابوچیه دلو» بهمان شدت (اگر با شدت بیشتری نباشد) عزادار بودند که برای «قتل» هیئت تحریریه سابق و همچنین ماخفها و غیره و غیره... همه برای پشتیبانی از این شیوه محفلبازی همچون کوهی بر پای خاسته بودند. حکمتی است رائج که می گویند: بگو ببینم دوستت کیست تا بگویم تو کیستی، بگو ببینم متفق سیاسی تو کیست و کی بتو رأی میدهد تا بگویم سیمای سیاسی تو چیست.

اشتباه ناچیز رفیق مارتف و رفیق آکسرد ناچیز مانده و همواره ممکن بود همانند هرآینه این اشتباه به عنوان نقطهٔ مبدائی برای اتحاد پایدار آنها با تمام جناح اپورتونیستی حزب ما مورد استفاده قرار نگرفته بود و هرآینه بحکم این اتحاد موجب آفتابیی شدن اپورتونیسم و تلافی جوئی کسانیکه «ایسکراه» با آنها مبارزه میکرد و با کمال خوشوقتی حاضر بودند اکنون از هواخواهان پیگیر سوسیال دموکراسی انقلابی دقی دلی در آورند، نمیشد. حوادث پس از کنگره درست کار را بجائی رساند که ما اکنون در «ایسکراه»ی نو بهینه ناظر همان آفتابیی شدن اپورتونیسم و تلافی جوئی آکیمفها و بروکرها هستیم (رجوع شود به ورقهٔ کمیتهٔ وارونز\*) و شادی مارتینفها را مشاهده میکنیم که آخر الامر (آخر الامر!) به آنها اجازه داده اند در «ایسکراه» منفور به «دشن» منفور بتلافی تمام رنجشهای پیشین لگد اندازی کنند. این حقیقت با وضوح خاصی بما نشان میدهد که «احیاء هیئت تحریریه سابق «ایسکراه» (نقل از انعام حجت رفیق استاروور مورخهٔ سوم نوامبر سال ۱۹۰۳) تا چه درجه برای حفظ «ادامه کاری» ایسکرائی ضروری بوده است...

بخودی خود واقعیت تقسیم کنگره (و حزب) به جناح چپ و راست، بجناح انقلابی و اپورتونیستی هنوز نه فقط هیچ چیز وحشتناک و هیچ چیز بهرانی بلکه هیچ چیز غیر عادی هم در بر نداشت. بر عکس تمام جریان دهسالهٔ اخیر تاریخ سوسیال دموکراسی روس (و نه فقط سوسیال دموکراسی روس) بطور ناگزیر و حتمی کار را به چنین تقییمی میکشاند. این کیفیت که اساس این تقسیم را یکمرتبه اشتباهات بسیار ناچیز جناح راست و یکمرتبه اختلاف نظرهای (نسبتاً) بسیار بی اهمیتی تشکیل میداد. این کیفیت (که برای یک ناظر سطحی و در نظر عقل یک فرد کونه بین زنده است) من حیث المجموع برای تمام حزب ما گام بزرگی به پیش بود. سابقاً ما بر سر مسائل بزرگی اختلاف نظر داشتیم که حتی گاهی انشعاب را هم ممکن بود موجه سازد، ولی اکنون در کلیهٔ مسائل بزرگ و مهم موافقت حاصل نموده‌ایم، اکنون موجب جدائی ما فقط خرده اختلافهایی است که بر سر آنها میتوان و باید چرو بحث کرد ولی هرآینه این موضوع به جدائی منجر میشد بی‌معنی و کودکانه می بود، (همانطور که رفیق پلخانیف هم این موضوع را بطرز کاملاً بجا و بهوردی در مقالهٔ جالب توجه خود موسوم به «چه نباید کرد؟» که ما بعداً

آنها بررسي خواهيم كرد. ذكر نمود). اکنون که رفتار آنارشستی اقلیت... پس از کنگره حزب را تقریباً به اشعاب کشانده است. اغلب میتوان به فضائی بر خورد کرد که میگویند: آیا اساساً ارزش اینرا داشت که در کنگره بر سر مسائل ناچیزی نظیر قضیه کمیته تشکیلات، انحلال گروه «یوژنی رابوچی» یا «رابوچی» دلوه، ماده اول، انحلال هیئت تحریریه سابق و مانند آن، مبارزه شود؟ کسیکه اینطور استدلال میکند\* همانا نقطه نظر محفل بازی را داخل امور حزبی می نماید: مبارزه خرده اختلافها در حزب ناگیر و ضروری است تا موقعیکه مبارزه به هرج و مرج و انشعاب کشانده نشده است و تا موقعیکه مبارزه در حدودی انجام میگیرد که مورد تأیید و تصدیق متفق الرای تمام رفقا و اعضاء حزب است. مبارزه ما هم یا جناح راست حزب در کنگره با آکیمف و آکسلرد، یا مارتینف و مارتف، بهیچوجه از این حدود خارج نبود. کافیت در اینجا دو قضیه را یاد آور شویم که به طرز کاملاً بی چون و چرا شاهد این مدعاست: ۱) هنگامی که رفیق مارتینف و رفیق آکیمف از کنگره میرفتند، ما همه حاضر بودیم بهر نحوی هست فکر «توهین» را بر طرف سازیم، ما همه (با ۲۲ رأی) قطعنامه رفیق ترنسکی را، که از این رفقا دعوت مینمود به توضیحات قانع شوند و اظهارات خود را پس بگیرند، تصویب نمودیم؛ ۲) وقتیکه کار به انشعاب مراکز رسید ما به اقلیت (یا به جناح اپورتونیستی) کنگره در هر دو مرکز اقلیت میدادیم؛ مارتف را برای ارگان مرکزی و پوپوف را برای کمیته مرکزی. ما که از همان قبل از کنگره تصمیم گرفته بودیم در هیئت سه تفری انتخاب کنیم، از نقطه نظر حزبی نمیتوانیم طوری دیگری عمل کنیم. اگر تفاوت بین خرده اختلافهای که در کنگره آشکار شده بود تفاوت گزافی نبود، در عوض ما هم در نتیجه گیری عملی از مبارزه بین این خرده اختلافها راه گزاف نیسوده ایم؛ این نتیجه گیری فقط و فقط منجر باین میشد که دو سوم هر دو هیئت سه تفری به اکثریت کنگره حزبی واگذار گردد.

فقط عدم موافقت اقلیت کنگره حزبی به اینکه در مراکز در اقلیت باشند، ابتدا منجر به وضع وزاری های مذبحخانه و روشنفکران شکست

\* در اینمورد نمیتوانم از یاد آوری یکی از گفتگوهای خود در کنگره با یکی از نمایندگان «مرکزه» خود داری کنم. او بمن شکایت میکرد که: «در کنگره ما چه وضع دشواری حکمفرماست! این مبارزه دهشتبار، این تبلیغات بر ضد یکدیگر، این جر و بحث خشن و این روش غیر رفیقانه!..» من باو جواب دادم: «چقدر عالیت کنگره ما! مبارزه آشکار و آزاد است. عقاید اظهار شده است. خرده اختلافها نمودار گردیده است. گروهها معین شده اند. رایها داده شده است. تصمیم اتخاذ شده است. مرحله طی شده است. به پیش! این- آن چیزی است که من می پسندم. این زندگی است نه آن لفاظی بی پایان و خسته کننده روشنفکرانه که علت تمام شدنش حل شدن قضیه نبوده بلکه خسته شدن افراد از گفتن است...»

رفیق «مرکزی» با چشمانی حیرت زده بمن می نگریست و با حالت تعجب شانههایش را بالا می انداخت. ما باز بانهای مختلف با هم صحبت میکردیم.

خورده و سپس منجر به عبارات آنارشستی و اعمال آنارشستی شد. در خانه، بار دیگر از نقطه نظر مسئله مربوط به اعضاء مراکز نظری به دیاگرام بیاوریم. کاملاً طبیعی است که نمایندگان در موقع انتخابات بجز موضوع خرده اختلافها با مسئله بسرورد خورد بودن یا قابلیت افراد مختلف هم مواجه بودند. اکنون اقلیت ما کهال میل به مخلوط نمودن این مسائل متوسل میشود. و اما اینکه این دو مسئله با یکدیگر متفاوتند... موضوعیست بخودی خود مفهوم و حتی از روی این واقعیت ساده هم میتوان این تفاوت را مشاهده نمود که انتخاب هیئت سه تفری اولیه برای ارگان مرکزی از همان قبل از کنگره یعنی هنگامی در نظر گرفته شده بود که حتی یک نفر هم نمیتوانست اتحاد مارتف و آکسلرد را با مارتینف و آکیمف پیش بینی نماید. پاسخ به پرسشهای گوناگون هم ناچار باید از طریق گوناگونی بدست آید: در موضوع خرده اختلافها پاسخ را باید در صورتجلسه های کنگره در مباحثات آشکار و در رأی گیری های مربوط به موا- گوناگون جستجو کرد. در موضوع بسرورد خورد بودن افراد همه در کنگره تصمیم گرفته بودند که این مسئله را با رأی مخفی حل کنند. چرا تمام کنگره باتفاق آراء چنین تصمیمی اتخاذ نمود؟- این مسئله ایست بقدری ساده و روشن که مکت کردن روی آن باعث تعجب خواهد بود. ولی اقلیت حتی اصول مقدماتی و ساده را هم (پس از شکست خود در انتخابات) فراموش کرد. ما در دفاع از هیئت تحریریه سابق نطقهای آتشین و پر شور و مهیجی که تقریباً به مرحله از خود بیخودی میرسید شنیدیم، ولی کلمه ای هم در باره آن خرده اختلافهای موجوده در کنگره که مربوط به مبارزه برای هیئت شش تفری و سه تفری بود، نشنیدیم. ما از هر گوشه ای گفتگوها و گزافگوئی هائی در باره عدم قابلیت و بسرورد خوردن و سوء نیت و غیره افرادیکه برای کمیته مرکزی انتخاب شده بودند میشنویم، ولی در باره آن خرده اختلافهای موجوده در کنگره که برای احراز تفوق در کمیته مرکزی بایکدیگر مبارزه داشته اند حتی کلمه ای هم نمیشنویم. من تصور میکنم که در خارج از کنگره گفتگو و گزافگوئی در باره صفات و اعمال اشخاص- دور از نزاکت و ناشایسته است (زیرا این اعمال در ۹۹ در صد از موارد اسرار تشکیلاتی است که فقط در پیشگاه عالیترین مقام حزب قابل افشاء است). مبارزه در خارج از کنگره بوسیله این قبیل گزافگوئی ها بعقیده من معنایش تفتین است. و نکته پاسخ من به این گفتگوها نیز اشاره به مبارزه در کنگره است: شما میگوئید کمیته مرکزی با اکثریت کوچکی انتخاب شد. این صحیح است. ولی این اکثریت کوچک از تمام آن کسانی تشکیل شد که به پیگیرترین طرزى نه در گفتار بلکه در کردار در راه عملی نمودن نقشه های ایسکرانی مبارزه میکردند. باینجهت تقوّد معنوی این اکثریت باید بهمراتب بالاتر از تقوّد ظاهری آن باشد. برای آنکسانی بالاتر باشد که ارزش ادامه کاری خط مشی «ایسکرا» را بالاتر از ادامه کاری این یا آن محفل پایه گزاه میشمارند. چه کسی باصلاحیت بیشتری میتواند در باره اینموضوع قضاوت کند که کدام فرد برای عملی نمودن سیاست «ایسکرا» بسرورد خوراست؟ آیا کسانیکه در کنگره از این سیاست پیروی میکردند، یا آنانیکه در یک سلسله موارد علیه این سیاست مبارزه میکردند

و از هر نوع عقب ماندگی، هر نوع آل و اشغال و هر نوع شیوه محفل بازی دفاع مینمودند؟

## (ص) پس از کنگره، دو شیوه مبارزه

تجزیه و تحلیل مذاکرات و رأی گیری های کنگره، که ما آنها را بیان رساندیم در حقیقت تمام جریان پس از کنگره را *in nuce* (در حالت جنینی) توضیح میدهد و ما میتوانیم در ذکر مراحل بعدی بحران حزبی خود راه اختصار ببینیم.

امتناع مارتف و پوپوف از انتخابات، بلافاصله در مبارزه حزبی خرده اختلافهای حزبی یک محیط پر جنالی ایجاد نمود. رفیق گلوبوف غیر قابل تصور میدانست که رداکتورهای انتخاب نشده جدا نسیم گرفته باشند بسوی آکیمف و مارتینف بچرخند. او تمام این کارها را مقدم بر همه معلول عصبانیت میدانست، لذا در همان فردای کنگره، بمن و پلخانف پیشنهاد کرد کار را بصلح خانمه دهیم و هر چهار نفر را بشرط تأمین نمایندگی هیئت تحریریه در شورا، از طریق «کلویتاسیون» وارد نماییم (یعنی بدینطریق که از هر دو نفر نماینده یک نفر حتماً متعلق به اکثریت حزبی باشد). این شرط بنظر پلخانف و من معقول آمد، زیرا موافقت با آن معنایش اعتراف تلویحی به اشتباه مرتکبه در کنگره و تمایلی بود بصلح نه جنگ و نیز تمایل باین بود که به من و پلخانف بیشتر نزدیک شود تا به آکیمف و مارتینف یا یگورف و ماخف. بدینطریق گذشت در قسمت «کلویتاسیون» جنبه شخصی بخود میگرفت و امتناع از گذشت شخصی که میبایستی عصبانیت را بر طرف سازد و صلح را بر قرار نماید، شایسته نبود. باینجهت من و پلخانف اظهار موافقت نمودیم. اکثریت هیئت تحریریه شرط را رد کرد. گلوبوف مسافرت کرد. ما منتظر وقایع بعدی شدیم که به بینیم: آیا مارتف آن روش مشروعی را که در کنگره اختیار کرده بود (برضد رفیق پوپوف نماینده مرکز) حفظ خواهد کرد و یا اینکه عناصر نا استوار و متمایل به انشعاب که او از آنها پیروی کرد، غلبه خواهند نمود.

در مقابل ما این معما قرار داشت: آیا رفیق مارتف «ائتلاف» کنگره ای خود را یک واقعه سیاسی منحصر بفرد بشمار خواهد آورد (همانطور که ائتلاف بیل با فولمار در سال ۱۸۹۵ یک واقعه منحصر بفرد بود... \* *si licet parva componere magnis*) یا اینکه در صدد تحکیم این ائتلاف بر خواهد آمد و تمام مساعی خود را متوجه این خواهد کرد که اشتباه من و پلخانف را در کنگره ثابت کند و سرد مدار واقعی جناح اپورتونیستی حزب ما خواهد شد. بعبارت دیگر این مسئله که دارای دو جواب است بدین شکل فرمول بندی میشود: جنگال بازی یا مبارزه سیاسی حزبی؟ از ما سه نفر، که فردای کنگره یگانه اعضاء موجود مؤسسات مرکزی بودیم، گلوبوف بیش از همه متمایل به راه حل اولی بود و بیش از همه میکوشید بچه های نزاع کرده را آشتی دهد. متمایل به راه حل دوم بیش از همه رفیق پلخانف

بود که باصطلاح بقدری شائش اجل بود که نیشد نزدیکش رفت. من این بار نقش «مرکز» یا «منجلا» را بازی میکردم و سعی کردم از راه اقتناع داخل شوم. اگر خواسته باشیم امروز آنچه را که شفاها برای اقتناع گفته شده بود مکرر سازیم دست به کار در هم بی سر انجامی زده ایم. و من این شیوه ناهنجار رفیق مارتف و رفیق پلخانف را در پیش نمیگیرم. ولی نقل بعضی از قسمتهای یک نامه ای را، که برای اقتناع خطاب بیکی از ایسکرائیلهای «اقلیت» نوشته ام، در اینجا ضروری میشمارم:

... «امتناع مارتف از شرکت در هیئت تحریریه، امتناع او و سایر نویسندگان حزبی از همکاری و امتناع یک عده از افراد از کار در کمیته مرکزی و ترویج فکر بایکوت یا مقاومت منفی، همه اینها حتماً حتی بر خلاف اراده مارتف و دوستانش، کار حزب را به انشعاب خواهد رسانید، حتی اگر مارتف روش مشروع را هم (که با قطعیت تمام در کنگره پیش گرفته بود) حفظ نماید، دیگران حفظ نخواهند کرد... و نتیجه ای که من بدان اشاره کردم ناگزیر خواهد بود...»

... اینست که من از خود می پرسم: واقعا هم ما بر سر چه موضوعی از یکدیگر جدا میشویم؟.. من تمام حوادث کنگره و مشهودات خودم را یکی پس از دیگری بررسی میکنم و تصدیق دارم که اغلب با نهایت عصبانیت و «هاری» رفتار و عمل میکردم و اگر باید آنچه را که طبیعتاً ناشی از محیط و نتیجه عکس العملها و اعتراضات و مبارزه و نظائر آنست گناه نامید، من باکمال میل حاضرم آنها گناه بنام ولی وقتی اکنون بدون هرگونه هاری به نتایج حاصله و آنچه که از طریق مبارزه هار و غیره انجام گرفته است مینگرم، در این نتایج هیچ چیز، به تمام معنی هیچ چیز مضر برای حزب و مطلقاً هیچ چیز قابل رنجش یا موهنی برای اقلیت نمیتوانم به بینم.

البته خود اینموضوع که میبایستی در اقلیت باقی ماند نمیتوانست موجب آزردهی خاطر نشود، ولی من برضد این فکر که ما کسی را «لکه دار» میگردیم، و میخواستیم بکسی توهین نماییم یا کسی را خوار سازیم، جداً معترضم. بهیچوجه چنین نیست. و نباید گذاشت که اختلافات سیاسی بوسیله متهم ساختن طرف دیگر به نادرستی، دانات، دسیسه بازی و سایر چیزهای دلبذیری که در محیط بروز روز افزون انشعاب بیش از پیش بگوش میخورد، به سوء تعبیر حوادث منجر گردد. این را نباید گذاشت، زیرا حد اقل این موضوع *nec plus ultra* غیر عقلانی است.

ما از لحاظ سیاسی (و تشکیلاتی) با مارتف اختلاف حاصل کردیم. همانگونه که در دهها مورد دیگر هم اختلاف حاصل میکردیم، من که در مورد ماده اول آئین نامه مغلوب شده بودم نمیتوانستم با تمام انرژی به تلافی نکوشم و روی آنچه که برای من (و برای کنگره) ناامیدانه بود اصرار نورزم. من نمیتوانستم از طرفی در راه انتخاب یک کمیته مرکزی صرفاً ایسکرائی و از طرف دیگر در راه انتخاب عده ۳ بقری هیئت تحریریه

امری ناگزیر است) از یکطرف - و اشتباه سیاسی معین یا خط مشی سیاسی (ائتلاف با جناح راست) از طرف دیگر - فوراً حد فاصل معینی رسم کند.

این اظهارات ثابت میکند که مقاومت منفی اقلیت بلافاصله پس از کنگره شروع شد و ما فوراً آنها را بر حذر ساختیم که این گامیست بطرف اشعاب حزب؛ که این عمل با اظهارات مشروعی که در کنگره شده است مغایرت کامل دارد؛ که این انشعابی خواهد بود که فقط و فقط بعلت پر کناری از مؤسسات مرکزی (با بدیگر سخن بعلت انتخاب نشدن) انجام گرفته است، زیرا هیچکس در هیچ موقعی این فکر را نداشته است که عضوی از اعضاء حزب را از کار بر کنار نماید؛ که اختلافات سیاسی بین ما (که وجود آن ناگزیر است، زیرا هنوز این مسئله روشن و حل نشده است که آیا در کنگره، مارتف در خط مشی خود اشتباه کرده است یا ما) دارد بطور روز افزونی به جنجال آمیخته با ناسزاگوئی و بدگمانی و غیره و غیره تبدیل میشود.

این اخطارها اثری نبخشید. رفتار اقلیت نشان میداد که عناصری که در آن از همه نااستوارترند و از همه کمتر برای حزب ارزش قائلند تقوی می یابند. این امر من و پلخائف را وادار کرد که موافقت خود را با پیشنهاد گلبف، پس بگیریم؛ در واقع هم وقتی که اقلیت با اعمال خود نااستواری سیاسی خود را نه تنها از لحاظ اصول، بلکه همچنین از لحاظ مراعات شرایط مقدماتی حزبی نیز به ثبوت میرساند، در اینصورت چه اهمیتی ممکن بود برای گفته های مربوط به ادامه کاری، کذائی قائل شد؟ هیچکس بخوبی پلخائف بطلان و بیهودگی این خواست را که اکثریت کسانیکه خود آشکارا از علم موافقت های جدید و روز افزون خویش دم میزنند، به هیئت تحریریه حزبی «کثوپتاسیون شونده چنین طریفانه مورد استهزاء قرار نداده است. آخر در کجای دنیا دیده شده است که یک اکثریت حزبی قبل از روشن شدن اختلافات جدید در جرابد و در برابر حزب، خودش در مؤسسات مرکزی خود را به اقلیت تبدیل کند؟ بگذار ابتدا اختلافات تشریح شود، بگذار حزب در عمق و معنای آنها بحث کند، بگذار حزب اشتباه خود را در کنگره دوم، چنانچه اشتباهی به ثبوت رسیده باشد، خود اصلاح کند! مطرح نمودن یک چنین خواستی بخاطر اختلافاتی که هنوز چگونگی آن معلوم نیست، به تنهایی اثباتی است برای نااستواری کامل در خواست کنندگان و غرقه شدن کامل اختلافات سیاسی در جنجال و نیز بی احترامی کامل خواه نسبت به حزب و خواه نسبت بعقیده شخصی خویش. هنوز در عالم افراد معتقد به اصول دیده نشده و هیچگاه نیز دیده نخواهند شد که قبل از اینکه (از طریق خصوصی) موفق شده باشند در ارگانی که در صدد تغییر عقیده آنها اکثریت بدست آورده باشند از افتخار دست بکشند.

بالاخره روز چهارم اکتبر رفیق پلخائف اعلام میدارد که آخرین کوشش را برای اینکه باین رفتار بیهوده خاتمه دهد بعمل خواهد آورد. جلسهای از هر شش عضو هیئت تحریریه سابق با

نکوشم... من همانا این هیئت سه نفری را یکگاه مؤسسه ای میدانم که قادر است مؤسسه رسمی باشد نه آن هیئتی را که بناپیش بر مناسبات خانوادگی و شیوه باری بهر جهت است. من این هیئت سه نفری را یکگاه مرکز واقعی میدانم که در آن هر کس همیشه میتواند نقطه نظر حزبی خود را اظهار کند و از آن دفاع نماید ولی فقط نقطه نظر حزبی خود را که باید *irrespective* از هرگونه نظر مشخص و هرگونه ملاحظات مربوط به رنجش و خروج از کنگره و غیره باشد.

این هیئت سه نفری، پس از حوادث کنگره، بدون شک به خط مشی سیاسی و تشکیلاتی که از یک لحاظ عایه مارتف متوجه بود، جنبه قانونی میداد. در این شکی نیست. ولی آیا بر سر اینموضوع باید قطع رابطه کرد؟ مگر برسر اینموضوع باید حزب را خورد کرد؟ مگر در مسئله مربوط به دمونستراسیون ها مارتف و پلخائف مخالف من نبودند؟ مگر در مورد برنامه من و مارتف مخالف پلخائف نبودیم؟ مگر هر هیئت سه نفری همیشه یک جهت متوجه دو شرکت کننده، دیگر نیست؟ اگر اکثریت ایسکرائیها خواه در سازمان «ایسکراه» و خواه در کنگره بویژه این خرده اختلاف بخصوصی که در خط مشی مارتف موجود بود از لحاظ سازمانی و سیاسی اشتباه دانسته اند، در اینصورت آیا واقعا کوشش برای اینکه این حقیقت زمینه چینی و «تحریر احساسات» و غیره قلمداد شود دیوانگی نخواهد بود؟ آیا در اینصورت فحاشی و نسبت «اوپاش» دادن به اکثریت و بدینطریق گریبان خود را از ماهیت قضیه خلاص کردن دیوانگی نخواهد بود؟

تکرار میکنم: من هم مانند اکثریت ایسکرائیهای کنگره کاملاً معتقدم که مارتف خط مشی نادرستی را در پیش گرفته است و او را باید اصلاح نمود. بخاطر این اصلاح رنجیدن و آنرا توهین و غیره دانستن دور از عقل است. ما هیچکس را در هیچ موردی «که دار نکرده ایم»، بلکه دار نمیکیم» و از کار بر کنار نیز نمیانیم و بخاطر پر کناری از مرکز هم کار را به انشعاب کشاندن بنظر من دیوانگی غیر قابل تصوریست. من تجدید این اظهارات کتبی خود را اکنون ضروری میدانم، زیرا این اظهارات دقیقاً نشان میدهد که چگونه اکثریت میکوشید بین رنجشها و عصیانیتهایی که اشخاص ممکن بود در نتیجه خشونت و معاری حملات و غیره پیداکنند (موضوعی که در مبارزات پر حرارت

\* مستقل - مترجم.

\*\* این نامه (نامه به - آ. ن. پوترسف در تاریخ ۳۱ اوت ۱۳ سپتامبر) ۱۹۰۳ ه. ت. مطابق - ل شماری نو در سپتامبر نوشته شده است. قسمتهایی که بنظر من با موضوع مربوط نیست از آن حذف شده است. اگر آنچه که حذف شده است بنظر مخاطب این نامه مهم می آید در اینصورت به آسانی میتواند نستهای افتاده را پر کند. ضمناً از مورد استفاده میکنم و برای همیشه به معارضین خود حق میدهم در صورتیکه برای مصالح کار مفید بدانند، تمام نامه های خصوصی مرا منتشر نمایند.



جنجال را بايد را قطع کرد و يا اينکه خود را از آن کنار کشيد.\*  
آکسرد، زاسوليج، استاروور، ترسکی، وکتسلف به نامه مورخه ششم اکتبر جوابی حاوی دو سطر به ما دادند دائر بر اینکه امضاء کنندگان زیر از هنگامیکه دایسکراه بدست هیئت تحریریه جدید افتاده است هیچگونه شرکتی در آن نمیکند. رفیق مارتف پرگوتر بود و با این پاسخ ما را سرافراز کرد:

«به هیئت تحریریه ارگان مرکزی حزب کارگر سوسیال دموکرات روس، رفقای محترم! در پاسخ نامه مورخه ۶ اکتبر شما مراتب زیرین را اظهار میدارم: پس از جلسه مشورتی که با حضور عضو کمیته مرکزی در روز چهارم اکتبر تشکیل شد و در آن شما از پاسخ باین پرسش امتناع ورزیدید که چه عللی شما را وادار نمود پیشنهادی را که برای داخل شدن آکسرد، زاسوليج، استاروور و من به هیئت تحریریه کرده بودید و آما به این شرط مشروط کرده بودید که ما تعهد کنیم رفیق لنین را به «نمایندگی» خود در شورا انتخاب نمائیم. پس گرفتید... من عقیده دارم که دیگر هرگونه توضیحی از طرف ما در باره کار مشترک در یک ارگان زائداست. پس از آنکه شما در جلسه مشورتی مزبور از فرمول بندهی اظهاراتی که خود شما با حضور گواهان نموده بودید سرباز زدید، من دیگر نیازی نمی بینم که در نامه خود موجبات امتناع خود را از کار کردن در «دایسکراه» با شرایط موجوده... بشما توضیح دهم. اگر لازم آید من راجع به این موضوع در برابر تمام حزب مفصلاً اظهار عقیده خواهم کرد و ضمناً حرب اکنون دیگر از روی صورتجلسه های کنکره دوم از علت امتناع من از پیشنهاد مبنی بر شرکت در هیئت تحریریه و شورا یعنی پیشنهادی که اکنون از طرف شما تکرار میشود، مطلع میگردد...»

۱. مارتف.

این نامه، باضافه اسناد قبلی، توضیح غیر قابل تکذیبی است برای مسئله کذائی بایکوت، سازمان شکنی، هرج و مرج و تهیه و تدارک انشعاب یعنی مسئله ایکه رفیق مارتف در جزوه «حکومت نظامی» خود (از طریق گذاشتن علامت های تعجب و چند نقطه) جدا در باره آن سکوت اختیار میکند، و همچنین توضیح غیر قابل تکذیبی است برای مسئله مربوط به وسائل مشروع و نامشروع مبارزه.

رفیق مارتف و دیگران پیشنهاد میکنند که اختلاف نظرهای خود را شرح دهند، خواهش میکنند که صریحاً بگویند موضوع چیست و مقاصد آنها از چه قرار است، نمی میکنند که دست از هوساکی بر دارند و باخونسردی اشتباه مربوط به ماده اول را (که با اشتباه مربوط به چرخش برآست ارتباط ناگستنی دارد) مورد

\* لابد رفیق پلخانف در اینجا اضافه میکند: یا اینکه کلیه دعاوی مبتکرین جنجال را اجابت نمود. ما خواهیم دید که چرا این عمل غیر ممکن بود.

② پاسخ مربوط به جزوه مارتف را که آنوقت تجدید چاپ شده بود حذف میکنم.

شرکت عضو جدید کمیته مرکزی\* تشکیل میشود. در جریان سه ساعت تمام رفیق پلخانف مهمل بودن در خواست «کویتاسیون» چهار نفر از اقلیت» در قابل دو نفر از اکثریت» را ثابت میکند. او پیشنهاد کویتاسیون دو نفر را میکند تا از یکطرف هرگونه بدی در باره اینکه ما میخواهیم به کسی «تعلی کنیم»، او را لگد مال سازیم، عقب بزنیم، صدای او را خفه کنیم، اعدام کنیم و دفن نمائیم مرتفع شود و از طرف دیگر از حق و موقعیت «اکثریت» حزبی دفاع شود ولی کویتاسیون دو نفر نیز رد میشود.

روز ششم اکتبر من و پلخانف بتمام رداکتورهای سابق «دایسکراه» و کارمند آن رفیق ترسکی نامه ای رسمی بدینمضمون مینویسیم:  
رفقای محترم! هیئت تحریریه ارگان مرکزی وظیفه خود میدانند که از کناره گیری شما از شرکت در «دایسکراه» و «زاریه» رسماً مراتب تأسف خود را اظهار نماید. با وجود دعوت های عدیده ای که ما خواه بلافاصله بعد از کنکره دوم حزب و خواه مکرراً پس از آن برای همکاری نمودیم، حتی یک اثر هم برای نشر از شما در یافت ننمودیم. هیئت تحریریه ارگان مرکزی اظهار میدارد که بهیچوجه خود را مسبب امتناع شما از همکاری نمیداند. بدیهیست که هیچگونه عصبانیت شخصی نباید مانعی برای کار در ارگان مرکزی حزب باشد. و هرآینه کناره گیری شما موجب اختلاف نظرهای بین شما و ما است. در اینصورت ما فوق العاده برای حزب مفید میدانستیم که این اختلاف نظرها مفصلاً بیان گردد. علاوه بر این، ما فوق العاده مطلوب میدانستیم هرآینه ماهیت و عمق این اختلاف نظرها هر چه زودتر در برابر حزب و در صفحات نشریاتی که زیر نظر ماست روشن میشد. ③

بطوریکه خواننده ملاحظه میکند برای ما هنوز بهیچوجه واضح نبود که آیا عصبانیت شخصی در اعمال «اقلیت» تفوق و برتری دارد یا این تمایل که به ارگان (و به حزب) خط مشی جدیدی داده شود. و نیز برای ما معلوم نبود که همانا این خط مشی چگونه و عبارت از چیست. من تصور میکنم که اگر اکنون هم ۷۰ نفر را بشناختند که از روی هرگونه نوشته و هرگونه شهادتی که بخواهند، این مسئله را روشن نمایند، آنها هم هرگز از این کلاف سر درگم سر در نمی آورند. مشکل بتوان از جنجال هیچگاه سر در آورد:

\* این عضو کمیته مرکزی علاوه بر آن مخصوصاً یک سلسله مجالس مذاکره خصوصی و یا دستجمعی هم با اقلیت تشکیل داده و در آن بگو مگوهای بیخنی را رد نموده و آنها را دعوت باجرایی وظیفه حزبی کرده بود.

③ در نامه رفیق مارتف قسمت دیگری هم در باره یک رساله و نیز این عبارت اضافه شده بود: «بالاخره ما از لحاظ مصالح کار بار دیگر بااطلاع شما میرسانیم که اکنون هم برای کویتاسیون شما به عضویت هیئت تحریریه ارگان مرکزی حاضریم، تا بشما امکان کامل دهیم که رسماً تمام نظریات خود را در مؤسسه عالی حزبی اظهار و از آن دفاع نمائید».

مربوط به ماده اول بروز داده و تمایل خود را به طرز قضاوت اپورتونیستی و عبارت پردازیهای آنارشیستی آشکار نموده است هر نوع سازمان و انضباط پرولتاری قانون سرواز بنظر میرسد. خوانندگان بزودی خواهند دانست که کنگره حزبی جدید هم در نظر این ماعضاء حزب و افراد مسئولینداره حزب - یک مؤسسه سرواز است که مورد دهشت و نفرت ذوات برگزیده است... این مؤسسه واقعا هم برای کسانی که مایلند از عنوان حزبیت استفاده کنند ولی علم مطابقت این عنوان را با مصالح حزب و اراده حزب احساس میکنند، دهشت آور است.

قطعاتیهای کمیتهها، که من آنها را در نامه به هیئت تحریریه «ایسکراهی نو متذکر شده ام و رفیق مارتف در جزوه حکومت نظامی» درج کرده است، از روی ملوک ثابت میکنند که رفتار اقلیت تماما علم اطاعت از نصیبات کنگره و عقیم گذاردن کار هیئت عملی بوده است. اقلیت، که از اپورتونیستها و متفرین از ایسکراهی تشکیل شده بود، شیرازه حزب را از هم میگیخت، کارها را خراب می نمود، نظم آنها مختل میکرد و میخواست بدینطریق از شکست در کنگره انتقام بکشد زیرا احساس می نمود که از طرق شرافتمندان و مشروع (یعنی توضیح جریان در مطبوعات یا در کنگره) هرگز نخواهد توانست انتهای را که در کنگره دوم در مورد اپورتونیسم و نا استواری روشنگرانه باورده اند رد کند. آنها که ناتوانی خود را در راه اقتناع حزب در یافته بودند عملشان سازمان شکنی در حزب و جاوگیری از پیشرفت هر نوع کاری بود. آنها را سرزنش میکردند که (پس از آنکه در کنگره سر در گم شدند) در قایق ما شکاف ایجاد کردند؛ ولی در پاسخ باین سرزنش با تمام قوا میکوشیدند قایق شکاف خورده را کاملا در هم شکنند.

مفاهیم بقدری با یکدیگر مخلوط میشد که بایکوت و کاره گیری از کار، حوسیله شرافتمندان\* مبارزه خوانده میشد. اکنون رفیق مارتف با انواع وسائل در حول این نکته فلفله دهنده چرخ میزند. رفیق مارتف بقدری «اصولی» است که از بایکوت، هنگامیکه از طرف اقلیت میشود، پشتیبانی میکند... و هنگامیکه خود رفیق مارتف در اکثریت قرار بگیرد و مورد تهدید بایکوت باشد بایکوت را تقیح مینماید!

آیا این جنجال است یا باختلاف نظر اصولی در مورد طرق شرافتمندان مبارزه در حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه من تصور میکنم که این مسئله را میتوان بدون تجزیه و تحلیل گذاشت.

پس از اینکه مؤسسات مرکزی کوششهای بدون موفقیتی (در ۴ و ۶ اکتبر) بعمل آوردند برای اینکه موفق شوند از رفتائیکه بر سر «کشوپتاسیون» جار و جنجال راه انداخته بودند توضیحاتی بدست آورند - تنها چیزی که باقی میماند این بود که به بیشتر

\* قطعاتی سازمان کارگران صنایع معادن (ص- ۳۸) حکومت نظامی».

تعلیل قرار دهند. - ولی مارتف و شرکاء از صحت امتناع دارد و فریاد میکشد: صدای مرا خفه میکنند و مورد تعدی قرار میدهند! استهزاء و تسخر «کلام دهشتناک»، آتش این فریادهای مضحک را خاموش نساخت.

ما از رفیق مارتف پرسیدیم: که آخر چگونه میتوان صدای شخصی را که از کار مشترک امتناع میورزد خفه نمود؟ چگونه میتوان اقلیتی را که از اقلیت بودن امتناع میورزد، رنجاند، بوی تعدی کرده و به تنگنا انداخت؟؟ بالاخره هرگونه اقلیت بودن برای کسانی که در اقلیت قرار گرفته اند، حتما و ناگزیر چیزهای نامساعدی در بر دارد. این چیزهای نامساعد یا در اینستکه ناچار باید در جمعی داخل شد که در مسائل معینی اکثریت خود را عرضه خواهد داشت و با اینکه باید در خارج از جمع ماند و به آن حمله کرد و بالنتیجه در زیر آتش آتشبارهای دارای استحکامات نیرومند قرار گرفت.

آیا رفیق مارتف با قیل و قال در باره «حکومت نظامی» میخواست بگوید که با آنها که در اقلیت قرار گرفته اند بطرزی غیر عادلانه و نا مشروع مبارزه و با آنها را رهبری میکنند؟ فقط چنین تزی ممکن بود لا اقل اندکی جنبه معقول داشته باشد (از درجه چشم مارتف) زیرا تکرار میکنم که ماندن در اقلیت حتما و ناگزیر چیزهای نامساعدی را در بر دارد. ولی مضحک همین است که مادامکه رفیق مارتف از صحت امتناع داشت با او نمیشد بهیچوجه مبارزه کرد! مادامکه اقلیت از اقلیت بودن امتناع داشت بهیچوجه نمیشد آن را رهبری کرد!

تا وقتی که من و یلخانف در هیئت تحریریه بودیم رفیق مارتف یک ملوک هم نتوانست برضد هیئت تحریریه ارگان مرکزی ارائه دهد که افزایش قدرت یا سوء استفاده از قدرت را ثابت نماید. براتسین های اقلیت هم نتوانستند از طرف کمیته مرکزی در این باره حتی یک ملوک ارائه دهند. رفیق مارتف اکنون هر طور هم که در جزوه «حکومت نظامی» خود مطالب را بیچیند، باز این حقیقت غیر قابل تکذیب است که فریاد برضد حکومت نظامی چیزی جز «ضجه وزاری مذبحخانه» نبوده است.

فقدان کامل براهین معقول در دست مارتف و شرکاء برضد هیئت تحریریه ای که از طرف کنگره تعیین شده است بهتر از همه از این گفته خود آنها معلوم میشود: «ما سرف نیستیم!» (حکومت نظامی، ص- ۲۴). روحیه روشنگر بورژوازی که خود را از ذوات برگزیده و ما فوق سازمان نوده ای و انضباط توده ای می شمارد در اینجا با وضوح شگرفی خود نمائی میکند. امتناع از کار در حزب را با کلمه «ما سرف نیستیم» توضیح دادن معنایش لودادن کامل خود و اعتراف به فقدان کامل براهین و علم استعداد مطلق در استدلال و فقدان کامل دلائل معقول برای توجیه نا خرسندی است. من و یلخانف اظهار میداریم که بهیچوجه خود را مسبب این امتناع نمیدانیم و خواهش میکنیم که اختلاف نظرها بیان شود، ولی بما جواب میدهند که: «ما سرف نیستیم» (با این اضافه که: ما هنوز در مورد کشوپتاسیون معامله را تمام نکرده ایم).

برای افراد منشی روشنگرانه، که ماهیت خود را در مشاجرات

جناح اپورتونیستی حزب ما قرار گرفته اند و با وجود اینکه گزارش در برابر اکثریتی از مخالفین کاملاً غضبناک ایراد میشد، معیناً آنها نتوانستند کوچکترین چیزی، که بشود آنها را انحراف از شیوه‌های مشروع مبارزه و حروب‌بخت حزبی نماید پیدا کنند.

بر عکس گزارش مارتف غیر از «اصلاحاتی» ناچیز و جزئی در باره اظهارات من (نا درستی این اصلاحات را ما در بالا نشان دادیم) ... محصولی از فعالیت اعصاب مریض بود.

جای شگفتی نیست که اکثریت از مبارزه در چنین محیطی امتناع ورزید. رفیق پلخانف برضد این «صحنه» (ص ۶۸) اعتراض کرد... و این واقعا هم یک «صحنه» حقیقی بود... و بدون اینکه اعتراضاتی را که در مورد ماهیت گزارش تهیه نموده بود بیان نماید از کنگره خارج شد. تقریباً تمام هواداران دیگر اکثریت هم از کنگره خارج شدند و علیه مرفار ناشایسته رفیق مارتف کتبا اعتراض نمودند (ص ۷۵ صورتجلسه‌های لیگا).

شیوه‌های مبارزه اقلیت در برابر همه با وضوح تمام عیان و آشکار شد. ما اقلیت را به ارتکاب اشتباه سیاسی در کنگره، به چرخش بسوی اپورتونیسم، به ائتلاف با بوندیست‌ها و آکیمف‌ها و بروکرها و یگورف‌ها و ماخفا متهم مینمودیم. اقلیت در کنگره شکست خورد و اکنون دو شیوه مبارزه مطرح نموده است که شامل انواع بیشماری از دستبردها، زورش‌ها و حمله‌های جداگانه و غیره است.

شیوه اول - مختل ساختن نظم تمام کارهای حزبی، خراب کردن کارها و کوشش برای جلوگیری از پیشرفت هر نوع کاری بدون توضیح علل آن.

#### شیوه دوم - «صحنه سازی» و غیره و غیره\*.

این «شیوه دوم مبارزه» در قطعنامه‌های کذائی «اصولی» لیگا نیز، که بدیهیست «اکثریت» در بحث در باره آنها شرکت نکرد، متظاهر میگردد. حال به این قطعنامه‌ها که رفیق مارتف اکنون آنها را در جزوه «حکومت نظامی» خود بچاپ رسانده است، از نزدیک نظری بیاوریم.

قطعنامه اول، که از طرف رفقا: ترسکی، فومین، دیچ و دیگران امضا شده است، حاوی دو تز است که برضد «اکثریت» کنگره حزبی متوجه است: (۱) «لیگا عمیقاً اظهار تأسف مینماید که در نتیجه پیدایش تمایلاتی در کنگره، که در ماهیت امر با سیاست سابق «ایسکراه» مغایر است، هنگام تنظیم آئین نامه حزبی بطوریکه باید و شاید توجهی بایجاد تضمینات کافی برای حراست

\* ... من اینموضوع را متذکر شدم که اگر حتی پست‌ترین شکل‌های بروز این جنجالها، که در شرایط مهاجرت و تبعید امری عادیست، به انگیزه‌های پست تاویل میشد، امری نامعقول می بود. این - یک نوع مرضی است که در بعضی شرایط غیر عادی زندگی، در شرایط تشنج اعصاب و غیره، بشکل همه گیری شیوع می یابد. من مجبور شدم در اینجا صفت واقعی این سیستم مبارزه را روشن نمایم، زیرا رفیق مارتف در جزوه «حکومت نظامی» خود آنها تماماً تکرار کرده است.

مبارزه مشروعی که آنها در گفتار وعده میدادند در کردار چگونه خواهد بود. روز دهم اکتبر کمیته مرکزی بخشنامه‌ای خطاب به لیگا صادر میکند (رجوع شود به صورتجلسه های لیگا، ص ۵۳) و موضوع آئین نامه‌ای را که در کار تهیه نمودن آنست اطلاع میدهد و از اعضاء لیگا یاری می طلبد. پیشفهاد مربوط به تشکیل کنگره لیگا در آنموقع از طرف هیئت عامله آن رد شده بود (با دو رأی در مقابل یک رأی، رجوع شود به ص ۲۰۰ در همانجا). پاسخ های هواداران اقلیت به این بخشنامه، بلافاصله نشان داد که مشروعیت کذائی و قبول داشتن تصمیمات کنگره فقط حرف بوده است و اقلیت در عمل مصمم گرفته است. مطلقاً از مؤسسات مرکزی حزب اطاعت نکند و دعوت های آنها را به کار مشترک با نامهائی پر از سنسطة جوئی و عبارات آتارشیستی برای از سر باز کردن پاسخ بدهد. در پاسخ نامه سر گشاده کذائی دیچ عضو هیئت عامله (ص ۱۰۰) من و پلخانف و دیگر هواداران اکثریت بطور قطعی برضد آن نقض های فاحش انضباط حزبی که عضو مشول لیگا بکمک آن بخود اجازه میدهد در راه فعالیت سازمانی مؤسسه حزبی مانع ایجاد نماید و رفقای دیگر را هم بهمین نقض انضباط و آئین نامه دعوت میکند. اعتراض کردیم. عباراتی از قبیل اینکه «من خود را ذبیح نمیدانم طبق دعوت کمیته مرکزی در چنین کاری شرکت کنم، یا مرفقا! ما بهیچوجه نباید این حق را به وی (بکمیته مرکزی) واگذار کنیم که آئین نامه جدید لیگا را تنظیم نماید» و غیره، از آن نوع شیوه های تبلیغاتی است که فقط میتواند در هر شخصی که ولواندگی از اینموضوع سر در می آورد که معنای مفاهیم حزب، سازمان و انضباط حزبی چیست، حس انزجار تولید نماید. استفاده از این قبیل شیوه‌ها بخصوص از اینجهت مشئز کننده است که در مورد یک مؤسسه نو بنیاد حزبی بکار برده میشود و بدینطریق بمنزله کوشش مسلمی است برای اینکه در اعتماد رفقای حزبی نسبت به این مؤسسه خلل وارد نمایند بویژه که این شیوه‌ها با مارک عضو هیئت عامله لیگا و در خفا کمیته مرکزی بکار برده میشود» (ص ۱۷).

در چنین شرائطی از کنگره لیگا فقط ممکن بود انتظار جار و جنجال داشت.

از همان آغاز کار رفیق مارتف تاکنیک کنگره‌ای خود را ادامه داد که عبارت بود از مزاججویی که ایندفعه آنها در مورد پلخانف و از طریق تحریف گفتگوهای خصوصی بکار برد. رفیق پلخانف اعتراض میکند و رفیق مارتف مجبور میشود خرده گیری های سنگ مغزانه و ناشی از عصبانیت خود را پس بگیرد. (ص ۳۹ و ۱۲۴ صورتجلسه‌های لیگا).

نوبه به گزارش میرسد. نماینده لیگا در کنگره حزبی من بودم. مراجعه ساده به خلاصه گزارش من (ص ۴۳ و صفحه بعدی) \* بخواننده نشان خواهد داد که این گزارش من شامل مختصری از همان تجزیه و تحلیل رایی گیریهای کنگره است که مفصل آن مضمون رساله حاضر را تشکیل میدهد. در گزارش تمام توجه اصلی معطوف به این بود که ثابت شود مارتف و همکارانش در نتیجه اشتباهات خود در

\* رجوع شود به جلد هفتم کلیات آئین ص ۵۷-۶۷-۸۰ ت.

متحد نمايد.

الله اعلم که رفیق آکسلرود و همکارانش در اینجا از کدام جامعه سخن میگویند. رفیق آکسلرود ظاهراً خودش هم بخوبی نمیدانست که آیا او از طرف انجمن زمستوا در باره انجام رفره‌های مطلوب در اداره امور کشور نقاضانامه مینویسد و یا اینکه شکایات «اقلیت» را اظهار مینماید. آیا حکومت مطلقه در حزب که مرداکتورهای ناراضی در باره آن قیل و قال مینمایند چه معنایی میتواند داشته باشد؟ حکومت مطلقه عبارت است از قدرت عالی و بدون نظارت و عاری از مسئولیت و غیر انتخابی یک فرد. از مطبوعات «اقلیت» خیلی خوب پیداست که منظور آنها از چنین حاکم مطلق من هستم ولا غیر. وقتی که قطعنامه مورد بحث نوشته میشد و بتصویب می رسید من و پلخانف در ارگان مرکزی بودیم. بنابر این اظهار عقیده رفیق آکسلرود و شرکاء اینست که خواه پلخانف و خواه کلیه اعضاء کمیته مرکزی بنا به اراده لنین که حاکم مطلق است «حزب را اداره میگرداند» نه بنابر نظریات خود شان و بمنظور مصالح کار. اتهام حاکمی از اداره مستبدانه بطور حتم و ناگزیر منتج به این نتیجه میشود که بجز شخص حاکم مطلق بقیه شرکت کنندگان دیگر در این اداره کردن بعنوان آلت‌های ساده ای در دست دیگری، بعنوان مهره شطرنج و مجری اراده دیگری تلقی شوند. و ما باز و باز سؤال میکنیم که: آیا واقعا این را میتوان «اختلاف نظر اصولی» رفیق آکسلرود بسیار محترم دانست؟

و اما بعد. آیا این «اعضاء حزب» ما که تازه از کنگره حزبی مراجعت نموده‌اند و تصمیمات آنها با شکوه تمام قانونی شناختند، در اینجا از کدام وحدت خارجی و صوری سخن میگویند؟ شاید آنها برای نیل بوحدهت در حزبی که بر اساس کم و بیش پایداری بنا شده است، طریقه دیگری بجز کنگره حزبی میشناسند؟ اگر چنین است، پس چرا مردانگی ندارند صریحا اظهار دارند که کنگره دوم را دیگر کنگره قانونی نمیشناسند؟ چرا آنها در عدد آن هستند که اندیشه‌های جدید و شیوه‌های جدید خود را در باره نیل به وحدت در درون باصطلاح حزبی که باصطلاح متشکل است، برای ما بیان دارند؟ و بعد. این روشنفکران افراد منش ما که ارگان مرکزی حزب اندکی قبل از این جریان از آنها تینا میکرد که اختلاف نظرهای خود را بیان کنند ولی آنها بجای این کار راجع به «کلوپتاسیون» چانه میزدند. - از کدام سرکوب ابتکار فردی سخن میگویند؟ اصولا من و پلخانف یا کمیته مرکزی چگونه میتوانستیم ابتکار و فعالیت افرادی را که از هرگونه «تشریک مساعی» با ما امتناع میورزیدند سرکوب نمائیم؟ چگونه ممکنست در مؤسسه یا هیئتی کسی را سرکوب نمود و قتیکه شخص سرکوب شونده از شرکت در آن امتناع ورزیده است؟ چگونه رداکتورهای انتخاب نشده ای که خود امتناع کرده‌اند از اینکه «اداره شوند»، میتوانند از «سیستم اداره کردن» شاکی باشند؟ ما نمیتوانستیم در رهبری رفقای خود مرتکب هیچگونه اشتباهی شده باشیم و علت ساده آنها اینست که این رفقا اصلا در زیر رهبری ما کار نمیکردند.

تصور میرود این مطلب روشن باشد که داد و فریاد در باره بوروکراتیسم کذائی، فقط استتار ساده نارضایتی از اعضاء مراکز

استقلال و حیثیت کمیته مرکزی معطوف نشده (ص-۸۳، صور تجلسه‌های لیگا).

این تز «اصولی»، بطوریکه دیدیم، بعبارت آکیمفی منجر میشود که جنبه اپورتونیستی آنها حتی رفیق پوپوف در کنگره حزب فاش نمودا در ماهیت امر ادعای اینموضوع که اکثریت در فکر حراست استقلال و حیثیت کمیته مرکزی نیست همواره دارای جنبه تفتین بوده است و بس. کافیتست باینموضوع اشاره شود که وقتی من و پلخانف در هیئت تحریریه بودیم در شورا تفوقی از طرف ارگان مرکزی بر کمیته مرکزی وجود نداشت، ولی وقتی که مارتقی‌ها در هیئت تحریریه داخل شدند، ارگان مرکزی در شورا بر کمیته مرکزی برتری حاصل نمود! وقتی که ما در هیئت تحریریه بودیم پراتیسن‌های روسی بر ادباء مقیم خارجه برتری داشتند؛ ولی در زمان مارتقی‌ها قضیه صورت عکس پیدا کرد. وقتی که ما هیئت تحریریه بودیم شورا حتی یکدفعه هم قصد دخالت در هیچیک از مسائل عملی را ننمود؛ ولی از هنگام کلوپتاسیون متفق الرأی، بطوریکه خوانندگان بزودی دقیقا از آن مطلع خواهند شد، چنین مداخله ای آغاز گشت.

تز بعدی قطعنامه مورد بحث... «کنگره در موقع تاسیس مراکز رسمی حزب به موضوع ادامه کاری و ارتباط با مراکز که عملا بوجود آمده بودند با نظر بی اعتنائی نگریست»...

این تز تمام و کمال به موضوع هیئت اعضاء مرکز مربوط میشود. «اقلیت» ترجیح داد که در باره اینموضوع که مراکز سابق در کنگره بیکاره بودن خود را به ثبوت رسانده و مرتکب یک رشته اشتباه شده‌اند سکوت اختیار کند. ولی از همه مضحکتر استنادی است که به «ادامه کاری» کمیته تشکیلات میشود. در کنگره بطوریکه دیدیم، یکنفر هم در باره تصویب تمام اعضاء کمیته تشکیلات دم نزد. در کنگره مازف حتی با حالتی هیستریک فریاد میکشید که فهرست سه نفری کمیته تشکیلات برای او مایه ننگ است. در کنگره «اقلیت» آخرین فهرست خود را با یک عضو از کمیته تشکیلات پیشنهاد کرد (پوپوف، گلوبوف یا نومین و ترتسکی) ولی «اکثریت» فهرستی را با دو عضو از سه عضو کمیته تشکیلات بتصویب رساند (تراوینسکی و اسلیف و گلوبوف). حال سؤال میشود که آیا واقعا این استناد به «ادامه کاری» ممکنست «اختلاف نظر اصولی» نامیده شود.

حال به قطعنامه دیگری که چهار نفر از اعضاء هیئت تحریریه سابق به سر پرستی رفیق آکسلرود آنها امضاء کرده اند می پردازیم. اینجا ما با تمام اتهامات عمده ای که به «اکثریت» وارد شده و سپس بارها در مطبوعات تکرار شده است بر خورد می نمائیم. برای بررسی آنها بهتر از همه اینست که به فرمولبندی تنظیم شده از طرف اعضاء محفل رداکتورها مراجعه نمائیم. اتهامات متوجه «سیستم اداره مطلق العنان و بوروکراتیک حزب» و «مرکزیت بوروکراتیک» است که وجه تمایزش با «مرکزیت واقعا سوسیال دموکراتیک» بقرار ذیل است: این مرکزیت آنچه را که در درجه اول اهمیت قرار میدهد اتحاد داخلی نبوده بلکه وحدت خارجی و ظهوری است که با وسائل صرفا مکانیکی و از طریق سرکوب دائمی ابتکار فردی و اخناق روح فعالیت اجتماعی انجام میگیرد و حفاظت میشود؛ از اینرو، این مرکزیت «از لحاظ ماهیت خود قادر نیست عناصر متشکله جامعه را بطور آلی

نمایند افراد را در مؤسسات حزبی وارد کنند؟  
ولی شاید الفاظ مورد علاقه اقلیت، صرفنظر از آن سبب  
جزئی و نا چیز که بدون شک در این مورد بخصوص، نقطه مبدا  
چرخش بوده، تا اندازه ای هم جنبه اصولی داشته و از مجامعه  
مخصوصی از ایده ها تراوش میکنند؟ شاید اگر «کنویتاسیون» بازی را  
کنار گذاریم، این کلمات بهر حال انعکاسی از يك سیستم دیگری از  
نظریات باشد؟

حال مسئله را از این جانب مورد بررسی قرار دهیم. ما  
مجبوریم در این مورد مقدم بر همه متذکر شویم که اولین کسی که  
به این بررسی اقدام نمود رفیق پلخانیف در لیکا بود که به چرخش  
اقلیت بسوی آنارشسیم و ایورتونیسیم اشاره کرد و نیز باید متذکر  
شویم که شخص رفیق مارقف (که اکنون خیلی رنجش دارد از  
اینکه همه نمیخواهند خط مشی او را اصولی بدانند) ترجیح داد  
که در باره این قضیه در جزوه «حکومت نظامی» خود یکلی سکوت  
اختیار کند.

در کنگره لیکا مسئله ای عمومی طرح شده بود و آن اینکه  
آیا آئین نامه ایکه لیکا یا کمیته برای خود تهیه میکند بدون تصویب  
آن از طرف کمیته مرکزی و در صورت مخالفت کمیته مرکزی  
دارای اعتبار واقعی هست؟ تصور میرفت قضیه اظهار من الشمس  
باشد: آئین نامه عبارتست از بیان رسمی نظام تشکیلاتی، و حق  
تشکیل کمیته ها طبق ماده ششم آئین نامه حزب ما مطلقا به  
کمیته مرکزی واگذار شده است؛ آئین نامه حدود خود مختاری  
کمیته را تعیین مینماید. ولی رای قطعی در تعیین این حدود با  
مؤسسه مرکزی حزب است نه با مؤسسه محلی. اینها الغیاب  
است و استدلال ژرف اندیشانه ایکه میگوید سازمان دادن  
همیشه لازمه اش تصویب آئین نامه نیست، کودکی صرف است  
(کونی خود لیکا مستقلا تمایل خود را ابراز نداشته بود که همانا  
بر اساس آئین نامه رسمی متشکل شود). ولی رفیق مارتف حتی

\* هیچ چیز مضحکتر از این رنجشی نیست که «ایسکرای»  
نو در مورد این قضیه پیدا کرده است که گویا آئین نمیخواهد  
اختلاف نظرهای اصولی را به بیند یا اینکه آنها را نفی میکند.  
هر قدر شما با نظر اصولی تری به قضیه بنگرید بهمان درجه  
سریعتر تذکرات مکرر مرا در مورد چرخش بسوی ایورتونیسیم  
مورد بررسی قرار مینهید. هر قدر خط مشی شما اصولی تر باشد،  
بهمان درجه کمتر میتوانید مبارزه مسلکی را تا مرحله حسابهای  
بوروکراتیک تنزل دهید. شما که خود نان بهر وسیله ای متشبث  
شدید برای اینکه مانع شوید شما را بعنوان افرادی اصولی بشناسند  
پس از خود نان گله مند باشید. مثلا رفیق مارتف ضمن اینکه  
در جزوه «حکومت نظامی» خود از کنگره لیکا صحبت میکند  
در باره مباحثه ایکه با پلخانیف بر سر آنارشسیم شده بود سکوت  
اختیار مینماید ولی در عوض این موضوع را نقل میکند که لنین ما فوق  
مرکز است و یک چشمک لنین کافست تا مرکز فوراً دستور صادر  
نماید. او میگوید که کمیته مرکزی با پیروزی و سوار بر اسب سفید  
وارد لیکاشدالغ. و من شکی ندارم که رفیق مارتف با همین انتخاب  
موضوع مسلکی بودن و اصولی بودن عمیق خود را به ثبوت  
رسانیده است.

است و فقط برگ ساتری است برای پوشاندن نقض آن قول با شکوهی  
که در کنگره داده شده است. تو بوروکراتی زیرا انتصاب تو از  
طرف کنگره بنا بر اراده من نبوده بلکه بر خلاف آن بوده است!  
تو فرمالیستی، زیرا ابتکاء تو بر تصمیبات رسمی کنگره است نه بر  
رضایت من؛ تو خشن و مکانیکی کار میکنی، زیرا به اکثریت  
«مکانیکی» کنگره حزبی، استناد میجویی و میل مرا به کنویتاسیون  
در نظر نمیگیری؛ تو حاکم مطلق. زیرا نمیخواهی قدرت را بدست  
چرگه گرم و نرم سابق بدی، چرگه ای که هر قدر سرزنش صریحیکه  
کنگره از محفل بازی آن کرده است برایش نا مطبوعتر است. هبالتقر با  
انزوی بیشتری از ادامه کاری محفلی خود دفاع مینماید.

در این داد و فریاد در باره بوروکراتیسیم بجز مطالبی که  
ذکر شد هیچ مضمون واقعی وجود نداشته و ندارد\* و همین شیوه  
مبارزه است که یک بار دیگر نا استواری روشنفکرانه اقلیت را  
ثابت میکند. اقلیت میخواست حزب را متقاعد سازد باینکه انتخابی  
که برای مراکز شده است نا مناسب است. بچه طریق متقاعد  
سازد؟ آیا بوسیله انتقاد از آن «ایسکرای» که من و پلخانیف اداره  
میکردیم؟ خیر، آنها قادر باینکار نبودند. آنها میخواستند این عمل  
را از طریق امتناع یک قسمت حزب از کار کردن در زیر رهبری  
مراکز منفور انجام دهند. ولی هیچ مؤسسه مرکزی در هیچیک از  
اجزای جهان قادر نخواهد بود استمداد خود را در رهبری برکسانیکه  
نمیخواهند بر رهبری تن دهند ثابت نماید. امتناع از تن دادن به  
رهبری مراکز مساویست با امتناع از بودن در حزب و مساویست  
با تخریب حزب. این شیوه اقتناع نبوده بلکه شیوه انهدام است.  
و همین تبدیل شیوه اقتناع به شیوه انهدام است که فقدان پیگیری  
اصولی و بی ایسانی ایده های خود را نشان میدهد.

از بوروکراتیسیم دم میزنند. بوروکراتیسیم را میتوان در زبان  
روسی «механизация» (انتصاب اشخاص به مشاغل دولتی از روی  
شهرت و معروفیت خانوادگی و درجه اهمیت مشاغل که اسلاف  
بدان اشتغال داشته اند. مترجم) ترجمه کرد. بوروکراتیسیم یعنی  
تابع نبودن منافع کار بر منافع جاه، عطف توجه فوق العاده به  
گری و مسند و نادیده گرفتن کار، کنویتاسیون بازی بجای  
مبارزه در راه ایده ها. چنین بوروکراتیسیمی، واقعا و بدون شک،  
برای حزب نا مطلوب و زیانبخش است و من با کمال آرامش خاطر  
این قضاوت را به خواننده واگذار میکنم که به بیند کلامیک  
از دو طرفی که اکنون در داخل حزب ما مبارزه میکنند در این  
بوروکراتیسیم گنایمکارند... از بکار بردن شیوه های خشن و مکانیکی  
در عمل متعده نمودن سخن میگویند. بدیهیست که شیوه های خشن و  
مکانیکی مضر است، ولی من باز هم قضاوت این امر را به خواننده  
واگذار میکنم که آیا در مورد مبارزه خط مشی جدید برضد خط  
مشی سابق شیوه ای را خشن تر و مکانیکی تر از این میتوان  
تصور نمود که قبل از آنکه حزب را به صحت نظریات جدید  
متقاعد سازند و قبل از آنکه این نظریات را برای حزب تشریح

\* کافست متذکر شوم که پس از آنکه رفیق پلخانیف کنویتاسیون  
نیکو کارانه را عملی نمود دیگر جنبه هوادار مرکزیت بوروکراتیک  
بودن خود را در نظر اقلیت از دست داد.

اظهار کند جز شکایت از بکار بردن اصطلاحات فون العاده شدید نظیر اپورتونیسیم، آنارشیزم و غیره. پلخائف بطرز بسیار بموردی این شکایتها را مورد تمسخر قرار داده سئوال میکند که چرا استعمال کلمه ژورسیسم و آنارشیزم خوب نیست ولی استعمال کلمات a lèse-majesté (توهین بمقام اعلیحضرت) و پومیادورسیم خوب است؟ به این سئوال پاسخی داده نشد. این \* qui pro puo عجیب دائماً برای رفیق مارتف و آکسلرود و شرکاء اتفاق می افتد: روی الفاظ تازه آ؛ آشکارا نقش «دل» دیده میشود؛ اشاره باینموضوع آنها را میرنجاند. آنها میخواهند بگویند که ما مردمانی اصولی هستیم؛ ولی در جواب آنها میگویند... وقتی شما از لحاظ اصولی تبعیت جزء را از کل رد میکنید. پس آنارشیزم هستید. اینجا يك رنجش دیگر بمناسبت این عبارت شدیدالحن ایجاد میشود؛ عبارت دیگر: آنها میخواهند با پلخائف نبرد کنند ولی به این شرط که او بطور جدی به آنها حمله نکند!

چه بسا رفیق مارتف و انواع «مشویک های» دیگر به بین طرز کودکانه خواستند با اثبات «تضاد» زیرین مرا افشا نمایند. آن قسمت از «چه باید کرد؟» یا از «نامه ای برفیق» را می گیرند که در آن از اعمال نفوذ مسلکی و مبارزه در راه نفوذ و غیره صحبت میشود و در مقابل آن اعمال نفوذ «بوروکراتیک» از طریق آئین نامه و کوشش «مستبدانه» برای تکیه ب«قدرت و غیره» را قرار میدهند. چه مردمان ساده لوحی! آنها فراموش کرده اند که حزب ما سابقاً يك واحد متشکل نبود، بلکه «جموعه ای از گروههای جدا جدا بود و باینجهت هم بین این گروهها مناسبات دیگری جز اعمال نفوذ مسلکی نمیتوانست وجود داشته باشد. حال ما حزب متشکلی شده ایم و این هم معنایش ایجاد قدرت و تبدیل نفوذ و اعتبار ایدهها به نفوذ و اعتبار قدرت و اطاعت مقامات مادران حزب از مقامات مافوق آنست. راستی که تکرار مکرر این اصل الفیائی برای رفقای قدیمی خویش کمی ناشیانه است، بخصوص وقتی حس میکنی که تمام قضایا سر اینست که اقلیت نمیخواهد در مورد انتخابات تابع اکثریت شود! ولی از نظر اصولی، خلاصه تمام این افشاگریهای بی سرانجامی که برای اثبات تضاد در گفته های من میشود يك مشت عبارات آنارشیزستی است. «ایسکراه ی نو بدش نمی آید که از عنوان و حقوق مؤسسه حزبی استفاده کند ولی مایل نیست که از اکثریت حزب تبعیت نماید.

اگر در عبارات مربوط به بوروکراتیسیم اصلی وجود داشته باشد، و اگر این اصل وظیفه جزء را در تبعیت از کل بطرز آنارشیزستی نمی نکند، در اینصورت ما با اصل اپورتونیسیم رو برو هستیم که میکوشد از مسئولیت روشنفکران جداگانه در برابر حزب پرولتاریا بکاهد، نفوذ مؤسسات مرکزی را ضعیف نماید، خود مختاری نا استوارترین عناصر حزبی را شدت دهد و مناسبات تشکیلاتی را به قبول صرفاً افلاطون مآبانه این مناسبات در گفتار محدود سازد. ما در کنگره حزب ناظر این موضوع بودیم. در آنجا آکیف ها

القباء سوسیال دموکراسی را هم فراموش نموده است (باید امیدوار بود که این موقتی است). بعقیده او درخواست تصویب آئین نامه فقط حاکی از اینست که «مرکزیت انقلابی سابق ایسکراهی جای خود را به مرکزیت بوروکراتیسیم میدهد» (ص ۹۵-۹۶ صورتجلسه ها). ضمناً رفیق مارتف در همان نطق اظهار میدارد که در همین جاست که او برای قضیه «جنبه اصولی» قائل است (ص ۹۶-۹۷). همان جنبه اصولی که او در جزوه «حکومت نظامی» خود ترجیح داد در باره آن سکوت اختیار کند!

رفیق پلخائف همان ساعت بمارتف جواب میدهد و خواهش میکند که از ذکر اصطلاحاتی نظیر بوروکراتیسیم و پومیادورسیم و غیره که «به شایستگی و مقام کنگره لطمه وارد مینماید» خود داری شود (ص ۹۶-۹۷). در نتیجه با رفیق مارتف که این اصطلاحات را «توصیف اصولی خط مشی معینی» میداند، یکسلسله تذکرات رد و بدل میشود. رفیق پلخائف، مانند تمام طرفداران اکثریت، در آنموقع برای این اصطلاحات معنای مشخصی نائل بود و مفهومی که از آنها درک میکرد برای وی جنبه اصولی نداشته بلکه، اگر استعمال این کلمه جایز باشد دارای جنبه صرفاً «کوپتاسیونی» بود. مهربان او در مقابل ابهامهای مارتف ها و دیچ ها دست به گنشت میزند (ص ۹۶-۹۷) و به بررسی اصولی نظریات گویا اصولی می پردازد. او میگوید: «اگر قضیه بدینصورت بود (یعنی اگر کمیته ها در ایجاد سازمان و تهیه برنامه خویش خود مختار بودند) آنوقت این کمیته ها نسبت به واحد کل یعنی حزب خود مختار میشدند. این دیگر نظریه بوندیستی نبوده بلکه صرفاً آنارشیزستی است. در حقیقت هم آنارشیزست ها اینطور قضاوت میکنند که: حقوق ارادنا محمود است؛ آنها میتوانند بایکدیگر تصادم حاصل نمایند؛ هر فردی حد حقوق خود را خودش تعیین مینماید. حدود خود مختاری را نباید خود گروه تعیین کند، بلکه باید آن واحد کل تعیین کند که این گروه جزئی از آنست. بودند میتواند مثال بارز تخطی از این اصل باشد. حدود خود مختاری را بیا کنگره تعیین مینماید و یا آن مقام عالی که بتوسط کنگره ایجاد شده است. قدرت مؤسسه مرکزی باید مبتنی بر اعتبار و نفوذ اخلاقی و عقلانی باشد. بدیهی است که من با اینموضوع موافقت دارم. هر نماینده سازمانی باید همش مصروف این شود که سازمان دارای اعتبار و نفوذ اخلاقی باشد. ولی از اینجا چنین مستفاد نمیشود که چون اعتبار و نفوذ لازمست پس حاجتی بقدرت نیست... قرار دادن اعتبار و نفوذ ایده ها در نقطه مقابل اعتبار قدرت... يك عبارت پردازی آنارشیزستی است که جایز نباید اینجا باشد» (ص ۹۸-۹۹). این تزاها بینهایت مقدماتی است. این ها در حقیقت قضایای بدیهی است و حتی رأی گیری نسبت به آنها (ص ۱۰۲-۱۰۳) عجیب بود و اینکه این تزاها مورد شك و تردید قرار گرفت فقط علنش این است که «در لحظه کنونی مفاهیم بایکدیگر مخلوط شده اند» (همانجا). ولی افراد منشی روشنفکرانه ناگزیر کار اقلیت را بانجا کشاند که خواستند کنگره را برهم زنند و تابع اکثریت نشوند و موجه جلوه دادن این تمایل هم جز از طریق عبارت آنارشیزستی از طریق دیگری ممکن نبود. بسیار مضحك است که اقلیت به پلخائف هیچ چیز نمیتوانست

در شماره ۵۲ «ایسکراه» که اتفاقاً پس از کنگره لیگا و پس از خروج من از هیئت تحریریه ارگان مرکزی (اول نوامبر سال ۱۹۰۳) و قبل از کونپتاسیون مارتنی ها (۲۶ نوامبر سال ۱۹۰۳) نوشته شده است.

فکر اصلی مقاله «چه نباید کرده» عبارتست از اینکه در سیاست نباید خط مشی مستقیم داشت و بیمورد خشن و غیر قابل گذشت بود، گاهی لازمست، برای احتراز از انشعاب به رویزیونیست ها (از بین آنهایی که با نزدیک میشوند و یا از بین نا استواران) و به انفراد نشان آثارشیت هم گذشت نمود. کاملاً طبیعیست که این اصول مجرد و کلی موجب حیرت همگانی خوانندگان «ایسکراه» شد. نمیتوان در موقع خواندن اظهارات بزرگ منشانه و متکبرانه رفیق پلخانف (در مقالات بعدی)، حاکی از اینکه معنای حرفهای او را بعثت تازگی فکر او و عدم آشنائی با دیالکتیک فهمیده اند، از خنده خود داری نمود. در واقع هم، موقعیکه مقاله «چه نباید کرده» نوشته شد آنرا فقط در حدود ده نفری از ساکنین دو ناحیه ژنو که اساسی هر دو بایک حرف شروع میشود میتوانند بفهمند. (۹۴) مصیبت رفیق پلخانف در این بود که او در برابر دهها هزار خواننده، يك مشت کتابه، سر زنش، علامتهای جبری و معما بکار برده است که فقط خطاب به این ده نفری است که در تمام زیربوم مبارزه پس از کنگره با اقلیت، شرکت داشتند. رفیق پلخانف باینجهت بدین مصیبت گرفتار آمد که اصل اساسی دیالکتیک راه که اینقدر بیمورد از طرف او یاد آوری شده است. نقض نمود؛ حقیقت مجرد وجود ندارد، حقیقت همیشه مشخص است. بهمین جهت هم دادن يك شکل مجرد به مضمون بسیار مشخصی در باره گذشت نسبت به مارتنی ها پس از کنگره لیگا بیمورد و بیجا بود.

گلمستی که رفیق پلخانف بمتأیة يك کلام مبارز جدید پیش کشیده است، در دو مورد مشروع و ضروری است: یا وقتی که گذشتکننده به حقانیت کسانی که برای بدست آوردن گذشت میکوشند متقاعد شده است (رجال سیاسی شرافتمند در چنین صورتی صریح و آشکار به اشتباه خود اعتراف میکنند) و یا وقتی که گذشت نسبت بدرخواستی نامعقول است که برای کار زیانبخش و منظور از آن احتراز از بلای بزرگتری است. از مقاله مورد بررسی کاملاً واضح است که نویسنده مورد دوم را در نظر دارد؛ او صریحاً از گذشت نسبت به رویزیونیست ها و انفراد نشان آثارشیت (بطوریکه اکنون همه اعضا حزب از روی صورتجلسات لیگا مطلع شده اند، اینجا منظور مارتنی ها هستند) یعنی از گذشتی صحبت میکند که برای احتراز از انشعاب حتمی است. بطوریکه ملاحظه میکنید تمام اندیشه باصطلاح جدید رفیق پلخانف منجر به یک پند و اندرز زندگی میشود که خیلی هم تازگی ندارد؛ ناملازمات کوچک نباید مانع لذت بزرگ گردد. يك ناهمی کوچک اپورتونیستی و يك عبارت کوچک آثارشیتی بهتر از انشعاب حزبی است. رفیق پلخانف در موقع نوشتن این مقاله آشکارا میدید که اقلیت جناح اپورتونیستی حزب ما را تشکیل میدهد و با وسائل آثارشیتی مبارزه میکند. رفیق پلخانف طرحی پیشنهاد کرد حاکی از اینکه با این اقلیت از راه گذشتهای شخصی مبارزه شود، همانگونه که (باز هم — *si licet parva componere magnis*)

و لیبرها در باره مرکزیت «سهپتاک» همان چیزهایی را میگفتند که در کنگره لیگا از دهان مارتف و همکارانش بیرون آمد. اینکه اپورتونیسم نه بطور تصادفی بلکه بنا بر ماهیت خود و نه تنها در روسیه بلکه در تمام دنیا به «نظریه» تشکیلانی مارتف و آکسرد منجر میشود، موضوعیست که ما ذیلاً در موقع بررسی مقاله ایکه رفیق آکسرد در «ایسکراه» ی نو نوشته است، خواهیم دید.

## ع) ناگواریهای کوچک نباید مانع لذت بزرگ گردد.

اینموضوع که ایگا قطعنامه مربوط به ضرورت تصویب آئین نامه لیگا از طرف کمیته مرکزی را رد کرد (ص-۱۰۵ صورتجلسه های لیگا)، همانطوریکه تمام اکثریت کنگره حزبی بلافاصله خاطر نشان نمود، «نقض فاحش آئین نامه حزب» بود. چنین نقضی، اگر بمشابه عمل انتخابی اصولی در نظر گرفته شود، عبارت بوده است از آثارشیت تمام عیار و اما در شرایط مبارزه پس از کنگره این نقض حتماً این تاثیر را ایجاد میکرد که اقلیت حزبی با اکثریت حزبی «تصفیه حساب مینماید» (ص-۱۱۲ صورتجلسات لیگا). این نقض عبارت بود از عدم تمایل به تبعیت از حزب و ماندن در حزب. امتناع ایگا از اینکه راجع به اظهارات کمیته مرکزی در باره لزوم تغییر آئین نامه (ص-۱۲۴-۱۲۵) قطعنامه ای صادر کند، ناگزیر منجر به آن شد که مجلسی که میخواست مجلس سازمان حزبی مصوب شود و در عین حال از مؤسسه مرکزی حزب تبعیت نکند، مجلس غیر قانونی شناخته شود. بهمین جهت هم طرفداران اکثریت حزبی بلافاصله این مجلس حزبی کاذب را ترک گفتند تا در کمندی ناشایسته ای شرکت نداشته باشند.

بدینطریق انفراد منشی روشنفکرانه با شیوه افلاطونی قبول مناسبات تشکیلاتی که بصورت تزلزل فکری در مورد ماده اول آئین نامه آشکار شد در عمل به پایان منطقی خود یعنی به انهدام سازمان حزبی رسید که من در همان سپتامبر یعنی يك ماه و نیم قبل آنرا پیشبینی کرده بودم. در این لحظه یعنی شب همان روزی که کنگره لیگا پایان رسید، رفیق پلخانف به همکاران خود در هر دو مؤسسه مرکزی حزب اظهار داشت که قادر نیست «بروی خودیها» تیر اندازی کند و «زدن گلوله یغز خود بهتر از انشعاب است» و برای اجتناب از بلای بزرگتر باید به حد اکثر گذشتهای شخصی تن در داد. گذشتهایی که در ماهیت امر بر سر آنها (بمراستب بیشتر از اصولی که در روش نا درست نسبت به ماده اول هویدا شد) این مبارزه منهنم کننده انجام میگیرد. برای اینکه این چرخش رفیق پلخانف راه که اهمیت معینی در سراسر حزب بخود گرفته است، بطور دقیقتری توصیف نمایم، من بیشتر صلاح میدانم که روی گفتگوهای خصوصی و نامه های خصوصی (که در مواقع ناچاری بدان متوسل میشوند) تکیه نشود بلکه روی تشریحی تکیه شود که خود پلخانف در برابر تمام حزب از جریان امور نموده است یعنی روی مقاله او موسوم به «چه نباید کرده» منترجه

به هوادار آشتی بپهر قیمت بدل شد. من موظف بودم این چرخش را به بهترین معنای آن تعبیر کنم. شاید رفیق پلخائف میخواست در مقاله خود برنامه ای برای يك آشتی شایسته و شرافتمندانه بدهد؟ هر برنامه ای از این قبیل منجر به آن می شود که طرفین با اشتباهات خود صادقانه اعتراف کنند. رفیق پلخائف بکدام اشتباه اکثریت اشاره میکرد؟... به خشونت بیجا و ساباکویچ مآبانه نسبت به رویزیونیست ها. معلوم نیست که رفیق پلخائف در این مورد چه چیزی را در نظر داشت: آیا لطیفه خود را در باره الاغ ها یا تذکر بینهایت دور از احتیاط در حضور آکسلرود را در باره آنارشيسم و اپورتونيسم؛ رفیق پلخائف ترجیح داد «بطور مجرده اظهار عقیده نماید و آنهم با اشاره به پطر. البته این مربوط به سلیقه است. ولی من به خشونت شخص خودم خواه در نامه به ایسکرانی و خواه در کنگره لیکا آشکارا اعتراف کردم؛ چگونه ممکن بود من به این «اشتباه اکثریت اعتراف نکنم؟ و اما در خصوص اقلیت، رفیق پلخائف بطور واضح اشتباه آنانرا خاطر نشان میساخت: رویزیونیسم (تذکر او در باره اپورتونيسم در کنگره حزب با تذکر در باره ژورنیسم در کنگره لیکا مقایسه شود) و آنارشيسم که کار را به انشعاب میکشاند. آیا من میتوانستم مانع کوششی بشوم که هدفش این بود که از طریق گلشتهای شخصی و بطور کلی انواع «kindness» ها (عظوفت، ملایمت و غیره) با اعتراف باین اشتباهات و فلج ساختن مضرات آنها نائل شود؟ آیا من میتوانستم مانع این کوشش رفیق پلخائف بشوم وقتی که او در مقاله «چه نباید کرد؟» مستقیماً تاکید میکرد که «به مخالفینی» از بین رویزیونیست ها، که «فقط بعلت بعضی ناپیکیری ها» رویزیونیست محسوب میشوند، هرجم شده؟ و مادام که من باین کوشش ایمان نداشتم آیا میتوانستم جز گذشت شخصی در مورد ارگان مرکزی و راه یافتن به کمیته مرکزی برای دفاع از خط مشی اکثریت کار دیگری بکنم؟ \* من نمیتوانستم امکان چنین کوششهایی

\* رفیق مارتف در این مورد بطرز بسیار صائبی اظهار عقیده نمود و گفت که من *avec armes et bagages* (باسلاح و بنه. مترجم) راه یافتم. رفیق مارتف علاقه زیادی با استعمال اصطلاحات نظامی دارد؛ لشکرکشی علیه لیکا، نبرد، جراحات غیر قابل التیام و غیره و غیره. باید اعتراف کنم که من نیز عشق مفراطی به استعمال اصطلاحات نظامی دارم بخصوص الان که انسان با این علاقه مفراط مراقب اخبار و اصله از اقیانوس آرام است (۹۶). ولی اگر قرار باشد، رفیق مارتف، اصطلاحات نظامی بکار برده شود، در اینصورت قضیه از این قرار بوده است. ما در کنگره حزب دو دژ را تسخیر کردیم. شما در کنگره لیکا آنها را مورد حمله قرار دادید. پس از رد و بدل نخستین رگبار خفیف، همکار من، فرمانده یکی از دژها در را بروی خصم میکشاید. بدیهیست که من نیروی کوچک توپخانه خود را جمع آوری نموده و به دژ دیگری که تقریباً فاقد استحکامات است میروم تا در مقابل خصم که از لحاظ کمیت بر من تفوق دارد «حالت دفاع بخود بگیرم». من حتی پیشنهاد صلح میکنم؛ چگونه میتوان در مقابل دو دولت جنگید؟ ولی متفقین جدید در جواب پیشنهاد صلح دژ «باقیمانده مرا مورد بمباران قرار میدهند. من به بمباران آنها با بمباران متقابل جواب میدهم. آنوقت همکار سابق من... فرمانده با بر آشفتنکی عالیجنابانه ای بانگ برمی آورد که: ای مردان خیر خواه، به بینید، چقدر صلحورستی این چمبرلن ناقص است!

سوسیال دموکراسی آلمان با برنشتین مبارزه میکرد. بیل در کنگره های حزب خود آشکارا میگفت که کسی را نمیشناسد که مثل رفیق برنشتین (نه آقای برنشتین که اصطلاح سابق مورد پسند رفیق پلخائف بود، بلکه رفیق برنشتین) تحت تاثیر محیط قرار گیرد؛ ما او را در محیط خود می آوریم، ما او را برای نمایندگی رایشتاله انتخاب میکنیم، ما بارویزیونیسم مبارزه خواهیم کرد بدون اینکه باخشونت بیجا (بشیوه ساباکویچ (۹۵) - پارووس) بر ضد رویزیونیست بجهنمیم. ما این رویزیونیست را «از طریق ملایمت خواهیم کشت» (kill with kindness). این توصیفی است که بخاطر دارم رفیق م. بر (M. Beer) در یکی از جلسات سوسیال دموکراسی انگلستان ضمن دفاع از گذشت، صلحدوستی، ملایمت، نرمش و حزم و احتیاط آلمانی در مقابل حملات ساباکویچ انگلیسی یعنی هایندمان نمود. درست بهمین ترتیب هم رفیق پلخائف خواست آنارشيسم کوچک و اپورتونيسم کوچک رفیق آکسلرود و رفیق مارتف را «از طریق ملایمت بکشد». راست است که رفیق پلخائف بموازات اشارات کاملاً واضح به «افراد منشان آنارشيسم» عمداً از رویزیونیست ها بطور مبهم سخن گفت یعنی بنحوی که گویا منظورش رابوچیہ دلوییها بوده اند که از اپورتونيسم روی نافته بصراط مستقیم پای میگزارند. نه اینکه آکسلرود و مارتف که شروع کرده اند از صراط مستقیم به رویزیونیسم پای گذارند ولی این يك حيله نظامی ناشیانه ای \* بود. این استحکامات بدی بود که برای ایستادگی در مقابل آتش توپخانه آراء عمومی حزبی توانائی نداشت.

باری هر کس با اوضاع و احوال مشخص لحظه سیاسی مشروحه در فوق آشنا شود و هر کس در روحیه رفیق پلخائف تعمق ورزد، خواهد فهمید که من در آنوقع بنحو دیگری جز آنچه که عمل کردم نمیتوانستم عمل نمایم. من در این مورد روی سختم با آن هواداران اکثریت است که مرا در رها کردن هیئت تحریریه سرزنش می نمودند. وقتیکه رفیق پلخائف پس از کنگره لیکا چرخش نمود و از هوادار اکثریت

\* زیرا در باره گذشت نسبت برفیق مارتیف و آکیف و بروکر پس از کنگره حزب صحبتی هم در میان نبود. من نشنیدم که آنها هم خواستار «کوئتا-سیون» باشند. من حتی تردید دارم که رفیق استارور یا رفیق مارتف در موقعیکه از طرف «بیمی از اعضاء حزب» بما نامه ها و «یاد داشت ها» می نوشتند با رفیق بروکر مشورت کرده باشند... در کنگره لیکا رفیق مارتف با خصم عمیقی که ذاتی یک مبارز سیاسی مصمم است، حتی فکر «پیوستن به ریزانف و مارتیف» و امکان «بندوبست» با آنها و امکان مشترکاً «خدمت کردن به حزب» (بعنوان رداکتور) را هم رد کرد (ص ۵۳ صورتجلسه لیکا). رفیق مارتف «تایلات مارتیفی» را در کنگره لیکا بشدت تقبیح مینمود (ص ۸۸) و هنگامی هم که رفیق ارندکس گوشه باریکی به او زد حاکی از اینکه شاید آکسلرود و مارتف «برای رفیق آکیف و مارتیف و دیگران هم این حق را قائلند که آنها نیز جمع شوند و برای خود آئین نامه ای تنظیم کنند و از روی آن هر طور که دلشان میخواهد عمل کنند» (ص ۹۹). آنوقت مارتفی ها شروع کردند به سر باز زدن، همانگونه که پطر در مقابل عیسی سر باز زد (ص ۱۰۰ «تکرانی رفیق ارندکس» از آکیف ها و مارتف ها و غیره «حاسی ندارد»).



را به میان می آورد و ناگزیر باعث سوال هائی آمیخته به حیرت میشود که: «چه خبر شده است؟». شگفتی نیست که همانا این مقاله رفیق پلخانیف در نتیجه مجرد بودن استدلالات آن و ابهام کنایات آن، در صفوف دشمنان سوسیال دموکراسی تولید وجد و شفق نمود؛ هم در صفحات روزنامه «روسیه انقلابی» (۹۹) موجب شادی و مسرت شد و هم از طرف رویزیونیست های پیگیر «آسوباژدیه» با مدح و تحسین پر از وجدی رو برو گردید. منبع تمام این سوء تفاهم های مضحك و اندوهبار، که بعد ها رفیق پلخانیف با آن طرز مضحك و اندوهبار میکوشید گریبان خود را از چنگ آن رها کند، همانا تخطی از اصل اساسی دیالکتیک است: باید مسائل مشخص را با تمام جنبه مشخص آن مورد بررسی قرار داد. ضمناً شوروشوق آقای استرووه کاملاً طبیعی بود: او کاری بکار آن مقاصد «عالیه» ای (kill with kindness) که رفیق پلخانیف تعقیب میکرد (ولی ممکن هم بود به آنها نائل نشود) نداشت؛ چیزی که مورد استقبال آقای استرووه قرار گرفت و نمیتوانست قرار نگیرد آن چرخش بجانب جناح اپورتونیستی حزب ما بود، که در «ایسکراه» ی نو شروع شده است و اکنون همه و هر کسی آنرا می بیند. این تنها بورژوا دموکراتهای روس نیستند که هر چرخشی بسوی اپورتونیسم را در داخل کلیه احزاب سوسیال دموکرات، ولو کوچکترین و موقتی ترین چرخش ها باشد، استقبال میکنند. چیزی که برای دشمن دانا در موقع ارزیابی کمتر از همه ممکن است رخ بدهد سوء تفاهم کامل است: بمن بگو کی از تو تعریف میکنند من بتو خواهم گفت در کجا تواستباه کرده ای. و رفیق پلخانیف بیهوده چشم امید خود را به خواننده بیدقت دوخته و در فکر اینست که قضیه را طوری وانمود سازد که گویا اکثریت بدون چون و چرا بر ضد گذشت شخصی در مورد کثورتاسیون قیام کرده بوده است نه بر ضد انتقال از جناح چپ حزب به جناح راست آن. مطلب بهیچوجه برسر این نیست که رفیق پلخانیف، برای احتراز از انشعاب گذشت شخصی کرده است (این بسیار شایان تحسین است). بلکه در اینست که او، با اینکه کاملاً بلزوم جریو بحث با رویزیونیست های ناپیگیر و افراد منشان آنارشیت معترف بود، معهداً ترجیح داد که با اکثریت یعنی با کسانی جریو بحث کند که اختلافش با آنها بر سر میزان گذشت های عملی ممکنه نسبت به آنارشیت بود. مطلب بهیچوجه برسر این نیست که رفیق پلخانیف اعضاء هیئت تحریریه را تغییر داد، بلکه در اینست که او در روش جریو بحث خود با رویزیونیسم و آنارشیت صادق نماند و از ایستادگی در روی این روش در

افراد منشان آنارشیت و رویزیونیست ها و غیره را میگذارد. طبیعی است که در خیابان جداعتی از بیکاره های کنجکا و جمع شدند و دشمنان ما بنای زهرخند را گذاشتند. بقیه شرکت کنندگان مشاجره هم به پنجره نزدیک میشوند و میخواهند جریان قضیه را از آغاز و بدون اشاره بمطالبی که هیچکس از آن اطلاع ندارد بطور عاقلانه برای مردم توضیح دهند. آنوقت پنجره بسته میشود و گفته میشود: آخر خوب نیست از جارو و جنجال صحبت شود (ایسکراه، شماره ۵۳، ص ۸-۸، ستون ۲، سطر ۲۴ از پائین). رفیق پلخانیف بهتر این بود که صحبت از «جارو و جنجال»، در «ایسکراه» شروع نمیشد. اینست حقیقت!

را مطلقاً نفی کنم و تمام مسئولیت انشعابی را که خطر آن در بین بود تنها بعهده خود بگیرم ولو از این لحاظ که در نامه مورخه ۶ اکتبر، خودم بیشتر متمایل بودم که این کشمکش را مطول «عصبانیت های شخصی» بدانم. و اما دفاع از خط مشی اکثریت را من وظیفه سیاسی خود دانسته و میدانم. استظهار بکمک رفیق پلخانیف در این مورد امری دشوار و پر مخاطره بود، زیرا از روی تمام قرائن و امارات معلوم بود که رفیق پلخانیف آماده بود عبارت خود را مشعر بر اینکه رهبر پرولتاریا حق ندارد وقتی که تمایلات پیکارجویانه وی بحساب سیاسی تباین پیدا میکند تسلیم این تمایلات شده، از لحاظ دیالکتیکی به آن معنی تفسیر کند که اگر هم بر فرض تیراندازی لزوم پیدا کند، هر اینصورت (بنابر شرایط هوای زانو در ماه نوامبر) (۹۷) تیراندازی به سمت اکثریت، بیشتر مقرون به حساب خواهد بود... دفاع از خط مشی اکثریت ضروری بود، زیرا رفیق پلخانیف، در حالیکه بریش دیالکتیک که خواستار بررسی مشخص و همه جانبه است میخندد، ضمن صحبت از پامی (؟) نیت فرد انقلابی، در باره مسئله اعتماد به فرد انقلابی و ایمان به آنچنان رهبر پرولتاریا که بر جناح معین حزب رهبری کرده است، محجوبانه سکوت اختیار نمود. رفیق پلخانیف، ضمن صحبت در باره روح انفراد منشی آنارشیتی و توصیه اینکه «بعضی اوقات» تخطی از انضباط را باید نادیده گرفت و «گاهی» در مقابل و انکاری روشفکرانه که هریشه اش در اساساتی است که هیچ وجه مشترکی با صداقت نسبت به ایده انقلابی ندارد، گذشتهائی نمود، ظاهراً فراموش میکرد که باید پامی نیت اکثریت حزب را هم بحساب آورد و باید حق تعیین میزان گذشت نسبت به افراد منشان آنارشیت را همانا به پراتیسین ها واگذار نمود. هر اندازه که مبارزه مطبوعاتی با ترهات کودکان آنارشیتی آسانست، بهمان اندازه کار عملی با افراد منش آنارشیت در يك سازمان واحد دشوار است. ادیبی که بخواهد تعیین اندازه گذشتهائی را که ممکن است در عمل به آنارشیت نمود بعهده خود گیرد، با این کار فقط خود پسندی ادبی بیرون از اندازه و واقعا آئین پرستانه خود را نشان داده است. رفیق پلخانیف والا منشانه متذکر گردید (بقول بازارف (۹۸) برای خود فروشی) که در صورت انشعاب جدید دیگر کارگران از فهمیدن افکار ما باز خواهند ماند و در عین حال خودش در «ایسکراه» ی نو دست به انتشار سلسله بی پایان مقالاتی زد که معنای واقعی و مشخص آنها ناگزیر نه تنها برای کارگران، بلکه بطور کلی برای تمام عالم نا مفهوم بود. شگفتی نیست که عضو کمیته مرکزی، که مقاله چه نماد کرده را ضمن تصحیح آن در هنگام چاپ خوانده بود، برفیق پلخانیف گوشزد نمود که تشه او، در باره اینکه پاره ای از نشریات (نشر صورتجلسات کنفره حزب و کنفره ایکا) قدری تقلیل یابد. همانا بوسیله این مقاله بهم میخورد زیرا این مقاله کنجکوی را تحریک میکند و موضوع شور انگیز و در عین حال برای قضاوت مردم خیابان \* نا مفهومی

\* ما با شور و حرارت فراوانی در يك بنای مغنی با یکدیگر مشاجره میکردیم. ناگهان یکی از ما از جا میجهد و پنجره رو بظهابان را میکشاید و بنای فریاد کشیدن بر ضد ساباگویی ها، بقیه در پاروی ستون بمسد